



A T I Y E H N O

نشریه تخصصی رفاه و تأمین اجتماعی

۵۴۴

Sunday\13 September\2026
Vol.11\30,000Rls\No.544

یکشنبه/۲۲ شهریور ماه ۱۴۰۵
سال یازدهم / شماره ۵۴۴ / ۳۰۰۰۰ ریال

ویرتین

پایان عصر مسدودسازی حساب‌ها با معماری اوراق گام

پایاده‌سازی موفق پلتفرم توکن‌سازی تکو با تبدیل دیون انباشته به دارایی‌های دیجیتال در گردش، زنجیره بدهی و مطالبات بیمه‌ای را بدون درگیری نقدینگی ریالی به‌طور کامل روان‌سازی می‌کند

یادداشت



محسن باقری

کارشناس روابط کار و تأمین اجتماعی

سلامت کارگر؛ ستون پایداری صندوق‌ها

سیاست‌گذاری در حوزه مشاغل سخت و زیان‌آور، آزمونی مهم برای سنجش کارآمدی نظام...

تأمین اجتماعی به سمت حکمرانی شبکه‌ای می‌رود

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی در نشست مدیران استانی استفاده از روش‌های نوآورانه، مدیریت شبکه‌ای و ابزارهای مالی جدید را برای حفظ کارآمدی سازمان در شرایط فعلی ضروری دانست

۲

آشپان؛ چرخش دولت به سوی مسکن استیجاری

وزارت راه با هدف‌گذاری زوج‌های جوان، الگوی اجاره‌داری حرفه‌ای را جایگزین تملک می‌کند

۷

بی‌شناسنامه‌ها؛ غایبان رسمی بازار کار ایران

فقدان شناسنامه فراتر از بحران هویت، مانع دسترسی کارگران به قرارداد و بیمه می‌شود

۶



مشاغل سخت قربانی یک موازنه غلط

در مشاغل سخت، بازنشستگی پیش از موعد نباید جای ایمن‌سازی را بگیرد؛ اصلاح نظام حمایت، مسئولیت کارفرما و پایداری صندوق‌ها را هم‌زمان هدف می‌گیرد ۵

دیگرخواندنی‌های این شماره: ۷ سال گذشت؛ پیمانکاران هنوز حذف نشده‌اند صفحه ۴ / بانک‌ها هزار دلار به مردم می‌فروشند صفحه ۸

نقشه راه بازآفرینی ثبات در اقتصاد ملی صفحه ۹ / اینترنت؛ پروتزیستی زندگی جامعه معلولان صفحه ۱۰



N E W S

امضای تفاهم‌نامه ساماندهی گردشگری پزشکی

معاونت درمان سازمان تأمین اجتماعی و هلدینگ رفاه و گردشگری تأمین اجتماعی، هگتا، برای ساماندهی فرایند اجرایی گردشگری پزشکی در بخش بیماران بین‌الملل بیمارستان‌های این سازمان تفاهم‌نامه همکاری امضا کردند. این تفاهم‌نامه در مراسمی با حضور محمدعلی همتی، معاون درمان سازمان تأمین اجتماعی، علیرضا تابش، مدیرعامل هگتا، و جمعی از مدیران دو مجموعه به امضا رسید. همتی گفت: ظرفیت‌های موجود در بخش درمان سازمان می‌تواند زمینه تحول در گردشگری سلامت را فراهم کند. او افزود سازمان فضای مناسبی برای فعالیت‌های درمانی دارد و باید از بیمارستان‌های خود برای توسعه این حوزه استفاده کند. به گفته همتی، ورود گردشگران سلامت علاوه بر تقویت حوزه‌های درمان و گردشگری، به ارزآوری منجر خواهد شد. او گفت: تعرفه خدمات به بیماران بین‌الملل مشخص است و ارائه آن امکان‌پذیر خواهد بود. معاون درمان سازمان تأمین اجتماعی اعلام کرد ۱۲ بیمارستان مجوز پذیرش بیماران بین‌الملل دارند و به‌روزرسانی این مجوزها پیگیری می‌شود. فهرستی از بیمارستان‌های دارای ظرفیت ویژه گردشگری سلامت نیز تهیه شده تا در اجرای تفاهم‌نامه به کار گرفته شوند. این همکاری ارتقای کیفیت و کارایی خدمات، معرفی امکانات و تجهیزات سازمان، ارائه خدمات سفر و گردشگری، کنترل هزینه‌ها، افزایش درآمد پایدار و استفاده حداکثری از ظرفیت‌های درمانی بیمارستان‌ها را دنبال می‌کند.

نحوه محاسبه بیمه کارگران چندکارگاهی

سازمان تأمین اجتماعی اعلام کرد اشتغال همزمان یک فرد در دو یا چند کارگاه مانعی برای بیمه‌پردازی ندارد و کارفرمای هر کارگاه موظف است متناسب با میزان کارکرد و مزد پرداختی، حق بیمه همان کارگاه را جداگانه و مستقل بپردازد. عباس سیف‌اله پور، رئیس اداره نظارت بر وصول حق بیمه سازمان تأمین اجتماعی، درباره بیمه افراد شاغل همزمان در دو یا چند کارگاه توضیح داد: بر اساس مقررات، اشتغال همزمان در چند کارگاه مانعی برای بیمه‌پردازی نیست و کارفرمای هر کارگاه موظف است متناسب با میزان کارکرد و مزد پرداختی، حق بیمه مربوط به همان کارگاه را جداگانه پرداخت کند. این موضوع بر اساس ماده ۳۴ قانون تأمین اجتماعی پیش‌بینی شده و مقررات مشخصی برای تعهدات این افراد وجود دارد. سیف‌اله پور گفت: حق بیمه پرداختی یک کارگاه، حق بیمه کارگاه دیگر را پوشش نمی‌دهد. سابقه بیمه‌پردازی و تعهدات قانونی هر کارگاه جداگانه و متناسب با بیمه‌پردازی انجام‌شده محاسبه می‌شود. به گفته او، پرداخت حق بیمه از سوی دو یا چند کارفرما به معنای پرداخت اضافه یا زائد نیست و هر کارفرما مکلف است نسبت به میزان کاری که فرد برای آن کارگاه انجام می‌دهد، تکلیف قانونی خود را انجام دهد. وی افزود سازمان تأمین اجتماعی برای فردی که همزمان در چند محل کار می‌کند محدودیت ایجاد نمی‌کند و فعالیت همزمان در چند کارگاه با بیمه شدن در این سازمان منافاتی ندارد.

افتتاح ۲۴۴ طرح تعاونی با سرمایه‌گذاری ۲۱ همتی

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی با افتتاح طرح‌های تعاونی در حوزه‌های تولید و مسکن، بر تقویت ظرفیت‌های مشارکت مردمی در شبکه ثروت ملی و توسعه اقتصادی تأکید کرد

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با افتتاح ۲۴۴ طرح تعاونی در سراسر کشور که منجر به ایجاد بیش از ۲۸ هزار فرصت شغلی شده است، از آغاز برنامه‌ای برای تحول ساختاری در این بخش خبر داد. احمد میدری، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در مراسم افتتاح این پروژه‌ها که هم‌زمان با هفته تعاون ۱۴۰۵ برگزار شد، سال سوم دولت را سال اصلاحات حقوقی و بازسازی زیرساخت‌های تعاونی دانست.

سرمایه‌گذاری و اشتغال پروژه‌های جدید افتتاح شده در حوزه‌های تولید، توزیع، خدمات و مسکن، مجموعاً ۲۱۰۴ هزار میلیارد

تومان سرمایه‌گذاری داشته‌اند. از این میان، ۱۱۰۳ هزار میلیارد تومان در بخش‌های تولیدی، توزیعی و خدماتی و ۱۰۱ هزار میلیارد تومان در حوزه مسکن اختصاص یافته است. طبق آمار رسمی، این طرح‌ها ۲۸ هزار و ۲۴۶ فرصت شغلی ایجاد کرده‌اند که ۱۸ هزار و ۷۰۰ مورد آن مربوط به بخش تولید و خدمات و ۹ هزار و ۵۴۶ مورد مربوط به تعاونی‌های مسکن است. در بخش مسکن، ۳۰ پروژه شامل طرح‌های مسکن مهر، جهش و مسکن متعارف در حال اجراست که مجموعاً ۹ هزار و ۶۷۲ واحد مسکونی را شامل می‌شود.

از این تعداد، ۵ هزار و ۹۳۹ واحد آماده بهره‌برداری

هستند. ارزش روز واحدهای مسکونی قابل افتتاح در این پروژه‌ها حدود ۲۴۰۶ هزار میلیارد تومان برآورد شده است.

تحول و اصلاحات

میدری با اشاره به چالش‌های موجود، بر ضرورت اصلاح قوانین و مقررات تأکید کرد و گفت: «سال سوم دولت باید سال تحول بخش تعاون باشد.» وی با اشاره به وجود حدود ۷ هزار تعاونی منحل‌شده که به دلیل عدم تصفیه دارایی‌ها را کد مانده‌اند، اعلام کرد که وزارتخانه برای تصفیه این واحدهای منحل‌شده و شفاف‌سازی وضعیت دارایی‌های مردم اقدام می‌کند.

وزیر تعاون همچنین از برنامه‌های توسعه فناوری اطلاعات و تقویت تأمین مالی تعاونی‌ها سخن گفت. وی در راستای توانمندسازی واحدهای خرد، به اجرای «طرح طاه‌ها» برای اتصال بنگاه‌های کوچک به مجموعه‌های بزرگ صنعتی اشاره کرد.

این طرح که در استان‌های کرمان و لرستان به صورت آزمایشی اجرا شده، با هدف ایجاد شبکه عرضه محصولات خرد به شرکت‌های بزرگی همچون «پگاه» دنبال می‌شود. علاوه بر این، تأکید بر ثبت اموال غیرمنقول و اراضی تعاونی‌ها نیز از محورهای اصلی برنامه‌های جاری وزارتخانه عنوان شد.

تأمین اجتماعی به سمت حکمرانی شبکه‌ای می‌رود

سرپرست سازمان تأمین اجتماعی در نشست مدیران استانی استفاده از روش‌های نوآورانه، مدیریت شبکه‌ای و ابزارهای مالی جدید را برای حفظ کارآمدی سازمان در شرایط فعلی ضروری دانست

غلامحسین محمدی، سرپرست سازمان تأمین اجتماعی، در نشست هم‌اندیشی مدیران ارشد و مدیران کل استانی، بر تغییر رویکردهای مدیریتی، استفاده از داده و نوآوری و تقویت تصمیم‌سازی جمعی برای مواجهه با شرایط موجود سازمان تأکید کرد؛ رویکردی که در ادامه این نشست، با تمرکز بر سازوکارهای پایش تصمیمات و راهکارهای افزایش وصول حق بیمه و مطالبات معوق از سوی رئیس هیأت مدیره و معاون بیمه‌ای سازمان تشریح شد.

تغییر در حکمرانی سازمانی

محمدی با اشاره به شرایط جاری کشور و سازمان تأمین اجتماعی، اتخاذ تصمیم بر مبنای وضع موجود را ضروری دانست و گفت: نوآوری و هم‌آفرینی باید در اولویت قرار گیرد. او گفت گفت‌وگوی مستمر با مدیران و کارکنان و برگزاری جلسات هم‌اندیشی می‌تواند به تصمیم‌سازی دقیق‌تر در شرایط فعلی کمک کند و افزود سازمان پیش از تصمیم‌گیری باید شناخت روشنی از وضعیت موجود داشته باشد. محمدی بر اهمیت سرعت پردازش داده‌ها، تصمیم‌سازی سریع و باکیفیت و حرکت از مدیریت سلسله‌مراتبی به سوی مدیریت شبکه‌ای و همکاری جمعی تأکید کرد و استفاده از سواد داده‌ای را برای برنامه‌ریزی مؤثر ضروری دانست. سرپرست سازمان تأمین اجتماعی همچنین شرایط ناشی از تحریم‌ها و وضعیت جنگی را بر عملکرد این سازمان به عنوان نهادهی اقتصادی و اجتماعی مؤثر توصیف کرد. به گفته او، در چنین شرایطی بخشی از سرمایه‌ها برای حفظ ارزش خود به بازارهای غیرمولد منتقل می‌شوند و کاهش نقدینگی و فشار بر کسب‌وکارها، ضرورت استفاده از شیوه‌های جدید برای حفظ جریان منابع را افزایش داده است.

نوآوری در وصول مطالبات

محمدی، استفاده از اعتبار و ابزارهای نوین مالی را یکی از الزامات پاسخگویی سازمان به شرایط موجود دانست و اوراق گام را یک تصمیم راهبردی برای تأمین اجتماعی توصیف کرد. او گفت: استفاده از این ابزار می‌تواند امکان وصول مطالبات سازمان و بازگشت سرمایه به بازار را فراهم کند؛ هرچند روش‌های جاری وصول مطالبات نیز باید همچنان مورد استفاده قرار گیرد.

او بر استفاده از کارپوشه بیمه برای هر بیمه‌پرداز و بهره‌گیری از مدل‌های متنوع همکاری با کارفرمایان تأکید کرد و گفت: سازمان از نوآوری‌ها و همکاری‌هایی که در مرحله پایلوت موفق بوده‌اند، استقبال می‌کند. محمدی همچنین تأکید کرد که مهم‌ترین رکن تأمین اجتماعی، تأمین منافع عمومی در جهت تحقق عدالت است و ظرفیت کارشناسی سازمان می‌تواند پشتوانه اجرای پروژه‌های کلیدی و نوآورانه باشد.

به گفته سرپرست سازمان، مسئولیت اجتماعی تأمین اجتماعی در شرایط خاص کشور باید مورد توجه بیشتری قرار گیرد.

پایش تصمیمات و مشارکت

مرتضی لطفی، رئیس هیأت مدیره سازمان تأمین اجتماعی، تصمیم‌سازی جمعی با مشارکت ادارات کل استان‌ها را یکی از مسیرهای دستیابی به تعالی سازمانی دانست. او گفت: طرح مسائل مدیران استانی در جلسات هم‌اندیشی را باید آغاز یک روند تحولی تلقی کرد و مشارکت کارکنان و مدیران در تصمیم‌سازی را عاملی مؤثر در حل مسائل سازمان دانست. لطفی بر اثرگذاری تصمیمات مدیران ارشد بر آرامش ذی‌نفعان تأکید کرد و

توقف فشار مستقیم بر بنگاه‌های تولیدی کشور

غلامحسین محمدی با تغییر رویکرد سازمان، از اولویت بخشی به حل چالش نقدینگی کارفرمایان و جایگزینی فشار مستقیم با ابزارهای مالی و نظارت هوشمند خبر داد

توزیع به گردش درآمد و زمینه تسویه هوشمند مطالبات تأمین اجتماعی و مدیریت نقدینگی کارفرمایان را فراهم کند. او هدف دیگر این سازوکار را جلوگیری از وقفه در فعالیت بنگاه‌ها و تقویت استمرار چرخه تولید عنوان کرد. سرپرست سازمان تأمین اجتماعی گفت: در چارچوب طرح هم‌گام، حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان از معوقات سازمان از کارفرمایان می‌تواند به سرمایه مولد تبدیل شود. او با تأکید بر اینکه اوراق گام پول دولتی نیست، آن را پولی نشاندار توصیف کرد که می‌تواند منافع همزمان سازمان، کارفرمایان و فعالان حوزه کار و تولید را تأمین کند. در بخش دیگری از این نشست، محمدی از حرکت به سمت بازرسی هوشمند و استفاده از فناوری در نظارت بر الگوهای بیمه‌پردازی خبر داد. او گفت: بخشی از کارفرمایانی که در حوزه بیمه‌پردازی همکاری کافی ندارند، باید از طریق ابزارهای فناوریانه وارد چرخه همکاری شوند و استفاده از هوش مصنوعی برای بررسی الگوهای بیمه‌پردازی نیز در دستور کار قرار گرفته است. او اعتماد را مبنای حمایت از بنگاه‌های تولیدی دانست و بر فاصله گرفتن از بنگاهداری و حرکت به سمت اهرمی‌سازی دارایی‌ها و کالاهای تأکید کرد.

همکاری با شرکای اجتماعی

محمدی در دیدار با رئیس و اعضای انون عالی کارمندان دولتی بازنشسته مشمول قانون تأمین اجتماعی، مسئله همکاری ذی‌نفعان را در سطحی گسترده‌تر مطرح کرد و گفت: عبور از شرایط دشوار کنونی بدون همراهی شرکای اجتماعی امکان‌پذیر نیست. او تأکید کرد: در چارچوب اجماع و توافق، شرکای اجتماعی باید احساس کنند در سازمان سهم دارند و نظرات آنها در تصمیم‌گیری و پیشبرد امور اثرگذار است. او در تشریح وضعیت سازمان گفت: تأمین اجتماعی در «آستانه بحران» قرار دارد، اما به مرحله بازگشت‌ناپذیر نرسیده است. محمدی با رد ادعای ورشکستگی سازمان،

یادداشت
O P I N I O N

نرگس اکبرپور روشن

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی

نسبت پشتیبانی؛ ترازوی پایداری صندوق‌ها

پایداری و استمرار خدمات در صندوق‌های بیمه اجتماعی، بیش از هر تغییری، در گرو شاخصی راهبردی تحت عنوان «نسبت پشتیبانی» است؛ سنجه‌ای که تعداد بیمه‌پردازان فعال را به‌ازای هر مستمری‌بگیر برآورد کرده و تصویری واقع‌بینانه از تراز مالی و افق پیش‌روی این نهادهای حیاتی ارائه می‌دهد.

این نسبت، در حقیقت قلب تپنده محاسبات بیمه‌ای به شمار می‌رود؛ چراکه توانمندی صندوق در ایفا و استیفای تعهدات بلندمدت، مستقیماً به حفظ تعادل میان ورودی‌های ناشی از حق بیمه و خروجی‌های معطوف به مستمری‌بستگی دارد.

افزایش ضریب پشتیبانی، نشانه‌ای آشکار از سلامت سازمانی و ماندگاری صندوق بازنشتگی است. زمانی که متوسط تعداد بیمه‌شدگان نسبت به گیرندگان مستمری در سطحی بالاتر قرار گیرد، صندوق از پایداری مطلوب‌تری برخوردار می‌شود. در مقابل، صندوق‌هایی که با بحران کاهش نسبت پشتیبانی مواجه‌اند، معمولاً طی سالیانتمادی شاهد پیشی گرفتن نرخ رشد مستمری‌بگیران بر تعداد بیمه‌پردازان بوده‌اند.

این ناترازی مزمن، در کنار عدم رعایت دقیق استانداردهای محاسباتی و اکچوئری، موجودیت صندوق را با تهدیدی وجودی مواجه ساخته و ضرورت بازنگری در ساختارهای کلان را دوچندان می‌کند. باید توجه داشت که هزینه‌های یک سازمان بیمه‌گر، تنها در پرداخت مستمری بازنشستگان خلاصه نمی‌شود. تعهدات گسترده در حوزه درمان و پوشش‌های کوتاه‌مدت بیمه‌ای، بار مالی مضاعفی را بر دوش این نهادهای می‌گذارد. از این منظر، حتی نسبت‌های پشتیبانی متوسط نیز نباید موجب آسودگی خاطر کاذب شود؛ زیرا هزینه‌های جانبی و تعهدات غیرمستمری، تحلیل دقیق‌تری را می‌طلبد.

بنابراین، پایداری واقعی زمانی حاصل می‌شود که نسبت پشتیبانی فراتر از حداقل‌های متعارف باشد تا تاب‌آوری صندوق در برابر تکانه‌های مالی و هزینه‌های درمانی پیش‌بینی نشده تضمین گردد.

عوامل اقتصادی و جمعیتی، نقشی تعیین‌کننده در نوسانات این شاخص دارند. جوان‌تر بودن میانگین سنی بیمه‌شدگان، به معنای افزایش سنوات بیمه‌پردازی و تقویت منابع پایدار است. با این حال، شوک‌های بیرونی نظیر همه‌گیری کرونا، با اثرگذاری منفی بر بازار کار و کاهش سطح اشتغال، روند بیمه‌پردازی را با اختلال مواجه ساخت. راهکار بنیادین برای برون‌رفت از این چالش، توسعه پوشش بیمه‌ای و جذب بیمه‌پردازان «با کیفیت» است؛ افرادی که علاوه بر سن پایین، دارای اشتغال پایدار در متن اقتصاد مولد باشند تا تداوم پرداخت حق بیمه آنان تضمین شود.

در نهایت، نسبت پشتیبانی را می‌توان دماسنج وضعیت امروز و قطب‌نمای آینده سازمان‌های بازنشتگی دانست. ارتقای این شاخص، افزون بر جذب نیروهای جوان، مستلزم اصلاحات ساختاری در قوانین ومقررات، از جمله تعدیل سن بازنشتستگی وبهبود فضای کسب‌وکار است.

پایان عصر مسدودسازی حساب‌ها با معماری اوراق گام

پیاده‌سازی موفق پلتفرم توکن‌سازی تکو با تبدیل دیون انباشته به دارایی‌های دیجیتال در گردش، زنجیره بدهی و مطالبات بیمه‌ای را بدون درگیری نقدینگی ریالی به‌طور کامل روان‌سازی می‌کند



اشغال کارگران تسویه گردد. احمد میدری، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در جریان رونمایی از این برنامه، جایگزینی ابزارهای مالی هوشمند نظیر «پول نشاندار» به‌جای ابزارهای سنتی را راهکاری کلیدی برای مهار تورم، انضباط پولی و تحکیم پایه‌های اشتغال معرفی کرد. سرپرست سازمان تأمین اجتماعی نیز با تأکید بر لزوم اتخاذ تدابیر انعطاف‌پذیر در قبال فعالان اقتصادی، تصریح کرد که تعامل مثبت و نظام‌مند با ارکان کار و تولید، ضامن بقا و توانگری مالی سازمان است. غلامحسین محمدی با اشاره به اینکه فشار مالی مضاعف بر بنگاه‌های بدهکار نه تنها به وصول منابع کمکی نمی‌کند بلکه چرخه اشتغال را تهدید می‌نماید، بر جایگزینی راهکارهای مانع‌زدا به‌جای رویکردهای محدودکننده تأکید ورزید. منطق اقتصادی ایجاب می‌کند که با فعال‌سازی گواهی‌های اعتباری وبسترهای برات دیجیتال، مسیر تسویه بدهی کارگاه‌ها هموار گردد تا جریان ارائه خدمات حمایتی و درمانی به بازنشستگان و بیمه‌شدگان با اختلال مواجه نشود. دیدگاه مدیریتی حاکم بر طرح همگام، بر پایه مفهوم ارزش مشترک بنا نهاده شده است؛ جایی که رونق کارگاه و ثبات صندوق بیمه‌ای لازم و ملزوم یکدیگرند. استفاده از پول نشاندار تضمین می‌کند که منابع تخصیص‌یافته صرفاً در مسیر تسویه بدهی‌های مولد و تقویت تراز مالی به حرکت درآیند و وارد بازارهای غیرمولد سفته‌بازی نشوند. این راهبرد علاوه بر ایجاد آرامش روانی برای جامعه کارفرمایی، چشم‌اندازی باثبات در تأمین درآمدهای پیش‌بینی‌شده سازمان ترسیم می‌نماید.

تسویه هوشمند مطالبات سلامت

مدیریت بدهی‌های انباشته در نظام سلامت و زنجیره تأمین دارو همواره یکی از پیچیده‌ترین گره‌های مالی سازمان تأمین اجتماعی بوده است. طرح توکنایز تأمین اجتماعی موسوم به «تکو» که در نوزدهم اردیبهشت‌ماه رونمایی شد، پاسخی فناورانه به این چالش مزمن مالی به شمار می‌آید. این سامانه مکانیزه بر بستر شبکه بانکی کشور پایه‌گذاری شده و وظیفه اصلی آن، تبدیل مطالبات

امر، بازدهی تولید را کاهش داده است.

طراحی بسترهای نوین تأمین مالی نظیر زنجیره اعتباری برات الکترونیک و گواهی اعتبار مولد، پاسخی ساختاری به این گره کور تاریخی است. سازوکار عملیاتی این سامانه‌ها به‌گونه‌ای طراحی شده که بدهی قطعی و معوق کارگاه‌ها به صندوق تأمین اجتماعی، به‌جای راكد ماندن یا پیگیری‌های قضایی فرساینده، به یک دارایی معتبر و قابل گردش در شبکه مالی مبدل گردد. این رهیافت تحلیلی، ضمن صیانت از تعهدات بلندمدت و کوتاه‌مدت سازمان در برابر جامعه بزرگ مستمری‌بگیران، فضای تنفسی مناسبی برای احیای توان نقدشوندگی واحدهای صنعتی و خدماتی فراهم می‌آورد.

حرکت به سوی مدل‌های چندلایه پرداخت، پیوند میان بنگاه‌های اقتصادی، مؤسسات اعتباری و نهاد رفاه اجتماعی را به سطحی از هم‌افزایی ساختارمند ارتقا می‌دهد. شفافیت کامل در مسیر تخصیص اعتبار، کاهش ریسک‌های نکول مطالبات و رصدپذیری لحظه‌ای جریان وصولی‌ها، از دستاوردهای انکارناپذیر این مدل است. نهاد بیمه‌گر با اتکا به چنین زنجیره‌ای می‌تواند تعهدات روزمره خود را بدون استقراض پرهزینه از بازار پول تسویه نماید. خروج از وابستگی صلب به جریان نقدینگی مقطعی، ثبات ترازنامه سازمان را در برابر نوسانات ادواری کلان اقتصادی تقویت کرده و الگوی مدرن از حکمرانی رفاهی ارائه می‌دهد.

همگام‌سازی تولید با رفاه

آیین امضای تفاهم‌نامه طرح ملی «همگام» در نهم شهریورماه با شعار «اتلاف اجتماعی برای آینده کار و تولید»، تجلی رویکردی نوین در بازآفرینی مناسبات شرکای اجتماعی است. این ابتکار کلان با هم‌افزایی مستقیم وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و نهادهای بالادستی شکل گرفته و مأموریت بنیادین آن، گره‌گشایی از چالش‌های مزمن نقدینگی در جامعه کارفرمایی وبسترسازی برای رشد پایدار اقتصادی است. تلفیق ظرفیت‌های اوراق گام با نظام جامع بیمه‌ای، زمینه‌ای پدید آورده تا تعهدات معوق کارفرمایان بدون ایجاد اختلال در خطوط تولید و

سازمان تأمین اجتماعی به‌منظور برون‌رفت از تنگنایهای مالی سنتی و بازتعریف چرخه تسویه تعهدات، معماری نوین مدیریت منابع را با تکیه بر ابزارهای پیشرفته اعتباری در دستور کار قرار داده است. پوشش معیشتی و درمانی بالغ بر ۴۶ میلیون ذینفع و بازنشتسته، نیازمند پایداری منابع و نقدشوندگی مستمری است که در شرایط انقباض پولی، نمی‌توان آن را صرفاً با شیوه‌های صلب گذشته محقق ساخت. پیاده‌سازی دو ابتکار راهبردی تحت عنوان «طرح ملی همگام» و «توکن تأمین اجتماعی (تکو)»، نقطه عطفی در گذار از تبادلات سنتی وجه نقد به سازوکارهای شفاف زنجیره‌ای محسوب می‌شود. در این بستر مدرن، بدهی‌های انباشته کارفرمایان و مطالبات گسترده ارائه‌دهندگان خدمات سلامت از طریق دارایی‌های رقومی و اوراق بهادار، قابلیت تهاتر و پویایی پیدای می‌کنند. تلفیق هوشمندانه پول نشاندار، برات الکترونیک و توکنایز مطالبات، علاوه بر رفع انجماد مالی از کارگاه‌های تولیدی، وصول پایدار و کم‌ریسک تعهدات قانونی صندوق بیمه‌ای را تضمین کرده و انضباطی ساختار یافته در مناسبات مالی سازمان رقم می‌زند.

گردش اعتبارات، جایگزین نقدینگی

محدودیت نقدینگی در شبکه بانکی وفشارهای فزاینده اقتصادی بر بنگاه‌های خرد و کلان، بازنگری بنیادین در روش‌های تأمین منابع صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی را به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بدل کرده است. سازمان تأمین اجتماعی با درک عمیق این مقتضیات ساختاری، علاوه بر تداوم وصول نقدی حق بیمه که شاه‌رگ اصلی حیات مالی آن به‌شمار می‌رود، ابزارهای اعتباری و تسویه‌های غیرنقدی مبتنی بر فناوری را به ارکان اصلی مدیریت مالی خود افزوده است. هدف بنیادین از این بازآرایی سازمانی، رهایی از چرخه معیوب مسدودسازی حساب‌ها و اعمال فشارهای مستقیم بر بخش‌های مولد کشور است. کارفرمایان در ساختار اقتصادی فعلی، با چالش‌های ععیده‌ای در زمینه تأمین سرمایه در گردش و پرداخت هم‌زمان دیون تجاری و بیمه‌ای دست‌به‌گریبان هستند و این

تزریق نقدینگی معیشتی به جامعه بازنشستگان

پرداخت وام‌های ۴ درصدی بازنشستگان کشوری با اولویت‌بندی دقیق سامانه، مسیر اجرای برنامه‌های حمایتی صندوق را برای جامعه هدف هموار ساخته است

هم‌زمان با آغاز هفته دولت در دوم شهریورماه، به حساب ۳۲ هزار نفر از واجدین شرایط واریز گردید. بانک عامل با هماهنگی صندوق، فرایند تأمین مالی و تزریق نقدینگی را در نوبت‌های باقی‌مانده نیز با جدیت پیگیری می‌کند تا لیست متقاضیان منتخب به‌طور کامل پوشش داده شود. سامانه اعلام نتایج، پس از اتمام مهلت ثبت‌نام در سیستم خردادماه و بررسی درخواست‌های بالغ بر ۷۳۰ هزار متقاضی، فهرست نهایی واجدین شرایط را منتشر ساخت. متقاضیان بر اساس نظام اولویت‌بندی هوشمند، شامل میزان حقوق دریافتی، تعداد وام‌های دریافتی پیشین و مانده تسهیلات

صندوق بازنشتستگی کشوری فرایند پرداخت تسهیلات ۷۵ میلیون تومانی را با نرخ کارمزد چهار درصد و بازپرداخت سه ساله برای جامعه هدف بازنشستگان شتاب بخشید. این نهاد رفاهی، عملیات واریز وام‌های ضروری را در قالب یک نقشه راه ده مرحله‌ای تنظیم کرده که تا کنون سه نوبت آن محقق شده است. برنامه‌ریزی صورت‌گرفته، حمایت هدفمند از ۳۲۰ هزار مستمری‌بگیر وبوظیفه‌بگیر راه‌گذاری کرده است.

جدول زمان‌بندی واریزها از بیست‌وچهارم تیرماه آغاز شد و با پرداخت مرحله دوم در دوازدهم مردادماه استمرار یافت. سومین مرحله این تسهیلات،

قبلی، دسته‌بندی شدند. شاخص‌های احصاء‌شده، مبنای انتخاب ۳۲ هزار نفر در هر نوبت پرداخت قرار گرفت. اقدام جاری صندوق بازنشتستگی کشوری، بخشی از استراتژی کلان صیانت از معیشت بازنشستگان در شرایط تورمی است. تزریق منابع ارزان‌قیمت، توان مالی خانوارها را برای پاسخگویی به نیازهای ضروری ترمیم می‌کند. ادامه واریزها تا پوشش نهایی تمامی ۳۲۰ هزار نفر منتخب، در دستور کار تیم‌های عملیاتی صندوق وشبکه‌بانکی قرار دارد. این مدل حمایتی، پیوندی میان انضباط مالی صندوق و بهبود سطح زیست اقتصادی بازنشستگان ایجاد نموده است.

یادداشت

O P I N I O N



محمد رضا احمدی

فعال مدنی

شکاف نسلی، پشت دیوار تورم

جوان ایرانی امروز دانشگاه را پشت سر گذاشته باشد، شغل باشد و ساعات بیشتری از نسل قبل کار کند، اما در حسرت خانه دار شدن، پس انداز و امنیت اقتصادی بماند. این تناقض، حاصل کاهش قدرت خرید نیست؛ نشانه تغییر منطق توزیع رفاه در اقتصاد ایران است. نسل های پیشین، امنیت اقتصادی را با خانه، زمین، خودرو و پس انداز می ساختند؛ دارایی هایی که با درآمدهای نه چندان بالا نیز دست یافتنی تر بود. نسل های جدید اما در اقتصادی رشد کرده اند که تورم مزمن، بی ثباتی شغلی و جهش قیمت دارایی ها، درآمد را از مسیر تبدیل شدن به ثروت پایدار خارج کرده است. به این ترتیب، رفاه دارایی محور نسل های گذشته جای خود را به درآمدی شکننده داده و فاصله اقتصادی میان فرزندان و والدین، از یک تفاوت نسلی به مسئله ای ساختاری تبدیل شده است. این شکاف در آمار دارایی و درآمد دیده نمی شود؛ در ادراک آینده، نسل های پیشین، انتظارات خود را در تجربه دوره هایی از ثبات یا رونق نسبی شکل دادند، اما جوانان امروز از نوجوانی با روایت بحران، تحریم، جهش ارزی و کوچک شدن سفره ها مواجه بوده اند. رسانه ها و شبکه های اجتماعی نیز این احساس ناامنی را بازتولید می کنند. نتیجه، کاهش افق تصمیم گیری بلندمدت است؛ وقتی آینده قابل پیش بینی نیست، پس انداز مولد، سرمایه گذاری بلندمدت و تحمل هزینه های امروز برای منفعت فردا، جذابیت خود را از دست می دهد. گرایش به ارز و طلا، مشاغل کوتاه مدت و فعالیت های پلتفرمی، در چنین فضایی انتخاب اقتصادی نیست؛ واکنشی به فقدان یک افق امن است. تداوم این وضعیت می تواند شکاف مییشنی را به بحران سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی تبدیل کند. جوان تحصیل کرده ای که میان تلاش و امنیت اقتصادی رابطه ای روشن نمی بیند، به مهاجرت می اندیشد و اقتصاد ملی نیروی کار را از دست نمی دهد؛ بخشی از امید، خلاقیت و ظرفیت کارآفرینی خارج می شود. اگر این شکاف به رقابت هویتی میان نسل ها بدل شود، اعتماد بین نسلی فرسوده خواهد شد. پاسخ نیز نمی تواند توزیع کوتاه مدت یا رانه، استقرار یا سیاست های پوپولیستی باشد؛ زیرا چنین راهکارهایی می توانند با تشدید بدهی و تورم، همان شکاف را عمیق تر کنند. راه عبور از شکاف نسلی، با توصیه های کلی ممکن نیست؛ باید قواعد توزیع فرصت تغییر کند. مالیات بر زمین، مسکن خالی و فعالیت های سفته بازانه باید به صورت هدفمند تقویت و فشار مالیاتی بر درآمد نیروی کار جوان کاهش یابد؛ منابع حاصل نیز به مسکن استیجاری بلندمدت و تقویت صندوق های بازنشستگی اختصاص پیدا کند. سیاست گذاری مسکن، اشتغال و بازنشستگی باید از افق های کوتاه مدت عبور کند و با برنامه های چنددهه ساله دنبال شود. دانشگاه ها و رسانه ها باید آموزش مهارت مالی و دیجیتال را به بخشی از مأموریت خود تبدیل کنند تا تجربه نسل قبل و توانمندی نسل جدید در یک مسیر اقتصادی مشترک قرار گیرد. هدف روشن است: جوانی که کار می کند باید بتواند بخشی از درآمدش را به دارایی، امنیت و آینده تبدیل کند؛ و گرنه شکاف نسلی، با هیچ سیاست حمایتی کوتاه مدتی بسته نخواهد شد.

۷ سال گذشت پیمانکاران هنوز حذف نشده اند

وعده حذف پیمانکاران و تبدیل وضعیت نیروهای شرکتی هفت سال است تکرار می شود؛ حالا ساماندهی نظام پرداخت آمده، اما بخش اصلی این مطالبه هنوز بی پاسخ مانده است

۶۶

گسترش قراردادهای پیمانکاری، مسیر ارتقای شغلی و امنیت آینده نیروی کاری را محدود و فاصله میان کارفرمای واقعی و نیروی شاغل را عمیق تر کرده است

هفت سال است که بخشی از نیروی کار ایران در انتظار یک تصمیم ساده اما سرنوشت ساز مانده اند: آیا قرار است نیرویی که سال ها در دستگاهی دولتی یا عمومی کار کرده، سرانجام به عنوان نیروی همان مجموعه شناخته شود یا همچنان میان کارفرمای اصلی و پیمانکار دست به دست بماند؟ ماجرا به ده ها هزار نفر مربوط است؛ نیروهایی که بسیاری از آنها در مشاغل مستمر و دائمی فعالیت می کنند، اما رابطه کاری شان نه با نهادهای که واقعاً برای آن کار می کنند، بلکه با شرکتی واسطه برقرار است. در این سال ها، وعده حذف پیمانکاران و تبدیل وضعیت بارها مطرح شده، طرح ها آمده و کنسار رفته اند و دولت ها تغییر کرده اند، اما مسئله همچنان پابرجاست. اکنون قرار است ساماندهی نظام پرداخت وارد مرحله اجرا شود؛ اقدامی که می تواند مسیر پرداخت حقوق و ثبت اطلاعات را شفاف تر کند، اما به خودی خود به معنای استخدام رسمی، تبدیل وضعیت یا پایان کار پیمانکاران نیست. همین فاصله، میان آنچه دولت «ساماندهی» می نامد و آنچه کارگران سال ها ست از «ساماندهی» انتظار دارند، نقطه اصلی این گزارش است؛ فاصله ای که اگر پر نشود، ممکن است یک مطالبه هفت ساله بار دیگر در پیچ وعده ها و مقدمات اجرایی متوقف بماند. تغییر پرداخت کافی نیست؛ پای شان شغلی و آینده این جمعیت نیز در میان است.

ریشه یک ساختار واسطه ای

گفتستان کارگر شرکتی یا ارکان ثالث، از دهه هفتاد وارد ادبیات روابط کار ایران شد؛ زمانی که پیمانکاران نیروی انسانی و واسطه های استخدام، به تدریج بخشی از فعالیت های دستگاه های دولتی و عمومی را برعهده گرفتند. در آغاز، این الگو بیشتر در فعالیت های پروژه ای نفت، گاز و استخراج مواد معدنی دیده می شد و مشاغل دائمی عمدتاً در اختیار نیروهای قرارداد مستقیم بود؛ اما این مرز به مرور از میان رفت.

خصوصی سازی، کوچک سازی و چابک سازی دولت، بهانه ای برای توسعه برون سپاری شد. مشاغلی که ماهیت مستمر داشتند نیز به پیمانکار سپرده شدند و به تدریج، کارگران ارکان ثالث در بسیاری از مجموعه های عمومی و دولتی به بخش مهمی از نیروی انسانی تبدیل شدند.

فعالان کارگری این تغییر را نوعی حقوق زدایی و عقب نشینی امنیت شغلی می دانند. احسان سهرابی، فعال کارگری و عضو اسبق شورای عالی حفاظت فنی، می گوید پیمانکاران در طول زمان فربه تر شده اند، در حالی که کارگران از حقوق قانونی خود دور مانده اند. از نگاه او، مسئله تنها عنوان قرارداد نیست؛ فردی با مدرک مرتبط و سال ها تجربه ممکن است پانزده یا بیست سال در یک نهاد دولتی متمول کار کند، اما همچنان در جایگاه نیروی شرکتی باقی بماند.

وقتی سابقه، ضامن آینده نیست

اثر این ساختار فقط در فیش حقوقی خلاصه نمی شود. یکی از مهم ترین پیامدهای پیمانکاری، بسته شدن مسیر ارتقای شغلی است. پست های سازمانی عموماً در اختیار نیروهای رسمی و قرارداد مستقیم قرار دارند و نیروی شرکتی، هر اندازه با سابقه و متخصص باشد، سققی بالاتر از عنوان «نیروی شرکتی» پیش روی خود نمی بیند. حتی همین جایگاه نیز تضمین شده نیست؛ پایان یک مناقصه و ورود پیمانکار تازه می تواند نظم اشتغال را برهم بزند. پیمانکار جدید ممکن است بخشی از نیروهای قبلی را نخواهد و کارگری که سال ها در یک مجموعه کار کرده، ناگهان با خطر حذف از چرخه اشتغال روبه رو شود.

محمد امین، کارگر متخصص پیمانکاری با ۱۰ سال سابقه در عسلویه، از تبعیضی می گوید که به باور او در جزئیات زندگی روزمره هم دیده می شود؛ از غذا و سلف سرویس تا خوابگاه و سرویس بهداشتی. او می گوید نیروی شرکتی با وجود مدرک، سابقه و تخصص، هر سال هنگام پایان مناقصه با این نگرانی

روبه روست که پیمانکار تازه او را نخواهد. خودش در یک دهه، سه کارگاه عوض کرده و هر بار با آمدن پیمانکار جدید، بخشی از نیروهای قدیمی تعدیل شده اند. مسئله دیگری که از همین ساختار بیرون می آید، ناپیوستگی سوابق بیمه ای است. به گفته این کارگر، افرادی با بیست و پنج سال سابقه کار در پروژه های نفت و گاز وجود دارند که سابقه بیمه شان به پانزده سال هم نمی رسد، زیرا برخی پیمانکاران حق بیمه را کامل و منظم پرداخت نکرده اند و بعدتر نیز از پروژه خارج شده اند. در چنین شرایطی، ریسک قرارداد موقت به امروز محدود نمی ماند؛ آینده بازنشستگی نیز تحت تأثیر است.

۷ سال در صف ساماندهی

این تجربه انباشته، مطالبه حذف پیمانکاران و تبدیل وضعیت را به یکی از اصلی ترین خواسته های نیروهای ارکان ثالث، به ویژه در نفت و گاز، تبدیل کرده است. بیش از هفت سال است که این مطالبه در صدر پیگیری های صنفی قرار دارد، اما نتیجه هنوز با انتظار کارگران فاصله دارد.

مهران ربانی، نماینده بخشی از کارگران ارکان ثالث نفت جنوب، روایت این سال ها را روایت وعده هایی می داند که بارها تکرار شده اند. به گفته او، نمایندگان مجلس از تبدیل وضعیت گفته اند، دولت آمده و رفته اند و طرح ساماندهی نیروهای شرکتی بارها روی میز رفته، اما در نهایت به دلایل مختلف، از جمله مخالفت ها و لابی های پیمانکاران، کنار گذاشته شده است.

در همین بستر، طرح تازه سازمان اداری و استخدامی با عنوان «ساماندهی نظام پرداخت نیروهای شرکتی» مطرح شده است. مسئله اصلی اما در تفاوت میان نام طرح و انتظاری است که کارگران از واژه ساماندهی دارند. در طرح جدید، قرار نیست پیمانکاران حذف شوند و رابطه استخدامی نیروها به صورت مستقیم با دولت برقرار شود. آورده اصلی، تغییر مسیر پرداخت حقوق و شفاف تر شدن اطلاعات و بیمه است؛ یعنی دستمزد به جای عبور از واسطه، مستقیماً به حساب نیروی کار واریز شود و فرایند ثبت و نظارت نیز منظم تر شود.

ساماندهی پرداخت، نه تغییر وضعیت

بر اساس توضیحات سازمان اداری و استخدامی، مرحله اجرایی طرح از پایان شهریور آغاز می شود و پرداخت مستقیم حقوق بخشی از کارکنان شرکتی دستگاه های اجرایی، تحت نظارت

این سازمان انجام خواهد شد. هدف اعلام شده، شفافیت بیشتر در پرداخت حقوق، بیمه و اطلاعات کارکنان و کاهش نقش شرکت های واسطه در پرداخت است. شرکت های پیمانکاری در این مرحله همچنان می توانند خدمات ارائه کنند.

این نکته برای فهم دقیق طرح تعیین کننده است: پرداخت مستقیم حقوق با تبدیل وضعیت استخدامی یکی نیست. ممکن است حقوق کارگر بدون واسطه پرداخت شود و اطلاعات او با نظارت بیشتری ثبت شود، اما قرارداد او همچنان از مسیر شرکت پیمانکار باشد. از همین رو، حتی اگر اجرای طرح به درستی انجام شود، بخش مهمی از پرسش های کارگران همچنان بی پاسخ می ماند؛ از جمله اینکه چه زمانی رابطه استخدامی مستقیم شکل می گیرد و تکلیف پیمانکاران در مرحله بعد چه خواهد بود.

سازمان اداری و استخدامی تأکید کرده هدف طرح کاهش حقوق نیست و می تواند پرداخت به موقع و وضعیت بیمه را بهبود دهد، اما افزایش قطعی حقوق را تضمین نمی کند و میزان تغییرات به دستورالعمل ها و اجرای کامل سازوکار جدید وابسته است.

یک حلقه گمشده در ثبت اطلاعات

حتی پیش از آنکه مسئله به استخدام و تبدیل وضعیت اجرایی ساماندهی در مرحله ثبت اطلاعات با پرسش هایی جدی روبه رو شده است. طبق سازوکار اعلام شده، ثبت اطلاعات نیروهای شرکتی باید از سوی کارفرمای اصلی انجام شود، اما در عمل، این مسئولیت در مواردی به پیمانکاران واگذار شده است. همین نقطه می تواند جایی باشد که اجرای دقیق طرح با واقعیت کار فاصله بگیرد.

نمونه ای که از شهرک های صنعتی استان گیلان مطرح شده، این نگرانی را برجسته می کند. در هر یک از این شهرک ها حدود ده تا دوازده کارگر در بخش هایی مانند نگهبانی و تصفیه خانه، با سابقه ده تا پانزده سال فعالیت، مشغول کارند. با وجود آنکه قرار بوده مشخصات نیروهای پیمانکاری در سامانه «سایر» ثبت شود، ادعای مطرح شده این است که به جای نام برخی کارگران واجد شرایط، اسامی پیمانکاران و سرپرستان مجموعه در سامانه بارگذاری شده است. اگر چنین رویه ای رخ داده باشد، نتیجه روشن است: حتی شفاف ترین سامانه نیز زمانی به ابزار عدالت تبدیل می شود که اطلاعات درست و مربوط به افراد واقعی در آن ثبت شود.

برای کارگری که سال ها در آفتاب و باران

نگهبانی داده یا در محیط آلوده تصفیه خانه کار کرده، حذف نام از سامانه فقط یک خطای اداری نیست؛ می تواند به معنای حذف از فرآیند ساماندهی و حتی از حق دریافت حقوق مستقیم باشد.

قانون: مانع تبدیل وضعیت

پرسش اصلی همچنان پابرجاست: چرا با وجود وعده های صریح برای ساماندهی نیروهای شرکتی، تبدیل وضعیت آنها در مرحله فعلی اجرایی نشده است؟ علاءالدین رفیع زاده، رئیس سازمان اداری و استخدامی، علت را در مجموعه ای از محدودیت های قانونی و اداری می داند. به گفته او، تبصره ذیل ماده ۲۲ قانون مدیریت خدمات کشوری، جذب نیروی قراردادی را به ده درصد پست های سازمانی محدود کرده و این ظرفیت در بسیاری از دستگاه ها عملاً تکمیل شده است.

رفیع زاده همزمان به ماده ۱۰۴ قانون برنامه توسعه اشاره می کند که دولت را موظف کرده تا پایان برنامه هفتم، پانزده درصد از نیروی انسانی خود را کاهش دهد. بنابراین، از منظر سازمان، تبدیل وضعیت نیروهای شرکتی بدون اصلاح قوانین، با سیاست کاهش نیروی دولت سازگار نیست. ماده ۱۷ قانون مدیریت خدمات کشوری در باره خرید خدمت و بند «ب» ماده ۱۳ قانون برنامه هفتم درباره پرداخت به ذی نفع نهایی نیز بخشی از این چارچوب حقوقی را شکل می دهند. یک مانع دیگر به تفاوت نظام حقوقی مربوط می شود. نیروهای شاغل در شرکت های تأمین نیرو تابع قانون کار هستند، اما در صورت تبدیل وضعیت، مشمول قانون مدیریت خدمات کشوری خواهند شد؛ تغییری که پیامدهای حقوقی و اداری قابل توجهی دارد. بر همین اساس، سازمان اداری و استخدامی تأکید دارد که برای اجرای گسترده تبدیل وضعیت، ابتدا باید موانع قانونی از مسیر مجلس برطرف شود.

با این حال، حتی با پذیرفتن این محدودیت ها، مسئله اصلی همچنان باقی است. ساماندهی نظام پرداخت می تواند حقوق و بیمه را شفاف تر کند و نقش واسطه ها را در پرداخت کاهش دهد، اما جای رابطه استخدامی مستقیم را نمی گیرد. برای نیرویی که سال ها در یک مجموعه کار کرده، امنیت شغلی فقط با تغییر مسیر واریز حقوق ایجاد نمی شود. ساماندهی زمانی کامل خواهد بود که اصلاح پرداخت، مقدمه ای برای تعیین تکلیف رابطه کاری، تثبیت جایگاه شغلی و پایان بلاتکلیفی نیروهای شرکتی باشد. این خلأ، انتظار نیروهای شرکتی را طولانی تر می کند.



مشاغل سخت؛ قربانی یک موازنه غلط

در مشاغل سخت، بازنشستگی پیش از موعد نباید جای ایمن‌سازی را بگیرد؛ اصلاح نظام حمایت، مسئولیت کارفرما و پایداری صندوق‌ها را هم‌زمان هدف می‌گیرد



هزینه انتقال ریسک به کارگر

گذار از الگوی سنتی بازنشستگی پیش از موعد به شیوه‌های جدید، نیازمند دقت در سیاست‌گذاری است. بزرگ‌ترین خطر، اتخاذ رویکردهای انقباضی یک‌جانبه توسط صندوق‌های بیمه‌ای با هدف کاهش هزینه‌هاست. اگر دسترسی به بازنشستگی زودرس بدون ایجاد بسترهای جایگزین حمایتی محدود شود، اصلاحی واقعی رخ نداده است؛ بلکه بار مخاطرات شغلی از دوش صندوق برداشته و مستقیماً بر دوش کارگر گذاشته شده است. برای جلوگیری از این پیامد، الگوی پیشنهادی بر یک نظام چندسطحی حمایتی استوار است که در آن بازنشستگی زودهنگام تنها آخرین لایه ایمنی برای موارد استثنایی خواهد بود. در سطوح پیشین، کنترل فنی مخاطرات، ایجاد نظام امتیازدهی مواجهه انفرادی، آموزش مجدد و ارتقای اشتغال‌پذیری فرد مورد توجه قرار می‌گیرد. در چنین مدلی، کارگری که توان جسمی او در یک کار پرخطر کاهش یافته است، به جای خانه‌نشینی ناگهانی و افت کیفیت زندگی، می‌تواند با حفظ دستمزد به

شغلی کم‌خطرتر منتقل شود یا از بازنشستگی جزئی و تدریجی بهره‌مند شود. در کنار این حمایت‌ها، مسئولیت‌پذیری مالی کارفرمایان باید متناسب با عملکرد ایمنی کارگاه بازتعریف شود. حق بیمه‌های متغیر و ریسک‌محور، یکی از ابزارهای اصلی این سیاست است. کارگاهی که با اقدامات مهندسی عوامل زیان‌آور را کاهش یا حذف می‌کند، باید از تخفیف در سهم حق بیمه بهره‌مند شود و در مقابل، کارگاه‌هایی که ریسک‌های شغلی را بدون تغییر رها می‌کنند، باید هزینه‌های واقعی بیمه‌ای و درمان ناشی از عملکرد خود را بپردازند.

حکمرانی هوشمند در پایش کارگاه‌ها

تحقق چنین نظامی بدون داده‌های شفاف، جامع و به‌روز امکان‌پذیر نیست. یکی از بسترهای بنیادی، ایجاد بانک اطلاعاتی جامع از کارگاه‌ها و شاغلان مشاغل پرخطر است؛ سامانه‌ای که بتواند داده‌هایی نظیر عنوان شغل، نوع و شدت عوامل زیان‌آور، مدت‌زمان مواجهه واقعی، سوابق بیمه‌ای، نتایج معاینات دوره‌ای پزشکی

سه ضلع و یک مسیر مشترک

ایجاد هم‌افزایی میان کارگر، کارفرما و نظام بیمه‌ای، مستلزم عبور از تقابل منافع و حرکت به سوی یک هم‌پیمانی منطقی است. هنگامی که کارگر از پایش سلامت، توانبخشی و آموزش مجدد برخوردار باشد، امنیت بیشتری در مسیر اشتغال احساس می‌کند. از سوی دیگر، کارفرما زمانی ایمنی را به یک اولویت اقتصادی تبدیل خواهد کرد که بداند سرمایه‌گذاری در این حوزه می‌تواند هزینه‌های بیمه‌ای و حقوقی او را کاهش دهد. در چنین ساختاری، سازمان بیمه‌گر نیز از نقش یک پرداخت‌کننده منفعل مستمری فاصله گرفته و به نهادی فعال در مدیریت ریسک و ارتقای بهداشت حرفه‌ای تبدیل می‌شود. کاهش خروج زودهنگام نیروی کار مجرب، علاوه بر تقویت پایه بیمه‌پردازی، به حفظ سرمایه انسانی و افزایش بهره‌وری اقتصاد کمک می‌کند. ارز‌یابی دقیق شرایط، تفکیک مشاغل ذاتاً پرخطر از مشاغل قابل اصلاح، استفاده از سازوکارهای تشویقی و بازدارنده مالی و استقرار پرونده‌های انفرادی مواجهه، ارکان اصلی این تحول به شمار می‌روند. تنوع‌بخشی به خروجی‌های حمایتی نیز امکان می‌دهد بازنشستگی پیش از موعد از یک پاسخ عمومی به راهکاری استثنایی تبدیل شود. چنین رویکردی می‌تواند الگویی برای حکمرانی اجتماعی فراهم آورد که در آن کرامت و سلامت کارگران در کنار پایداری بلندمدت نظام تأمین اجتماعی حفظ شود.

“

وقتی هزینه

مخاطرات

شغلی به پایان

اشتغال منتقل

می‌شود، هم

سلامت نیروی

کار آسیب

می‌بند و هم

صندوق‌های

بیمه‌ای با

تعهدات

سنگین‌تری

روبه‌رو

می‌شوند

۵

کارگری



یادداشت

O P I N I O N



محسن باقری

کارشناس روابط کار و تأمین اجتماعی

سلامت کارگر؛ ستون پایداری صندوق‌ها

سیاست‌گذاری در حوزه مشاغل سخت و زیان‌آور، آزمونی مهم برای سنجش کارآمدی نظام حمایت‌های اجتماعی و اعتماد جامعه کارگری است. پایداری مالی صندوق‌های بیمه‌ای زمانی معنای واقعی می‌یابد که بر صیانت از سلامت جسمی و روانی نیروی کار، ارتقای استانداردهای کارگاه‌ها و اجرای دقیق تکالیف قانونی استوار باشد. بررسی سنخ‌شناسی بازنشستگی‌های پیش از موعد نشان می‌دهد سهم مشاغل پرخطر، نیازمند تحلیلی دقیق‌تر است و بخش مهمی از بار مالی موجود، به تمرکز این ضوابط در صنایع بزرگ بازمی‌گردد. بنابراین، بازنگری در سازوکارها نباید به معنای عقب‌نشینی از حقوق بیمه‌شدگان یا تحمیل محدودیت‌های یک‌جانبه باشد؛ اصلاح زمانی مشروعیت دارد که هم‌زمان با پایداری منابع، عدالت و کرامت نیروی کار را همواره به‌طور پایدار تضمین کند. نقطه آغاز هر اصلاح، سنجش دقیق و کارگاه به کارگاه مخاطرات شغلی از طریق ارزیابی آلاینده‌های محیطی توسط بازرسان ذی صلاح است. هدف باید کاهش سختی و زیان‌آوری کار و جلوگیری از فرسایش نیروی انسانی باشد. فشار ناشی از عوامل شیمیایی و مکانیکی رانمی‌توان با انتقال هزینه ناایمنی به کارگر مدیریت کرد؛ این مخاطرات باید با بهینه‌سازی فنی و اصلاح محیط کار مهار شوند. همچنین، تسهیل فرایندهای اداری و رفع موانع احراز و تطبیق عناوین شغلی نیروهای عملیاتی ضروری و انکارناپذیر است. ناآگاهی یا تخلف کارفرما در ثبت عناوین نباید به تضییع حقوق قانونی کارگران بینجامد. نظارت باید از بهره‌مندی غیراستحقاقی جلوگیری کند تا حمایت‌ها صرفاً در اختیار نیروهای واقعی خطوط مقدم تولید قرار گیرد. هر اصلاح ساختاری، پیش از هر تغییر آیین‌نامه‌ای، به شفافیت مالی در نظام درآمد‌های شرکت‌های سرمایه‌گذاری و انضباط در هزینه‌کردهای مدیریتی نیاز دارد. در این مسیر، جامعه کارگری هنگامی در تصمیم‌گیری همراه می‌شود که مصارف و اولویت‌های مالی شفاف باشد و تدابیر جدید با واقعیت‌های معیشتی و حقوق‌پرداختی در دشوارترین سطوح عملیاتی، از جمله فعالیت‌های معدنی، همخوانی داشته باشد. الگوبرداری از تجربه‌هایی مانند حساب‌های انفرادی مواجهه شغلی با نظام‌های امتیازدهی نیز بدون بستر نهادی و ابزارهای معتبر و دقیق سنجش، نتیجه نخواهد داشت. در مشاغلی چون کار در اعماق زمین یا جمع‌آوری پسماند، که سختی است، باید بر تمهیدات پیشگیرانه تمرکز کرد و حوادث ناشی از کار و از افتادن‌های ناگهانی را از آمار بازنشستگی‌های زودهنگام تفکیک کرد. پیشنهادهایی مانند تبدیل امتیاز سختی کار به مزایایی چون کاهش ساعات کار، مرخصی جبرانی یا بازآموزی شغلی، زمانی قابلیت اجرا دارد که ظرفیت‌های قانونی موجود، از الزام کارفرمایان به معاینات ادواری تا اجرای مقررات ایمنی، بالفعل شود. اراده واقعی اصلاح باید نخست در اجرای کامل قوانین موجود خود را نشان دهد. حلقه مفقوده این مسیر، نظارت نهاد‌های مجری بر پایش آلاینده‌ها و هوشیارسازی کارفرمایان نسبت به تکالیف قانونی است.

بی‌شناسنامه‌ها؛ غایبان رسمی بازار کار ایران

نداشتن شناسنامه فقط یک خلأ هویتی نیست؛ برای برخی کارگران این وضعیت می‌تواند مسیر دسترسی به قرارداد، بیمه، سابقه شغلی و حمایت قانونی را دشوار کند

یادداشت



ابوالفضل اشرف منصوری

رئیس کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران

ردیابی کارگاه‌های پنهان با نظارت داده‌محور

تصویر سنتی از بازرسی کار همواره بر پایه شناسایی واحدهایی شکل گرفته که دارای هویت رسمی، مجوز فعالیت، کارگران ثبت‌شده و روابط حقوقی شفاف میان کارفرما و نیروی انسانی هستند. با این حال، گستره وسیعی از بازار کار کنونی در چنین ساختار قاعده‌مندی تعریف نمی‌شود. لایه‌های چشمگیری از فعالیت‌های تولیدی در پهنه‌های صنعتی و اراضی حاشیه‌ای، بدون ثبت هرگونه مشخصات در سامانه‌های نظارتی اداره می‌شوند. این وضعیت نشان می‌دهد که چالش بنیادین، صرفاً ناکارآمدی یا ضعف در روند ارزیابی‌های میدانی نیست؛ بلکه بخش بزرگی از کانون‌های اشتغال اساساً از میدان دید مستقیم دستگاه‌های حاکمیتی و نظام جامع صیانت از نیروی کار خارج شده است. واگذاری مکرر سوله‌های تعطیل‌شده به اشخاص جدید بدون اخذ مجوزهای قانونی و ثبت خطوط تولید، موجی از کارگاه‌های فاقد نشانی پدید آورده است. شاغلان این مراکز، اعم از نیروهای بومی یا اتباع خارجی، در همان فضای نامساعد کارگاهی شب و روز را سپری می‌کنند و ردیابی آنان از پرونده‌های اداری، دفاتر بیمه‌ای و آمارهای اشتغال ناپدید می‌گردد. در فقدان ثبت رسمی، بازرسان کار عملاً تنها پس از وقوع حوادث ناگوار شغلی به وجود چنین کارگاه‌هایی پی می‌برند. کارگری که ماه‌ها بدون پوشش بیمه و قرارداد در شرایط ناایمن فعالیت کرده، هنگام رخداد آسیب جسمانی دیده می‌شود؛ رخدادی که نظارت‌را از حالت پیشگیرانه به واکنشی متغیرانه تقلیل می‌دهد. محدودیت منابع انسانی و لجستیکی در ساختار بازرسی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سازمان تأمین اجتماعی، دیگر همخوانی متوازنی با گستردگی افسارگسیخته واحدهای صنعتی رسمی و نامعتبر ندارد. شکاف میان توان اجرایی دولت و سرعت تحولات بازار کار به اندازه‌ای عمیق است که نظارت‌های سنتی عملاً کارایی خود را از دست داده‌اند. توانر طولانی ارزیابی‌ها که در موارد متعددی به دوره‌های بازرسی پنج‌ساله می‌انجامد، در بازاری که هویت کارفرما، نوع تولید و ترکیب نیروی انسانی آن به طور مداوم و سریع دگرگون می‌شود، عملاً کارکرد بازدارنده نظارت را به مرز بی‌اثر بودن کشانده است. زبان‌دیده اصلی این خلأ اجرایی، طبقه کارگر است؛ کارگری که بدون سابقه رسمی و امنیت پتر بیمه‌ای به فعالیت می‌پردازد، از تمامی ظرفیت‌های قانونی دادخواهی محروم می‌ماند. این شرایط عملاً قدرت چانه‌زنی کارگر در مذاکرات مزدی را به حداقل رسانده و در صورت وقوع حوادث ناگوار شغلی، مسیر دشوار اثبات قانونی رابطه استخدامی برای احقاق حقوق اولیه و جبران خسارات را پیش روی او قرار می‌دهد. گذار از این بحران پنهان‌کاری کارگاهی مستلزم بازنگری در الگوهای سنتی و عبور از تکیه صرف بر سرکشی‌های حضوری است. بهره‌گیری از زیرساخت‌های الکترونیکی و رصد هوشمند تراکشی‌های اقتصادی، راهکاری کارآمد برای شناسایی واحدهای صنفی پنهان است.

نازنین رزاقی‌مهر

روزنامه نگار



مانند بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک ایران، صبح‌های خیلی دوز، بسیاری از کسانی که عازم محل کارشان هستند، گروهی از کارگران روزمزد را در حاشیه میادین شهرهای جنوب و جنوب‌شرق ایران می‌بینند. بعضی منتظرند کسی برای کار ساختمانی سراغشان بیاید، بعضی باربری می‌کنند، گروهی در کارگاه‌های کوچک یا مشاغل خدماتی مشغول می‌شوند و عده‌ای هم به سراغ کارهایی می‌روند که معمولاً کسی حاضر نیست با دستمزد بالاتر انجامشان دهد. برای بسیاری از آنها، کار نه با قرارداد آغاز می‌شود و نه با ثبت‌نام در فهرست بیمه. کار روزانه است و دستمزد نیز اغلب در پایان همان روز پرداخت می‌شود؛ اما در میان این نیروی کار، گروهی وضعیت متفاوتی دارند؛ افرادی که شناسنامه و مدارک هویتی رسمی ندارند. برای یک کارگر، نداشتن شناسنامه فقط به معنای نداشتن یک مدرک اداری نیست. سندن هویتی در اقتصاد رسمی، دروازه ورود به مجموعه‌ای از روابط حقوقی است؛ از امکان افتتاح حساب بانکی و دریافت خدمات عمومی گرفته تا ثبت رسمی بسیاری از معاملات و قراردادهای استفاده از خدمات بیمه‌ای و شکل‌گیری سابقه‌ای که دولت و نهادهای اجتماعی بتوانند بر اساس آن، فرد را به‌عنوان یک شهروند در نتیجه یک نیروی کار شناسایی کنند. به همین دلیل، فقدان مدارک هویتی می‌تواند فرد را میان زندگی اقتصادی واقعی و نظام رسمی ثبت و حمایت اجتماعی معلق نگه دارد. این وضعیت زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که فرد، کارگر باشد.

ارزش کارگر رسمی

قانون کار برای کارگر مجموعه‌ای از حقوق را به رسمیت می‌شناسد؛ از حداقل مزد و ساعات کار گرفته تا مرخصی، ایمنی و بهداشت کار، حمایت در برابر حوادث و سازوکارهای حل اختلاف. در کنار آن، نظام تأمین اجتماعی نیز بر پایه ثبت رابطه شغلی و هویت بیمه‌شده شکل گرفته است. اما کارگری که فاقد مدارک هویتی است، ممکن است پیش از آنکه بتواند درباره حقوق خود مذاکره کند، با مانع مهم‌تری روبه‌رو شود؛ اینکه اصلاً چگونه باید وارد رابطه رسمی کار شود. در چنین شرایطی، رابطه کار می‌تواند به شکل غیررسمی شکل بگیرد؛ بدون قرارداد، بدون ثبت بیمه و بدون سابقه شغلی قابل استناد. کارفرما ممکن است کارگر را برای چند روز، چند هفته یا چند ماه به کار بگیرد و در پایان نیز رابطه را، بدون آنکه اثری رسمی از آن باقی بماند، قطع کند. در اینجا، وضعیت هویتی با پدیده اشتغال غیررسمی گره می‌خورد. البته نمی‌توان گفت هر فرد فاقد شناسنامه الزاماً خارج از قانون کار است یا هیچ راه قانونی برای اشتغال او وجود ندارد. مسئله مهم‌تر، موانع عملی و انباشته‌ای است که وضعیت هویتی می‌تواند بر سر راه دسترسی او به حقوق رسمی ایجاد کند. حتی درباره افرادی که مدعی تابعیت ایرانی هستند، تعیین وضعیت هویتی ممکن است نیازمند طی فرآیندهای اداری و احراز تابعیت باشد؛ روندی که تا زمان نهایی شدن آن، زندگی اقتصادی فرد را در وضعیت بلاتکلیف نگه می‌دارد.

اشتغال بدون تشکیل سابقه

یکی از مهم‌ترین پیامدهای این وضعیت، مسئله «سابقه» است. یک کارگر رسمی، حتی اگر شغل خود را از دست بدهد، در نظام اداری و بیمه‌ای سابقتی دارد که پرداخت حق بیمه، محل‌های اشتغال، کارفرما و دوره‌های اشتغال را در برمی‌گیرد. این سابقه بعددهای توانمند بازنشستگی، درمان یا پیگیری برخی حقوق مورد استفاده قرار گیرد؛ اما برای کارگری که سال‌ها در اقتصاد غیررسمی کار کرده، ممکن است بخش بزرگی از زندگی کاری اصلاً در هیچ پرونده‌ای ثبت نشده باشد. او ممکن است سال‌ها کار کرده باشد، اما در پایان همچنان از نظر نظام رسمی، فاقد سابقه شغلی باشد. این همان نقطه‌ای است که می‌توان از مفهوم «کارگری شناسنامه‌افرا تر رفت‌واز» کاربری سابقه» سخن گفت؛ کاری که انجام‌شده، ارزش اقتصادی تولید کرده و برای کارفرما درآمد ایجاد کرده، اما در سوابق اجتماعی و بیمه‌ای کارگر ثبت نشده است.

دستمزد پایین و قدرت چانه‌زنی کمتر

این وضعیت به کاهش قدرت چانه‌زنی نیز منجر می‌شود. کارگری که می‌تواند قرارداد ببندد، بیمه شود و در صورت عدم پرداخت مزد به مراجع قانونی مراجعه کند، دست کم ابزارهایی برای دفاع از خود در اختیار دارد؛ اما کارگری که رابطه شغلی‌اش ثبت نشده، در موقعیت متفاوتی قرار می‌گیرد. اگر کارفرما دستمزد او را کامل پرداخت نکند، ساعات کار افزایش پیدا کند یا شرایط کار نایمن باشد، اعتراض کردن می‌تواند برای او هزینه

بیشتری داشته باشد. این آسیب از دشواری ورود به اشتغال رسمی آغاز می‌شود و می‌تواند به پذیرش دستمزد و شرایط کاری نامطلوب‌تر و در نهایت، تداوم فقر و بی‌ثباتی منجر شود. در چنین چرخه‌ای، مسئله فقط پایین بودن درآمد نیست؛ بلکه امکان خروج از موقعیت آسیب‌پذیر نیز محدودتر می‌شود.

جایگاه عجیب مشاغل سخت و زیان‌آور

مشاغلی که نیروی کار فاقد مدارک هویتی به آنها رانده می‌شود نیز اهمیت دارد. کار ساختمانی، باربری، جمع‌آوری ضایعات، کارهای خدماتی، کشاورزی فصلی و دیگر مشاغل روزمزدی، بخش‌هایی از بازار کار هستند که در آنها امکان اشتغال غیررسمی بیشتر است. در بسیاری از این مشاغل، کارگر نه شغل پایدار دارد و نه از چشم‌انداز روشنی برای آینده برخوردار است. در چنین شرایطی، نداشتن مدارک هویتی می‌تواند به جای یک مسئله مستقل، به عاملی برای تشدید آسیب‌پذیری موجود تبدیل شود. کارگری که از ابتداء در پایین‌ترین لایه بازار کار قرار دارد، اگر امکان استفاده از خدمات عمومی و سازوکارهای رسمی شکایت و مطالبه‌گری را نیز از دست بدهد، فاصله او با یک «کارگر برخوردار از حمایت» بیشتر می‌شود. این مسئله درباره بیمه اهمیت ویژه‌ای دارد. حتی درباره افراد فاقد اوراق هویتی، مسئله دسترسی به بیمه و خدمات درمانی سال‌هاست به‌عنوان یک خلأ مطرح شده و گزارش‌هایی نیز بر دشواری قرار گرفتن این افراد در سازوکارهای معمول پوشش بیمه‌ای تأکید کرده‌اند.

نیروی کاری که دیده نمی‌شود

مسئله فقط حقوق فردی این کارگران نیست. نبود ثبت رسمی به معنای نبودن بخشی از واقعیت بازار کار در داده‌های رسمی نیز هست. وقتی رابطه کاری، دستمزد، بیمه و سابقه شغلی ثبت نمی‌شود، بخشی از فعالیت اقتصادی نیز از دید نظام آماری و سیاست‌گذاری پنهان می‌ماند. در نتیجه، سیاست‌گذار ممکن است درباره اشتغال، دستمزد، بیمه و فقر تصمیم بگیرد، در حالی که بخشی از نیروی کاری که در سخت‌ترین مشاغل فعالیت می‌کند، اساساً در تصویر رسمی بازار کار به اندازه کافی دیده نمی‌شود. این مسئله در مناطقی که جمعیت قابل توجهی با مشکل مدارک هویتی مواجه‌اند، اهمیت مضاعف پیدا می‌کند. در سال‌های اخیر، دولت و نهادهای محلی بارها از ضرورت تعیین تکلیف افراد فاقد شناسنامه و تشکیل پرونده برای احراز وضعیت آنها سخن گفته‌اند؛ در سال ۱۴۰۵ نیز مواردی از تعیین تکلیف و صدور شناسنامه برای افراد واجد شرایط گزارش شده است؛ اما تعیین تکلیف هویتی، اگرچه نقطه شروع است، به‌تنهایی مسئله اقتصادی این افراد را حل نمی‌کند. اگر قرار است این گروه از کارگران از حاشیه بازار کار به متن آن بازگردند، باید درباره مسیر دسترسی آنها به قرارداد، بیمه، خدمات درمانی، سابقه شغلی، حداقل مزد، ایمنی کار و سازوکارهای حل اختلاف نیز فکر کرد.

هویت گمشده در بازار کار

وقتی سند، هویت نیست، آیا حقوقی که از دل کار پدید آمده نیز می‌تواند در نظام رسمی نادیده گرفته شود؟

شناسنامه نیز مورد استفاده قرار گیرد؛ وضعیت هویتی نباید مانعی برای دسترسی به عدالت باشد. ایمنی کار، آزادی تشکل و حمایت اجتماعی نیز حقوقی نیستند که صرفاً به وضعیت هویتی کارگر وابسته باشند، محیط کار ایمن و سالم از سال ۲۰۲۲ در شمار اصول و حقوق بنیادین کار قرار گرفته است. برای کارگران فاقد شناسنامه که معمولاً قدرت چانه‌زنی فردی کمتری دارند، برخورداری از این حقوق اهمیتی دوچندان دارد.

تعمیم یک منطق حمایتی

تفاوت میان کارگر مهاجر فاقد وضعیت قانونی و فرد ایرانی فاقد شناسنامه روشن است. اولی ممکن است با مسئله اقامت یا اجازه کار مواجه باشد، در حالی که دومی ممکن است مدعی تابعیت ایران باشد اما در اثبات هویت یا تابعیت خود مشکل داشته باشد. بنابراین این دو گروه را نباید از نظر حقوقی یکسان دانست. آنچه قابل تعمیم است، منطق حمایت از کارگر آسیب‌پذیر است. راهنمای تازه ILO درباره استانداردهای بین‌المللی کار و حقوق کارگران مهاجر نیز بر کرامت، برابری، کار شایسته، حمایت اجتماعی و دسترسی به عدالت تأکید دارد. بر این اساس، می‌توان این چارچوب را برای تحلیل وضعیت کارگران فاقد شناسنامه در ایران به کار گرفت؛ نه با این ادعا که ILO برای این گروه مقرراتی خاص وضع کرده، بلکه با این استدلال که حقوق بنیادین کار نباید صرفاً به دلیل آسیب‌پذیری هویتی کارگر، بی‌اثر یا دست‌نیافتنی شوند.

نباید فقدان مدرک هویتی را با فقدان حقوق ناشی از کار یکی دانست.

حداقل‌های بنیادین حقوق کار

«اعلامیه اصول و حقوق بنیادین کار» (ILO)، آزادی تشکل و چانه‌زنی جمعی، منع کار اجباری و کار کودک، منع تبعیض و حق برخورداری از محیط کار ایمن و سالم را از حقوق بنیادین کار می‌داند. این حقوق نباید صرفاً به کارگران دارای شناسنامه یا قرارداد رسمی محدود شوند. از این منظر، وضعیت هویتی نباید بهانه‌ای برای تبعیض، کار اجباری یا نادیده گرفتن ایمنی کار باشد. در اسناد مربوط به کارگران مهاجر فاقد وضعیت قانونی نیز بر حق مطالبه دستمزد و دسترسی به سازوکارهای شکایت و جبران خسارت تأکید شده است. بنابراین می‌توان استدلال کرد که فقدان شناسنامه نیز نباید به‌خودی‌خود واقعیت رابطه کاری و حق مطالبه مزد را از بین ببرد. اگر کارگری کار کرده و دستمزدش پرداخت نشده است، مسئله اصلی، رابطه کاری و حق اوست، نه صرفاً وضعیت هویتی. داشتن حق، بدون امکان استفاده از آن، معنای چندانی ندارد. کارگری که فاقد قرارداد، بیمه یا مدارک هویتی است، ممکن است به دلیل ترس از شناسایی یا پیامدهای اداری، از مراجعه به مراجع رسمی خودداری کند. ILO این مسئله را درباره کارگران مهاجر فاقد وضعیت قانونی نیز مورد توجه قرار داده و بر دسترسی آنان به سازوکارهای شکایت و حل اختلاف تأکید کرده است. همین منطق می‌تواند در تحلیل وضعیت کارگران فاقد

شناسنامه فقط سند هویت نیست؛ برای کارگری که از داشتن آن محروم است، می‌تواند مرز میان «کار کردن» و «به رسمیت شناخته شدن» باشد. فرد ممکن است هر روز نیروی کار خود را عرضه کند، اما در نبود مدارک هویتی، از بخشی از حقوق و حمایت‌های رسمی بازار کار، از بیمه و تأمین اجتماعی تا دسترسی به مراجع حل اختلاف، دور بماند. اینجاست که استانداردهای سازمان بین‌المللی کار اهمیت می‌یابد؛ استانداردهایی که اگرچه مشخصاً برای کارگران فاقد شناسنامه نوشته نشده‌اند، اما بر اصولی استوارند که حقوق بنیادین کار را فراتر از وضعیت اداری و هویتی افراد دنبال می‌کنند.

کارگر بودن؛ مقدم بر بی‌شناسمانگی

سازمان بین‌المللی کار (ILO) در اسناد مربوط به کارگران مهاجر فاقد وضعیت قانونی، بر آسیب‌پذیری بیشتر این افراد و افزایش خطر استثمار، تبعیض و نقض حقوق بنیادین کار تأکید کرده است. این کارگران به‌ویژه در معرض عدم پرداخت دستمزد، شرایط نامناسب و نایمن کار و محرومیت از حمایت‌های قانونی قرار دارند. این منطق را می‌توان درباره کارگری که در داخل کشور فاقد شناسنامه است نیز به کار گرفت؛ نه به‌عنوان حکمی صریح درباره ایران، بلکه بر پایه اصول عمومی حقوق کار. اگر فردی واقعاً در رابطه کارگر و کارفرما قرار دارد، انجام کار او یک واقعیت اقتصادی و اجتماعی است که صرفاً با فقدان سند هویتی از بین نمی‌رود. بنابراین،

آشیان؛ چرخش دولت به‌سوی مسکن‌استیجاری

وزارت راه و شهرسازی با هدف گذاری زوج‌های جوان دهک‌های اول تا ششم، الگوی اجاره‌داری حرفه‌ای را جایگزین تمرکز صرف بر تملک کرده تا سکونت پایدار با نرخ یارانه‌ای محقق شود



از همین رو، طرح «آشیان» می‌کوشد سکونت را از مالکیت جدا کند و برای دوره‌ای مشخص، امنیت نسبی اجاره را جایگزین بی‌ثباتی سالانه بازار آزاد کند. وزیر راه همچنین بر توسعه اجاره‌داری حرفه‌ای تأکید کرده و گفته است که در دوره‌های تورمی، افزایش ظرفیت بازار اجاره می‌تواند یکی از ابزارهای تنظیم بازار باشد؛ البته به شرط آنکه دولت به تنهایی بار این مأموریت را بر دوش نکشد و سرمایه‌گذاران، بخش خصوصی و شهرداری‌ها نیز وارد میدان شوند. این نگاه، اگر به اجرا برسد، می‌تواند از یک سیاست حمایتی محدود فراتر رود و به ساختار پایدارتر عرضه استیجاری بینجامد.

دو مسیر تأمین

دولت برای آغاز کار، دو مسیر موازی را پیش گرفته است. مسیر نخست، خرید و تأمین واحدهای آماده یا در اختیار دولت است؛ مسیری که بر پایه آن، قرار است حدود ۱۰ هزار واحد مسکن استیجاری برای زوج‌های جوان فراهم شود. منابع این بخش از محل دارایی‌های وزارت راه و شهرسازی، خانه‌های سازمانی و برخی املاک قابل تهاتر تأمین خواهد شد. فرانزه صادق اعلام کرده که حدود ۵ هزار واحد برای عرضه در هفته دولت آماده شده و ثبت‌نام آنها آغاز شده است. او تأکید کرده که هدف دولت صرف اعلام عدد نیست، بلکه واحدهایی باید به بازار برسند که واقعا به سکونت مردم منتهی شوند. پیش‌تر نیز گفته شده بود که تا پایان سال ۱۴۰۵ حدود ۱۰ هزار واحد وارد چرخه اجاره خواهد شد.

مسیر دوم، ساخت ۷۵ هزار واحد مسکن استیجاری در فاصله ۱۴۰۵ تا ۱۴۰۷ است؛ طرحی بزرگ‌تر که به گفته حبیب‌الله طاهرخانی، معاون مسکن و ساختمان وزیر راه و شهرسازی، بر مشارکت میان وزارتخانه، شرکت‌های عمران شهرهای جدید، سرمایه‌گذاران، انبوه‌سازان و نهادهای عمومی غیردولتی استوار خواهد بود. او گفته برای حدود ۶ هزار واحد زمین تأمین شده و هدف نهایی، تأمین زمین برای کل ۷۵ هزار واحد است. در این مدل، دولت بیشتر نقش تنظیم‌گر و تسهیل‌گر را دارد و قرار نیست همه هزینه و ریسک ساخت را خود بر دوش بگیرد.

طرح «آشیان» قرار است چکار کند؟

شرایط بستگی دارد. دولت در مرحله نخست قصد دارد حدود ۱۰ هزار واحد را از طریق خرید و استفاده از دارایی‌های خود وارد بازار کند و در مرحله بعد، ساخت ۷۵ هزار واحد جدید را با مشارکت بخش خصوصی و نهادهای عمومی دنبال کند. هدف اصلی، ایجاد سکونت پایدار و دادن فرصت پس‌انداز به خانوارهایی است که فعلا توان ورود به بازار مالکیت را ندارند.

بازار مسکن ایران در سال‌های اخیر بیش از آنکه با کمبود صرف واحد مسکونی روبه‌رو باشد، زیر فشار شکاف میان درآمد و هزینه سرپناه قرار گرفته است؛ شکافی که هر سال بیشتر، خانواده‌های اجاره‌نشین را از یک خانه باثبات به خانه‌ای دیگر رانده و توان برنامه‌ریزی بلندمدت را فرسوده است.

در چنین فضایی، وزارت راه و شهرسازی در دولت چهاردهم مسیر متفاوتی را برگزیده و پس از سال‌ها غلبه نگاه مالکیت‌محور، سیاست مسکن استیجاری را با طرحی به نام «آشیان» دوباره به متن تصمیم‌گیری آورده است.

این طرح، در ظاهر بازگشت به یک قانون قدیمی است، اما در عمل تلاشی تازه برای پاسخ دادن به یک بحران امروزی است: چگونه می‌توان برای خانوارهایی که نه توان خرید دارند و نه امکان پرداخت اقساط سنگین، سکونتی پایدار، قابل پیش‌بینی و کم‌فشار فراهم کرد؟ دولت می‌گوید پاسخ را باید در اجاره‌داری حرفه‌ای، مشارکت بخش خصوصی و استفاده هدفمند از دارایی‌های عمومی جست‌وجو کرد.

«آشیان» قرار است از یک سو بخشی از زوج‌های جوان فاقد مسکن را در بازه‌ای محدود زیر چتر حمایت بیاورد و از سوی دیگر، برای سیاست مسکن ایران یک منطق تازه تعریف کند؛ منطقی که به جای اصرار بر مالک شدن همه، بر حق سکونت مناسب برای همه تکیه دارد.

بازگشت به حق سکونت

فرزانة صادق، وزیر راه و شهرسازی، صریحا گفته است که سیاست مسکن نباید تنها بر مالکیت بنا شود. به تعبیر او، داشتن سرپناه الزاماً به معنای مالک بودن نیست و دولت باید برای کسانی که امکان ورود به بازار خرید مسکن را ندارند، مسیر اجاره‌ای کارآمد و آبرومند فراهم کند. این تغییر زاویه دید، در ظاهر ساده است اما در یطن خود یک چرخش مهم در سیاستگذاری مسکن به شمار می‌رود.

در دهه‌های گذشته، بخش مهمی از انرژی دولت‌ها صرف طرح‌های مالکیت‌محور شده و نتیجه آن، به‌ویژه در سال‌های تورمی، برای همه گروه‌ها یکسان نبوده است. بسیاری از خانوارها، حتی پس از سال‌ها پس‌انداز، هنوز فاصله‌ای جدی با تملک مسکن دارند.

این طرح برای زوج‌های جوان فاقد مسکن طراحی شده که حداکثر پنج سال از ازدواجشان گذشته باشد، در پنج سال اخیر خانه یا زمین مسکونی نداشته باشند، در دهک‌های درآمدی ۱ تا ۶ قرار بگیرند و شرایط سکونت در شهر محل تقاضا را احراز کنند. اجاره‌بها در این مدل بر پایه توان مالی خانوار تعیین می‌شود: دهک‌های پایین سهم کمتری می‌پردازند و دهک‌های بالاتر سهم بیشتری. مدت استفاده حداکثر پنج سال است و تمدید آن به احراز سالانه

نیز به‌صورت سیستمی طراحی شده تا هر متقاضی از چند مرحله عبور کند: پذیرش ضوابط، انجام اعلام‌های سیستمی شامل فرم «ج»، مالکیت، تاریخ ازدواج، تاهل و روابط سببی و نسبی، انتخاب شهر مجاز و نهایتاً تأیید نهایی پیش‌نویس اطلاعات. در این چارچوب، فقط کسانی که همه شروط را احراز کنند وارد مرحله بعد می‌شوند. این محدودسازی، به‌روشنی نشان می‌دهد که دولت قصد ندارد طرح را به یک توزیع عمومی و نامحدود تبدیل کند، بلکه هدف، حمایت هدفمند از گروهی مشخص و آسیب‌پذیر است.

اجاره متناسب درآمد

این طرح با پیوند زدن میزان اجاره‌بها به سطح استطاعت خانوار، الگویی متمایز از مناسبات بازار آزاد را پیش می‌کشد.

بر پایه این ساختار پلکانی، دهک‌های اول و دوم ۳۵ درصد، دهک‌های سوم و چهارم ۴۵ درصد و دهک‌های پنجم و ششم ۵۵ درصد اجاره روز را می‌پردازند تا فشار هزینه سرپناه تعدیل گردد. سقف پنج‌ساله سکونت—که تمدید آن منوط به پایش سالانه شرایط است—با این هدف تعریف شده که سال‌های نخست زندگی مشترک را به یک دوره تنفس مالی بدل سازد.

این بازه زمانی باید فرصت پس‌انداز و بازسازی توان اقتصادی را فراهم آورد تا زوج‌های جوان گامی واقعی به‌سوی تملک بردارند. بنابراین، کارآمدی این سیاست حمایتی به دو متغیر بنیادین گره خورده است: حفظ واقعی فاصله قیمتی با تورم بازار و ممانعت از تبدیل این بازه پنج‌ساله به توقیفی موقت و بی‌حاصل میان دو موج بحران معیشتی.

آزمون مقیاس و دوام

در ارزیابی طرح «آشیان»، مهم‌ترین پرسش نه درباره اصل ایده، بلکه درباره مقیاس و دوام آن است. حبیب‌الله طاهرخانی این طرح را اصلاحی در مسیر سیاست مسکن توصیف کرده و گفته تمرکز چند دهه‌ای بر مسکن ملکی، بخشی از برنامه‌های تأمین سرپناه را از هدف اصلی دور کرده بود. از نگاه او، مسکن استیجاری می‌تواند برای زوج‌های جوان فرصتی تنفسی ایجاد کند تا بعداً امکان ورودشان به بازار مالکیت فراهم شود.

در همین حال، فرانزه صادق نیز تأکید کرده دولت نباید جای بخش خصوصی را بگیرد و باید شرایطی فراهم شود که سرمایه‌گذار در اقتصاد تورمی انگیزه ورود به ساخت‌وساز داشته باشد. اما محصول نهایی متناسب با توان اقتصادی مصرف‌کننده باقی بماند. او همچنین با اشاره به بافت‌های فرسوده، این بخش‌ها را یکی از ظرفیت‌های توسعه اجاره‌داری حرفه‌ای دانسته است.

با وجود این، فرشید ایلاتی، کارشناس بازار مسکن، طرح را مثبت اما کوچک توصیف کرده و گفته ظرفیت فعلی آن در قیاس با ابعاد بازار اجاره، محدود است. صدیف بدری، عضو کمیسیون عمران مجلس نیز هرچند دامنه طرح را کوچک دانسته، اجرای خرید ۱۰ هزار واحد و ساخت ۷۵ هزار واحد را نقطه شروعی برای توسعه اجاره‌داری حرفه‌ای ارزیابی کرده است.

راهی برای ثبات

«آشیان» نماد گذار سیاست‌گذار از رؤیای مالکیت همگانی به واقعیت تنوع سکونت است؛ طرحی که به جای اصرار بر تملک، بر حق دسترسی به سرپناه پایدار تکیه دارد. جوهر این تغییر نگاه، پذیرش این واقعیت است که خانوارها با سرعت‌های متفاوتی به توان خرید می‌رسند و دولت موظف به تأمین امنیت دوره میان‌گذار است. با این حال، مقیاس ۸۵ هزار واحدی این طرح در برابر توده عظیم مستأجران، محدود به نظر می‌رسد. برای آنکه «آشیان» از یک مداخله مقطعی به جریانی پایدار بدل شود، باید به زیست‌بومی متشکل از زمین‌های دولتی، سرمایه بخش خصوصی، توان شهرداری‌ها و مشوق‌های مالیاتی متصل گردد. عیار موفقیت این سیاست را نباید در آمار ثبت‌نام‌ها، بلکه باید در نرخ واقعی اجاره‌بها، پایداری سکونت و ایجاد فرصت پس‌انداز برای دهک‌های فرودست جست‌وجو کرد. این طرح اگر از آزمون مقیاس سربلند بیرون بیاید، نخستین گام جدی ایران برای عبور از جزم‌اندیشی مالکیت‌محور و تحقق وعده «سکونت شایسته برای همه» خواهد بود.



تورج سرباز

عضو هیأت مدیره اتحادیه مشاوران املاک تهران

تمدید اجاره، درمان بحران نیست

بازار اجاره مسکن در سال ۱۴۰۵ وارد فصل جابه‌جایی شده و هم‌زمان شکاف میان درآمد خانوارها و هزینه تأمین مسکن عمیق‌تر شده است. مصوبه تمدید خودکار یک‌ساله قرارداد‌های اجاره با سقف افزایش ۲۵ درصدی، تلاشی است که دولت برای کاستن از شوک‌های ناگهانی به مستأجران دنبال می‌کند؛ سیاستی که اگر استمرار یابد، می‌تواند به آرامش و ثبات نسبی بازار اجاره کمک کند و دست کم ضرب‌آهنگ جهش‌ها را کندتر سازد.

قیمت مسکن، بنابر برآوردهای مطرح‌شده، از پیش از جنگ تاکنون حدود ۸۰ درصد افزایش یافته و فشار این جهش پیش از همه بر دوش مستأجران نشسته است.

سقف‌گذاری ۲۵ درصدی در چنین فضایی، تصمیمی منطقی و حداقلی برای پاسداری از حقوق مستأجران تلقی می‌شود.

مطابق مصوبه امسال، اگر مستأجر تمایل داشته باشد، قرارداد برای یک سال دیگر به‌صورت خودکار تمدید می‌شود و افزایش دویعه و اجاره ماهانه نباید بیش از ۲۵ درصد باشد.

این حکم میان مستأجران با سابقه سکونت دوساله، پنج‌ساله یا حتی ۱۰ ساله تفاوتی قائل نشده و اصل را بر تمدید می‌گذارد، مگر آنکه شرایط قانونی خلاف آن را ایجاب کند.

با این همه، اجرای سیاست بدون چالش نیست. چهار استثنای پیش‌بینی‌شده، یعنی نیاز شخصی موجر، تخریب و نوسازی، انتقال قانونی ملک یا تخلف مستأجر از تعهدات قراردادی، هرچند در ظاهر معقول است، اما می‌تواند به مسیرهای دور زدن قانون تبدیل شود و از قدرت بازدارندگی مصوبه بکااهد.

مسئله دیگر، ضمانت اجرای سقف ۲۵ درصدی است. در صورت نقض سقف و شکایت مستأجر، دستگاه قضایی می‌تواند ورود جزر در موارد استثنایی، نباید حکم تخلیه صادر شود. با این حال، موارد متعددی از صدور حکم تخلیه برای مستأجرانی که بر مبنای مصوبه قانونی از مالک به دلیل رعایت نشدن سقف شکایت کرده‌اند، گزارش شده است.

اتحادیه مشاوران املاک نیز به بنگاه‌های دارای مجوز توصیه کرده قرارداد با افزایش بیش از سقف تنظیم نکنند، هرچند مسئولیت حقوقی رعایت مصوبه نهایتاً بر عهده طرفین قرارداد است.

مسئله اصلی بازار اجاره اما صرفاً تعیین یک عدد نیست. جهش قیمت مسکن، با تأخیر اما قطعی، فشار خود را به بازار اجاره منتقل می‌کند؛ بنابراین سقف‌گذاری در کوتاه‌مدت نقش ضربه‌گیر دارد، ولی درمان ریشه‌ای بحران نیست.

مصوبه‌ای که به تصویب سران قوا رسیده، در شرایط عادی نباید به‌معنای نادیده گرفتن سازوکار بازار تعبیر شود، اما در وضعیت بحرانی و برای جلوگیری از سوءاستفاده، اقدامی قابل دفاع است.

نهایتاً سقف ۲۵ درصدی بیش از آنکه درمان باشد، «مسکن موقت» است: حمایت پایدار به افزایش عرضه مسکن استیجاری، کنترل تورم، تقویت قدرت خرید و کاهش هزینه تأمین مسکن وابسته است؛ وگرنه این تمدید، فقط یک سال فرصت تنفس می‌دهد.

“

دولت با فرمول

در یافت ۳۵ تا

۵۵ درصدی

اجاره‌به‌های روز

بازار، فرصت

پنج‌ساله‌ای

برای پس‌انداز

و تقویت

توان مالی

خانواده‌های

فاقد مسکن

جهت

خرید آتی

خانه فراهم

می‌سازد

بانک‌ها هزار دلار به مردم می‌فروشند

بانک مرکزی اعلام کرد هر ایرانی بالای ۱۸ سال، با کارت ملی و تنها یک بار در سال می‌تواند هزار دلار سهمیه‌ای را از شعب منتخب بانک‌ها بخرد

یادداشت



حیدر مستخدمین حسینی

معاون پیشین وزارت اقتصاد

آزمون بقادر سنگر اقتصاد ملی

جنگ فقط در میدان نبرد تعیین تکلیف نمی‌شود؛ اقتصاد نیز یکی از اصلی‌ترین عرصه‌های رویارویی است. تحریم، محدودیت‌های مالی و تجاری، فشار بر بازار ارز، اختلال در زنجیره تأمین و گسترش نااطمینانی می‌تواند بدون شلیک گلوله، بنیان‌های اقتصادی یک کشور را تحت فشار قرار دهد. از این منظر، «اقتصاد جنگ» ادامه طبیعی اقتصاد روزهای عادی نیست؛ زیرا در این وضعیت، هدف اصلی سیاستگذاری نه افزایش سود بنگاه‌ها یا اجرای اصلاحات کلاسیک، بلکه حفظ بقا، ثبات اجتماعی و تداوم فعالیت‌های حیاتی کشور است. همین تغییر در اولویت‌ها ایجاب می‌کند که سیاستگذار، اقتصاد بحران را با منطق متفاوتی اداره کند. یکی از چالش‌های اقتصاد ایران در چنین شرایطی، تداوم نگاه کلاسیک به سیاستگذاری است. در روزهای عادی، مهار تورم، اصلاح کسری بودجه، افزایش رقابت و گسترش آزادی تجارت در مرکز توجه قرار دارند، اما جنگ قواعد معمول را برهم می‌زند. شوک‌های جنگی نسخه ثابت نمی‌پذیرند و تصمیم اقتصادی باید همزمان ملاحظات اقتصادی، اجتماعی و امنیتی را در نظر بگیرد. در این میان، اعتماد عمومی از یک متغیر صرفاً اجتماعی فراتر می‌رود و به یکی از پایه‌های ظرفیت مالی دولت تبدیل می‌شود. حتی ابزارهای مانند انتشار اوراق دولتی، بدون اعتبار سیاستگذار و اطمینان مردم به نحوه توزیع هزینه‌ها، کارایی محدودی خواهند داشت. در کنار اعتماد، مسئله معیشت در اقتصاد جنگ به نقطه‌ای تعیین‌کننده تبدیل می‌شود. فراوانی کالا به تنهایی نشانه سلامت اقتصاد نیست؛ وقتی قدرت خرید خانوار کاهش یابد، امنیت غذایی و اجتماعی نیز آسیب‌پذیر می‌شود. از همین رو، حمایت از کالاهای اساسی، تداوم سیاست‌های حمایتی و نظارت بر بازار می‌تواند در حفظ ثبات ضروری باشد و در مقاطعی، ابزارهایی مانند کنترل‌های مقداری و سهمیه‌بندی را بر سیاست‌های پولی کلاسیک مقدم کند. نظام بانکی نیز باید بخشی از همین سازوکار باشد: استمهال بدهی‌ها، حمایت از بنگاه‌های آسیب‌دیده، جلوگیری از فشار بر تولیدکنندگان و هدایت اعتبار به فعالیت‌های مولد، می‌تواند از تعمیق رکود جلوگیری کند؛ در حالی که انحراف منابع به سمت سوداگری، فشار بحران را افزایش می‌دهد؛ اما مدیریت جنگ نباید به‌بهای فراموشی روزهای پس از آن تمام شود. اقتصاد پساجنگ با آسیب زیرساخت‌ها، کاهش سرمایه‌گذاری، نقدپسنگی سرگردان و خطر تشدید شکاف طبقاتی روبه‌رو خواهد بود و اگر از امروز برای آن چاره‌ای اندیشیده نشود، بخشی از هزینه بحران به سال‌های بعد منتقل می‌شود. بنابراین سیاستگذاری باید همزمان دو مأموریت روشن داشته باشد: جلوگیری از فرسایش ظرفیت‌های حیاتی در زمان جنگ و حفظ امکان بازسازی پس از آن. این یعنی منابع محدود باید به تولید، کالاهای اساسی و بخش‌های مولد برسد، شبکه بانکی در خدمت تداوم فعالیت اقتصادی قرار گیرد و هزینه بحران به گونه‌ای توزیع شود که فشار نامتعارف بر خانوارها وارد نکند.

محبوبه زرین کلک

روزنامه نگار



طرح فروش سالانه هزار دلار اسکناس به هر ایرانی بالای هجده سال، بار دیگر بازار ارز را در کانون توجه قرار داده است؛ طرحی که در نخستین روایت‌های عمومی، به‌سبب فاصله نرخ‌های اعلامی با بازار آزاد، به‌عنوان فرصتی برای کسب سودهای چندده‌میلیون تومانی دیده شد. اما تجربه روزهای ابتدایی اجرا نشان داد محاسبه سود، به سادگی تفاضل دو نرخ نیست. قیمت فروش اسکناس در شعب بانکی، برخلاف نرخ حواله در بازار ارز تجاری، با هزینه‌ها و کارمزدهای بانکی شکل می‌گیرد و گاه فاصله آن با نرخ آزاد را به چند هزار تومان کاهش می‌دهد. در چنین وضعی، انگیزه سفته‌بازی کوتاه‌مدت ضعیف‌تر می‌شود، هرچند خرید ارز برای حفظ ارزش دارایی یا انتظار افزایش نرخ در بلندمدت همچنان می‌تواند برای برخی متقاضیان جذاب باشد.

سیاست‌گذار این عرضه را ابزاری برای آرام کردن انتظارات و پاسخ به نیاز واقعی می‌داند؛ منتقدان نیز بر خطر سیاست‌گذاری دستوری و ضعف اجرایی شعب انگشت می‌گذارند.

در میانه این دو نگاه، پرسش اصلی پابرجاست: سهمیه هزار دلاری چه اثری بر بازار دارد، سود واقعی آن چقدر است و آیا شبکه بانکی می‌تواند این وعده را بی‌ابهام، فراگیر، شفاف و پایدار اجرا کند؟ پاسخ این پرسش، به نرخ نهایی، کیفیت توزیع و استمرار عرضه در سراسر کشور نیز وابسته است.

فاصله سود تا واقعیت

تخصیص ارز به افراد بالای هجده سال، ایده‌ای تازه در اقتصاد ایران نیست. این سیاست در سال‌های گذشته بارها با شکل‌ها و نرخ‌های متفاوت اجرا شده و در دوره‌هایی، به دلیل فاصله چشمگیر قیمت رسمی و آزاد، دریافت‌کنندگان را به سودهای قابل توجه رسانده است.

با این حال، چنین برنامه‌ای همواره پیوسته و بدون وقفه در دسترس نبوده و تهیه سهمیه نیز، حتی در زمان اجرا، فرایندی ساده برای همه متقاضیان محسوب نمی‌شده است.

با افزایش قابل توجه قیمت ارز در بازار آزاد، بانک مرکزی دوباره تصمیم گرفت عرضه اسکناس سهمیه‌ای را فعال کند. از سوم شهریور اعلام شد هر ایرانی بالای هجده سال که کارت ملی دارد، می‌تواند تنها یک بار

تصمیمش ندادند. در مقابل، این انتخاب با ریسک جدی همراه است: سیاست‌گذار می‌تواند با عرضه گسترده‌تر، تغییر مقررات یا مداخله در بازار، مسیر نرخ را تغییر دهد. هشدار کارشناسان نیز از همین نقطه آغاز می‌شود؛ سود احتمالی آینده قطعی نیست و هر تصمیم خرید، تابعی از چشم‌انداز نرخ ارز و تحمل ریسک خریدار است.

عرضه رسمی برای آرامش بازار

عبدالنصر همتی، رئیس کل بانک مرکزی، در سخنانی تازه تأکید کرده است که کشور از نظر منابع ارزی در مضیقه مطلق نیست و امکان عرضه ۵۰۰ میلیون دلار در شبکه بانکی، و حتی افزایش آن تا دو میلیارد دلار، وجود دارد. بخش مهم‌تر این موضع، تأکید او بر آمادگی بانک مرکزی برای مداخله به موقع و قدرتمندانه است؛ هرگاه نرخ‌ها از واقعیت‌های بنیادی اقتصاد فاصله بگیرند و نوسان‌های انتظاری تشدید شوند.

پشت این موضع، یک منطق روشن اقتصادی قرار دارد. بخش قابل توجهی از التهاب ارزی، تنها از کمبود فیزیکی ارز ناشی نمی‌شود؛ انتظارات، اخبار و تصور جامعه از محدودیت منابع نیز می‌توانند تقاضا را تحریک کنند. هنگامی که فضای عمومی از جنگ، محاصره یا دشواری دسترسی به ارز سخن می‌گوید، حتی پیش از آنکه عرضه و تقاضای واقعی تغییر چشمگیری کند، انتظار گرانی می‌تواند بازار را ملتهب سازد. عرضه رسمی اسکناس، در چنین بستری، بیش از آنکه صرفاً یک کانال فروش باشد، پیامی درباره توان پاسخ‌گویی سیاست‌گذار است.

نشانه‌های نخستین اجرا نیز این پیام را تقویت کرد. در روز آغاز طرح، قیمت دلار آزاد تا حدود ۲۰۶ هزار تومان بالا رفته بود، اما با شروع عرضه در شعب بانکی و مدیریت فضای ذهنی، نرخ تا حوالی ۱۹۸ هزار تومان عقب نشست. علی‌رضا عباسی، کارشناس بازار ارز، این نوع اقدام را تلاشی برای انتقال کمترین میزان هیجان و اضطراب به بازار می‌داند. از نگاه او، تخصیص هزار دلار به هر فرد واجد شرایط، می‌تواند سیگنالی مثبت از توان تأمین نیازهای ارزی جامعه باشد.

نقد سیاست‌گذاری کوتاه‌مدت

این سیاست، با وجود آثار احتمالی کوتاه‌مدت، از

ارز رسمی؛ خریدی امن و آگاهانه

اختلاف چند هزار تومانی نرخ انتظار دارد. خریدار باید پیش از مراجعه، نرخ نهایی، کارمزد، سقف مجاز و شرایط دریافت را بررسی کند و تصمیم خود را بر پایه نیاز و توان تحمل ریسک بگیرد، نه شایعه سود قطعی. نگهداری ارز نیز با ریسک نوسان همراه است؛ هیچ تضمینی برای رشد نرخ یا فروش به قیمت پیش‌بینی شده نیست. احتیاط و استفاده از مجاری رسمی، هزینه خطا را پایین می‌آورد و ثبات رسید خرید ضروری است.

نقد‌های جدی مبرأ نیست. منتقدان می‌گویند هرگونه مداخله دستوری در قیمت‌گذاری، اگر به جای اصلاح ریشه‌های اقتصادی بنشیند، در بلندمدت تبعات خود را آشکار می‌کند. عباسی نیز تصریح می‌کند اقتصاد دستوری در مجموع سیاستی شکست‌خورده تلقی می‌شود، اما در شرایط ویژه و بحران‌ها، ابزارهای کنترلی می‌توانند برای مدتی محدود در دستور کار قرار گیرند.

این تمایز میان «ابزار موقت» و «راه‌حل پایدار» ضروری است. فروش اسکناس نزدیک به نرخ بازار آزاد، اگر به کاهش التهاب و کاستن از صف‌های کاذب کمک کند، می‌تواند نقش ضربه‌گیر ایفا کند؛ اما به تنهایی جایگزین سیاست‌هایی برای کاهش نااطمینانی، کنترل تورم و تقویت ثبات اقتصادی نیست.

هرچه فاصله نرخ‌ها بزرگ‌تر و دسترسی به ارز رسمی محدودتر باشد، انگیزه واسطه‌گری و شکل‌گیری رانت نیز افزایش می‌یابد.

برعکس، نزدیک‌بودن قیمت فروش رسمی به بازار آزاد، فرصت آربیتراژ را کوچک می‌کند و متقاضیان غیرواقعی را کنار می‌زند.

آمار نخستین معاملات نیز اهمیت طراحی دقیق را نشان می‌دهد. در دو روز اول اجرا، از بسته ۵۰۰ میلیون دلاری پیش‌بینی شده فقط ۲۰ میلیون دلار خریداری شد. این فاصله میان عرضه بالقوه و تقاضای بالفعل می‌تواند به معنای کمتر بودن نیاز واقعی، دشواری دسترسی یا ابهام اجرایی در برخی شعب باشد.

شرایط دریافت سهمیه ارزی

عرضه هزار دلار سهمیه‌ای از طریق شعب منتخب بانک‌های صادرات، ملت و تجارت انجام می‌شود. متقاضی افزون بر نرخ اصلی، باید کارمزد تعیین‌شده از سوی بانک مرکزی را نیز بپردازد؛ هزینه‌ای که به بهای نهایی افزوده می‌شود و در محاسبه سود یا زیان باید لحاظ شود.

برخلاف ارز مسافرتی، این سهمیه فقط به مسافران محدود نیست و دانشجویان، بیماران، افراد عادی و کسانی که برنامه سفر خارجی ندارند نیز، در صورت احراز شرایط، امکان استفاده از آن را دارند. شرایط اصلی شامل تابعیت ایرانی، کارت ملی معتبر، نداشتن سابقه استفاده از همین سهمیه با همان کد ملی در سال جاری، مراجعه حضوری به شعب منتخب و پرداخت معادل ریالی نرخ روز به همراه کارمزد است. هر فرد فقط یک بار در سال مجاز به استفاده از سهمیه خواهد بود. برای اشخاص حقوقی، از جمله شرکت‌ها و مؤسسات، سقف عرضه تا ۶۰۰۰ دلار اسکناس تعریف شده است.

وجود این ضوابط، هدف‌گیری طرح را روشن می‌کند: محدودسازی تقاضای تکراری و توزیع امکان خرید میان شمار بیشتری از افراد. با این حال، کارآمدی آن به شفافیت اجرایی وابسته است.

متقاضی باید پیش از طی کردن مسیر مراجعه، بداند در کدام شعبه، با چه مدارکی، در چه ساعتی و با چه نرخ تقریبی می‌تواند خرید کند. هر اندازه اطلاعات نهایی به لحظه حضور در باجه موکول شود، احتمال سردرگمی و فرسایش اعتماد افزایش می‌یابد.

شعب بانکی زیر ذره‌بین

گزارش‌های رسانه‌ای از روزهای نخست اجرا، از تشکیل صف، صدور حواله برای روزهای بعد و اعلام پایان سهمیه روزانه خبر می‌دهد. برخی مراجعان گفته‌اند در باجه ارزی با پاسخ اتمام سهمیه روبه‌رو شده‌اند و باید صبح روز بعد بازگردند.

چنین تجربه‌ای اثر آرام‌بخش عرضه را تضعیف می‌کند، زیرا بازار نبود دسترسی را فوراً آشنانه محدودیت عرضه می‌خواند.

کامران سلطانی‌زاده، کارشناس بازار ارز، بر الزام شعب به پاسخ‌گویی سریع تأکید دارد و اعلام نبود سهمیه در نخستین ساعات صبح را نشانه ابهام در اجرا می‌داند؛ ابهامی که می‌تواند از کم‌کاری شعب یا توزیع نامتوازن ناشی شود. به باور او، بهره‌گیری از صرافی‌های مجاز در کنار بانک‌ها، بازرسی سرزده، اطلاع‌رسانی موجودی و رویه واحد نوبت‌دهی، عرضه را مؤثرتر می‌کند.

آمار نیز نشان می‌دهد از بسته ۵۰۰ میلیون دلاری، میان سوم تا پنجم شهریور تنها ۲۰ میلیون دلار جذب شد. بنابراین، تقاضای واقعی از انتظار کمتر بود و با نرخ نزدیک به بازار، سود فروش سریع برای دلالتان جذابیت چندانی ندارد.

نقشه راه باز آفرینی ثبات در اقتصاد ملی

اتکای مداوم بنگاه‌های اقتصادی به تسهیلات کوتاه‌مدت بانکی، هزینه مالی تولید را افزایش می‌دهد؛ اصلاح ساختاری نیازمند تفکیک هوشمندانه میان پول‌رسانی مقطعی و تأمین سرمایه پایدار در چارچوب بسته‌های چندلایه حمایتی است



پیچیدگی فرآیندهای اقتصادی، نتیجه‌ای معکوس نیز دارد: سرمایه‌ای که می‌توانست خط تولیدی بسازد، شرکتی را توسعه دهد یا پروژه‌ای زیرساختی را به سرانجام برساند، به سمت خرید دارایی یا فعالیت‌هایی می‌رود که درگیری کمتری با مقررات و تشریفات اجرایی می‌طلبد. نتیجه، انباشت سرمایه در جایی است که تولید نمی‌آفریند و اشتغال نمی‌سازد؛ دور تسلسلی که تنها با اصلاح محیط کسب‌وکار گسسته می‌شود.

مالیات: ابزار هدایت سرمایه

طراحی نظام مالیاتی، پیوندی مستقیم با مسیر سرمایه دارد. مالیات زمانی می‌تواند در هدایت منابع ایفای نقش کند که میان فعالیت اقتصادی مولد و فعالیت صرفاً سوداگرانه مرز بکشد. اگر کسب سود از خرید و فروش مکرر دارایی در بازه‌ای کوتاه، از راه‌اندازی یا توسعه یک فعالیت تولیدی جذاب‌تر باشد، بخشی از منابع به‌طور طبیعی به همان سو کوچ می‌کند. در چنین وضعیتی، سیاست مالیاتی می‌تواند با گران کردن هزینه فعالیت‌های سفته‌بازانه و پشتیبانی از سرمایه‌گذاری واقعی، تعادل را به نفع تولید جابه‌جا کند. قانون مالیات بر سوداگری و سفته‌بازی در همین چارچوب قابل بررسی است؛ هدف چنین سیاستی آن است که سودهای غیرمتعارف حاصل از بازارهایی مانند مسکن، خودرو، طلا، ارز و رمزارزها در معرض توجه قرار گیرد و در همان حال، سرمایه‌گذاری عادی و حفظ ارزش دارایی در برابر تورم با فعالیت سوداگرانه یکسان تلقی نشود. تجربه نشان می‌دهد هرچه فاصله میان تصویب قوانین و اجرای عملی آن‌ها بیشتر شود، اثرگذاری مورد انتظار سیاستگذار کم‌تر گردد؛ از این رو تدوین دقیق آیین‌نامه‌ها، ایجاد زیرساخت اطلاعاتی و روشن شدن سازوکار اجرایی، حیاتی است. نظام مالیاتی کارآمد، صرفاً دستگاه تأمین درآمد دولت نیست؛ اگر به سوی تشویق سرمایه‌گذاری بلندمدت سوگردد، از یک ابزار درآمدی به یکی از ابزارهای سیاستگذاری اقتصادی تبدیل می‌شود و رفتار افراد و شرکت‌ها را دگرگون می‌کند.

سرمایه در گردش و نجات بنگاه‌ها

تأمین دقیق در ادبیات تأمین مالی تولید نشان می‌دهد توجه اصلی به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و پروژه‌های نوبا م‌طوف بوده، حال آنکه بسیاری از بنگاه‌های موجود پیش از هر چیز به سرمایه در گردش نیازمندند. یک واحد

اقتصاد ایران همواره با تناقضی آشکار و چالش برانگیز مواجه بوده است؛ گردش حجم خیره‌کننده‌ای از منابع مالی در بازارهای سوداگرانه دارایی‌محور، هم‌زمان با تشنگی مفرط و تنگنای اعتباری بنگاه‌های مولد. ریشه این واگرایی نه در کمبود نقدینگی، بلکه در گسست سازوکارهای تخصیص بهینه و بازدهی نامتعارف فعالیت‌های کوتاه‌مدت غیرمولد نهفته است. سرمایه‌گذار عقلانی برای مصون ماندن از گزند تورم مزمن و تلاطم متغیرها، نقدشوندگی سریع را بر ماندگاری سرمایه در چرخه دیربازده تولید ترجیح می‌دهد؛ وضعیتی که توصیه‌های دستوری با مشوق‌های زودگذر هرگز قادر به دگرگونی آن نخواهند بود. بنابراین، بازآفرینی ثبات در اقتصاد کلان، کاهش نااطمینانی‌های مقرراتی و پیش‌بینی‌پذیر ساختن محیط کسب‌وکار، گام نخست در هدایت جریان‌ات مالی به سوی ارزش‌آفرینی واقعی به شمار می‌رود. این گزارش تفصیلی، ضمن کالبدشکافی این پارادوکس ساختاری، مسیر عبور از پول‌رسانی کوتاه‌مدت بانکی به تأمین سرمایه پایدار را به تصویر می‌کشد. در این چارچوب، کارکردهای بازدارنده نظام مالیاتی هوشمند بر سوداگری، الزام رفع تنگنای سرمایه در گردش، ظرفیت‌های بی‌بديل بازار سرمایه در تجميع پس‌اندازهای خرد، راهکارهای نوآورانه تأمین مالی

نااطمینانی: دشمن سرمایه بلندمدت

سرمایه‌گذار برای ورود به یک پروژه اقتصادی تنها نرخ سود را ورق نمی‌زند؛ زمان دریافت مجوزها، هزینه تأمین مواد اولیه، دسترسی به انرژی، وضعیت بازار، مقررات مالیاتی، امکان تأمین مالی مجدد و چشم‌انداز فروش محصول، همگی در تصمیم‌نهایی او سهم دارند. هرچه این متغیرها غیرقابل پیش‌بینی‌تر باشند، ریسک سرمایه‌گذاری سنگین‌تر می‌شود و در چنین فضایی حتی پروژه‌ای که روی کاغذ سودآور جلوه می‌کند، ممکن است از دید سرمایه‌گذار توجیه اقتصادی نداشته باشد؛ زیرا سود احتمالی طرح در برابر ریسک‌های پیش‌بینی‌نشده رنگ می‌بازد. به همین سبب، بهبود فضای کسب‌وکار را باید یکی از اجزای اصلی سیاست جذب سرمایه شمرد. کاهش بروکراسی، ثبات مقررات، کوتاه‌شدن فرآیندهای اداری و تسهیل فعالیت بنگاه‌ها، بخشی از هزینه‌های پنهان تولید را کم‌رنگ می‌کند و به سرمایه‌گذار اطمینان می‌دهد که منابع خود را در محیطی با قواعد نسبتاً مشخص به کار می‌گیرد.

تأمین مالی پروژه‌محور؛ دریچه‌ای نو برای منابع سرگردان

منابعی که در بازارهای گوناگون پراکنده‌اند، به‌طور محسوس افزایش می‌یابد. اوراق ارزی نیز در پروژه‌های دارای درآمد ارزی می‌تواند کارآمد ظاهر شود؛ پروژه‌های صادراتی در صورت طراحی مناسب ابزار مالی، می‌توانند بخشی از منابع مورد نیاز خود را از سرمایه‌گذارانی تأمین کنند که در جست‌وجوی فرصت‌های هماهنگ با درآمدهای ارزی‌اند. این الگو، پیوندی سودمند میان پس‌انداز ملی و تولید رقابت‌پذیر برقرار می‌سازد.

اعتماد سرمایه‌گذار است. سرمایه‌های خرد نسبت به ریسک حساس‌ترند و صاحب‌آن‌ها ترجیح می‌دهد منابع خود را به ابزاری بسیار که سازوکار فعالیت، میزان ریسک و نحوه خروج از سرمایه‌گذاری برایش روشن باشد. به همین دلیل، توسعه صندوق‌های سرمایه‌گذاری و ابزارهای بازار سرمایه برای جذب منابع خرد باید همراه با شفافیت و نظارت کافی پیش رود؛ سرمایه‌گذار باید بداند پول او در چه حوزه‌ای به کار می‌رود، چه میزان ریسک دارد و تحت چه شرایطی می‌تواند خارج شود. صندوق‌های ضمانت و سازوکارهای بیمه‌ای نیز در این میان نقشی اساسی دارند؛ پوشش بخشی از ریسک پروژه‌ها، به‌ویژه در حوزه‌هایی که سرمایه‌گذاران به دلیل نبود سابقه یا ریسک بالا از ورود احتراز می‌کنند، زمینه مشارکت منابع نو را فراهم می‌آورد. حقیقت آن است که جذب سرمایه تنها ارائه یک فرصت سودآور نیست؛ سرمایه‌گذار باید مطمئن باشد که در صورت بروز مشکل، سازوکاری مشخص برای مدیریت ریسک در دسترس است.

مسکنی به نام مشوق مقطعی

مسال‌های متعددی است که بسته‌های حمایتی گوناگونی برای تقویت تولید مطرح شده است؛ اما اگر این سیاست‌ها در کنار اصلاحات ساختاری قرار نگیرند، اثرشان کوتاه‌مدت خواهد ماند. یک معافیت مالیاتی می‌تواند هزینه یک بنگاه را برای مدتی کاهش دهد، اما اگر همان بنگاه با مشکل تأمین انرژی، بی‌ثباتی مقررات، دشواری دسترسی به مواد اولیه یا نبود بازار مناسب روبه‌رو باشد، این مشوق به تنهایی تصمیم سرمایه‌گذاری را دگرگون نمی‌کند. حمایت موثر از تولید باید چندلایه باشد: یک لایه به ثبات اقتصاد کلان مربوط است، لایه دیگری به محیط کسب‌وکار، بخشی به نظام مالیاتی و لایه‌ای دیگر به ابزارهای تأمین مالی اختصاص دارد؛ هم‌نشینی این اجزا است که شرایط سرمایه‌گذاری پایدار را فراهم می‌کند. سیاستگذار همچنین باید میان تأمین مالی تولید و تأمین مالی فعالیت‌های غیرمولد تمایزی جدی قائل شود؛ منابع محدودند و نحوه تخصیص آن‌ها اثری مستقیم بر رشد اقتصادی دارد. اگر بخش عمده منابع به خرید و فروش دارایی اختصاص یابد، هزینه تأمین مالی تولید بالا می‌رود و بنگاه‌ها برای توسعه فعالیت با دشواری بیشتری روبه‌رو می‌شوند.

صادرات محوری و جذابیت تولید

تولید آنگاه برای سرمایه‌گذار جذاب‌تر می‌شود که چشم‌انداز بازار فروش روشن باشد؛ از این رو پروژه‌های صادرات‌محور می‌توانند جایگاهی برجسته در سیاست تأمین مالی بیابند. پروژه‌ای که توان آفرینش درآمد ارزی دارد، در صورت برخورداری از ساختار مالی مناسب، فرصتی متفاوت پیش روی سرمایه‌گذار می‌نهد؛ چنین طرح‌هایی افزون بر تأمین نیاز داخلی، ظرفیت ورود به بازارهای خارجی و ایجاد جریان درآمدی نو را نیز دارند. توسعه این بخش البته به سیاست‌های تجاری، ثبات مقررات صادراتی و دسترسی به بازارهای خارجی وابسته است؛ بنابراین حتی تأمین مالی یک پروژه صادراتی نیز بدون هماهنگی میان سیاست‌های مالی، پولی، تجاری و صنعتی به نتیجه مطلوب نمی‌رسد.

پول‌رسانی، نه سرمایه‌گذاری

یکی از تحولات مهم در سیاستگذاری اقتصادی، تمایز نهادن میان تأمین پول و تأمین سرمایه است. پول‌رسانی کوتاه‌مدت ممکن است یک مشکل فوری بنگاه را برطرف کند، اما سرمایه‌گذاری پایدار نیازمند منابعی است که با افق بلندمدت وارد فعالیت اقتصادی شوند. اگر یک بنگاه دائماً برای تأمین نیازهای خود به منابع کوتاه‌مدت متکی بماند، هزینه مالی اش افزایش می‌یابد و توان توسعه فعالیتش کاسته می‌شود؛ در مقابل، دسترسی به سرمایه پایدار، امکان برنامه‌ریزی برای توسعه خطوط تولید، خرید تجهیزات، ورود به بازارهای نو و افزایش ظرفیت را فراهم می‌آورد. از این منظر، هدف نهایی سیاستگذار نباید صرفاً افزایش حجم نقدینگی در اختیار تولید باشد، بلکه باید ایجاد سازوکاری باشد که منابع مالی با هزینه مناسب، افق زمانی کافی و متناسب با نیاز هر فعالیت اقتصادی در اختیار بنگاه قرار گیرد. در چنین شرایطی، بازار سرمایه، بانک‌ها، صندوق‌ها و سایر نهادهای مالی به جای آنکه رقیب یکدیگر باشند، نقش‌های مکمل می‌یابند؛ هر کدام بخشی از زنجیره تأمین مالی را پوشش می‌دهند و بنگاه نیز بر اساس نیاز خود از ابزار مناسب بهره می‌گیرد. بازگشت پول‌های سرگردان به چرخه تولید، نه با یک فرمان، که با معماری دقیق همین زنجیره ممکن می‌شود.



سید محمد هاشمی‌نژاد

کارشناس اقتصادی

کرافاندینگ؛ حلقه مفقوده تأمین مالی

اهمیت تأمین مالی جمعی یا «کرافاندینگ» در فناوری و جمع‌آوری سرمایه‌های خرد نیست؛ مزیت آن، کوتاه کردن فاصله میان سرمایه‌گذار و بنگاه اقتصادی است. این ابزار می‌تواند منابع بازارهای مالی را مستقیم به نیاز بنگاه‌ها برساند و میان‌بازار پول، بازار سرمایه و اقتصاد واقعی، پیوندی ایجاد کند. تا چند سال پیش، پرسش این بود: آیا این مدل در ایران جامی افتد و سرمایه‌گذار حاضر است منابع خود را از طریق یک سکودر اختیار بنگاه بگذارد. به این پرسش، پاسخ روشنی داده‌اند. تا شهریور ۱۴۰۵، حجم جمعی تأمین مالی از ۴۹ هزار و ۴۷۵ میلیارد تومان گذشته، ۲۷۲۱ طرح متعلق به ۱۰۳۲ شرکت تأمین مالی شده و ۷۹ سکوی فعال در بازار حضور دارند. متوسط نرخ سود ۴۵.۴۴ درصد و میانگین سرمایه‌گذاران هر طرح نیز ۱۶۴ نفر بوده است. اهمیت این ارقام با سرعت رشد بازار روشن‌تر می‌شود. در خرداد ۱۴۰۵، حجم جمعی تأمین مالی حدود ۴۰ هزار و ۲۵۵ میلیارد تومان بود و در قالب ۲۳۶۲ طرح و توسط ۹۵۰ متقاضی تأمین شده بود. در سه ماه نخست سال، ۵.۶ همت برای ۲۴۴ طرح تأمین مالی شد؛ رقمی که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۹۵.۲ درصد رشد داشت. تأثیر نیز تأمین مالی سال به حدود ۸.۴ همت برای ۳۵۷ طرح رسید. اعداد نشان می‌دهند کرافاندینگ دیگر در مرحله اثبات امکان‌پذیری نیست؛ کارکرد خود را نشان داده، اما به مقیاس نرسیده است. بنابراین، مسئله افزایش سکوها و طرح‌ها نیست؛ هدف باید افزایش ضرب نفوذ در اقتصاد واقعی شود. کرافاندینگ قرار نیست جای بانک، بازار بدهی یا صندوق‌های سرمایه‌گذاری را بگیرد. هر ابزار، متناسب با اندازه بنگاه و نوع پروژه، جایگاه خود را دارد. مزیت کرافاندینگ در پرکردن فاصله میان تأمین مالی بانکی و ابزارهای بازار سرمایه است؛ برای بنگاه‌هایی که ظرفیت و درآمد مناسب دارند، اما دسترسی‌شان به کانال‌های سنتی محدود، پرهزینه یا زمان‌بر است، مقایسه آن با صندوق‌های درآمد ثابت یا اوراق بدهی بر پایه نرخ سود، کامل نیست. بازده ۴۵.۴۴ درصدی جذاب است، اما باید کنار ریسک اعتباری، کیفیت تضمین، سررسید، نقدشوندگی و امکان خروج سرمایه‌گذار سنجیده شود. مزیت، ترکیبی از سازده رقابتی و مشارکت سرمایه‌های خرد در اقتصاد واقعی است. سرمایه‌بازار، اعتماد است. حدود ۷۰.۱ درصد تضامین بانکی، ۱۷.۹ درصد مربوط به صندوق‌های ضمانت و ۱۲.۱ درصد متعلق به سایر تضامین است؛ یعنی اعتماد هنوز بر اعتبار بانک‌ها و نهادهای ضمانتی تکیه دارد. این وضعیت طبیعی است، اما مقصد نهایی نیست. برای تبدیل آن به یکی از کانال‌های اصلی تأمین مالی، باید از «تضمین محوری» به «اعتبارمحوری» حرکت کرد. سرمایه‌گذار باید بتواند بنگاه را بسنجد؛ از صورت‌های مالی و جریان نقد عملیاتی تا سابقه بازپرداخت، صنعت، مدیریت و رتبه اعتباری. سکونیز فقط محل معرفی طرح نیست؛ باید نهادی تخصصی برای اعتبارسنجی، طراحی تأمین مالی، افشای اطلاعات، مدیریت ریسک و پیش‌پس از تأمین مالی باشد.

“

بازگشت

منابع مالی

سرگردان به

چرخه تولید،

نه با فرامین

دستوری،

بلکه با کاهش

نااطمینانی،

اجرای مالیات

هوشمند

و تجميع

پس‌اندازهای

خرد در بازار

سرمایه محقق

می‌شود

اینترنت؛ پروتز حیاتی زندگی جامعه معلولان

گزارش تازه مرکز پژوهش‌های مجلس، فیلترینگ را عاملی برای بازتولید معلولیت معرفی می‌کند؛ این نهاد خواستار تصویب «پیوست عدالت دیجیتال» جهت صیانت از حقوق دسترسی افراد دارای معلولیت به فناوری است

محدودیت‌های فنی و قطعی اینترنت، «جبران‌کنندگی فناوری» را از بین می‌برند. این موضوع در شرایط بحرانی (مانند حوادث غیرمترقبه یا شرایط جنگی) وخیم‌تر می‌شود؛ چرا که دسترسی به اطلاعات حیاتی، خطوط امدادی و بسترهای درمانی را برای معلولان مسدود می‌سازد.

میزان وابستگی گروه‌های دارای معلولیت

بر اساس آمار اردیبهشت ۱۴۰۵، بالغ بر یک میلیون و ۷۰۵ هزار نفر تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور قرار دارند. نکته کلیدی این است که حدود ۶۴ درصد از معلولان شناسایی شده در دهک‌های درآمدی ۱ تا ۴ قرار دارند که نشان‌دهنده آسیب‌پذیری اقتصادی شدید آنان در برابر هزینه‌های تکنولوژی است. تأثیر اختلالات اینترنت بر گروه‌های مختلف معلولیت‌بدین شرح است:

افراد نابینا و کم‌بینا (حدود ۲۵۲ هزار نفر): وابستگی بسیار بالایی به اینترنت بین الملل دارند. ابزارهای مسیریابی، نقشه، صفحه‌خوان‌ها، نرم‌افزارهای هوش مصنوعی تشخیص محیط و تصویر و خدمات بانکی آنلاین، استقلال حرکتی و زیستی آن‌ها را تأمین می‌کنند.

افراد ناشنوا و کم‌شنوا (حدود ۲۳۶ هزار نفر): وابستگی بالایی به بستر متنی و تصویری دارند. پیام‌رسان‌های متنی، تماس‌های تصویری برای زبان اشاره، نرم‌افزارهای تبدیل گفتار به متن و زیرنویس آنلاین، تنها پل ارتباطی آنان با جامعه است.

معلولان جسمی-حرکتی (حدود ۷۱۲ هزار نفر ارتوپدی و نورولوژیک): وابستگی بسیار بالایی دارند. اینترنت به آن‌ها امکان اشتغال دور کار، خرید آنلاین، خانه‌هوشمند و درمان از راه دور (Telehealth) را می‌دهد و نیاز به جایه‌جایی‌های دشوار فیزیکی را حذف می‌کند.

معلولان شناختی و ذهنی: وابستگی متوسط تا بالا برای آموزش‌های شخصی‌سازی شده و برنامه‌ریزی روزانه دارند. جمعیت دارای معلولیت‌های شدید دی و خیلی شدید در اینترنت ناقض قوانین متعدد داخلی و خیلی شدید در گروه‌های بنیانی، شنوایی و حرکتی که زیست روزمره‌شان متکی به اتصالات پایدار بین‌المللی است، بالغ بر ۲۷۹ هزار و ۱۰ نفر برآورد می‌شود.

سوابق قانونی و تکالیف دولت

گزارش مرکز پژوهش‌ها تأکید می‌کند که محدودسازی اینترنت دارای معلولیت‌های متعدد داخلی و بین‌المللی است:

- قانون اساسی (اصول ۹ و ۳۲):** دولت موظف به رفع تبعیضات نژاد، ایجاد امکانات عادلانه و حفظ آزادی‌های مشروع است.

- کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت (مصوب ۱۳۸۷):** مواد ۴ (فناوری‌های نوین)، ۹ (دسترس‌پذیری)، ۲۰ (حرکت شخصی)، ۲۱ (دسترسی به اطلاعات و اینترنت) و ۲۶ (توان بخشی). دولت را ملزم به ارائه خدمات دیجیتال دسترسی‌پذیر و پرداخت‌پذیر کرده‌اند.

- قانون حمایت از حقوق معلولان (مصوب ۱۳۹۶):** مواد ۱ و ۲، دستگاه‌های اجرایی را مکلف به ایجاد محیط بدون مانع در حوزه فناوری و ارائه خدمات برابر کرده‌اند. بنابراین، سلب دسترسی به اینترنت، مغایر با تعهدات تقنینی و حمایتی دولت تلقی می‌شود.

پیشنهادها و راهکارهای سیاستی

گزارش برای کاهش آسیب‌ها، پیشنهادات عملیاتی خود را در سه سطح زمانی طبقه‌بندی می‌کند:

الف) اقدامات فوری و اضطراری (شرایط بحران و قطعی): دستگاه‌های متولی (وزارت ارتباطات و سازمان بهزیستی) موظف شوند سازوکار مشخصی برای انتشار دسترسی‌به نسخه‌های به‌روز و ضروری نرم‌افزارها و فناوری‌های کمکی مورد نیاز معلولان از طریق وبگاه‌های رسمی و دسترسی‌پذیر (مانند بهزیستی) همراه با پشتیبانی فنی ارائه دهند تا قطعی اینترنت به محرومیت مضاعف تبدیل نشود.

ب) اقدامات میان‌مدت و حمایتی:

تصویب الزام «پیوست عدالت دیجیتال» در شورای عالی فضای مجازی و مراجع تصمیم‌گیر. طبق این پیوست، هرگونه طرح یا تصمیم در باره حکمرانی اینترنت باید ابتدا از منظر آثار اجتماعی بر دسترسی افراد دارای معلولیت ارزیابی شده و راهکارهای جبرانی آن مشخص گردد.

ج) اقدامات بلندمدت و تقنینی:

الحاق تبصره زیر به ماده (۲) قانون حمایت از حقوق معلولان:

«ارتقای دسترسی مؤثر افراد دارای معلولیت به فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات و خدمات مبتنی بر اینترنت که برای جبران محدودیت‌های عملکردی و تحقق زندگی مستقل مورد استفاده قرار می‌گیرند، جزء الزامات دسترسی‌پذیری موضوع این قانون محسوب می‌شود و هیچ تصمیم یا اقدام عمومی در دستگاه‌های اجرایی نباید بدون پیش‌بینی تمهیدات جایگزین، موجب اخلاخ مؤثر در بهره‌مندی این افراد از خدمات مذکور شود.»



رفاهی ساده، بلکه در حکم «پروتز دیجیتال» است که اختلال در آن به‌مثابه قطع عضو و سلب امکان تاب‌آوری آنان خواهد بود. در ادامه خلاصه‌ای از این گزارش ارائه می‌شود.

از ابزار رفاهی تا پروتز دیجیتال

در نگاه سنتی و پزشکی، معلولیت ناشی از نواقص جسمی یا ذهنی فرد دیده می‌شود؛ اما «مدل اجتماعی معلولیت» تأکید دارد که معلولیت، محصول کنش نابرابر میان فرد و محیط غیردسترس‌پذیر است. کانون توجه این رویکرد، اصلاح ساختارها و محیط‌ها برای تحقق «زندگی مستقل» و کنترل فرد بر امور خویش است. در دنیای مدرن، اینترنت بستر اصلی مشارکت اجتماعی است. فناوری‌های دیجیتال کمکی (مانند صفحه‌خوان‌ها، نرم‌افزارهای تبدیل گفتار به متن، سامانه ارتباط افزوده و ابزارهای بینایی‌سنجی هوشمند) برای عملکرد صحیح‌تر زیست‌ساخت اینترنت پایدار و ابری و ایسته‌اند. وقتی این زیرساخت دچار اختلال یا فیلترینگ می‌شود، ابزارهای کمکی از کار می‌افتند؛ بنابراین، سیاست‌های محدودکننده فنی، معلولیت را بازتولید کرده و توانایی استقلال فرد را منهدم می‌سازند.

ابعاد شکاف دیجیتال

شکاف دیجیتال صرفاً به‌معنای دسترسی یا عدم دسترسی به یک رایانه نیست، بلکه چهار بعد اساسی دارد:

دسترسی زیرساختی: وجود شبکه اینترنت و پلتفرم‌های کاربردی.

دسترسی فنی: کیفیت، سرعت و پایداری شبکه.

استطاعت‌پذیری مالی: توانایی خرید ابزارها، نرم‌افزارها و حجم اینترنت.

دسترس‌پذیری کاربردی: سازگاری سیستم‌ها با استانداردهایی مثل WC3 و فناوری‌های کمکی.

اعتبارسنجی بانکی یا تشخیص چهره ممکن است شاهد بازتولید نابرابری باشیم.

شفافیت و پاسخگویی: شفافیت یکی دیگر از ارکان عدالت دیجیتال است. الگوریتم‌ها نباید «جعبه سیاه» باشند. شهروندان حق دارند بدانند تصمیمی که یک الگوریتم درباره زندگی آن‌ها گرفته، بر چه اساسی بوده است.

استعمار داده‌ای و حاکمیت بر داده: بخش عمده‌ای از داده‌های جوامع در حال توسعه یا گروه‌های حاشیه‌ای توسط انحصار شرکت‌های بزرگ فناوری استخراج می‌شود، بدون آنکه منافع اقتصادی یا توسعه‌ای آن به خود این جوامع بازگردد. عدالت دیجیتال تأکید دارد که داده‌های شخصی نباید بدون رضایت آگاهانه و صرفاً برای سودآوری تجاری یا نظارت‌های امنیتی مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

شمول‌پذیری در طراحی: زیرساخت‌ها و نرم‌افزارها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که افراد دارای معلولیت، سالمندان و اقلیت‌های زبانی نیز بتوانند بدون دشواری و موانع تکنولوژیک از آن‌ها استفاده کنند. این موضوع در یادداشت حاضر بررسی خواهد شد.

عدالت دیجیتال و زیست معلولان

مرکز پژوهش‌های مجلس در جدیدترین گزارش خود به عدالت دیجیتال در ایران و پیامدهای محدودیت اینترنت بر افراد دارای معلولیت پرداخته است. گزارش «عدالت دیجیتال؛ پیامدهای اجتماعی محدودسازی اینترنت بر زندگی افراد دارای معلولیت» (شماره مسلسل ۲۱۸۱۲) که توسط مریم اشور تألیف و در تاریخ ۹ شهریور ۱۴۰۵ از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی منتشر شده است، به بررسی تأثیر قطعی و محدودسازی اینترنت بر زیست روزمره، استقلال و حقوق بنیادین معلولان می‌پردازد. این پژوهش با اتخاذ «مدل اجتماعی معلولیت» استدلال می‌کند که اینترنت برای این گروه نه یک ابزار

مفهوم «عدالت دیجیتال» (Digital Justice) طی سه دهه گذشته، با گسترش اینترنت به یکی از مفاهیم اصلی در حوزه ارتباطات و حقوق بشر تبدیل شده است. وزارت بازرگانی آمریکا در سال ۱۹۹۵ اصطلاح «شکاف دیجیتال» (Digital Divide) را مطرح کرد که صرفاً نگاهی سخت‌افزاری و زیرساختی به عدالت داشت و در پی پاسخ به این پرسش بود که «چه کسی به اینترنت دسترسی دارد و چه کسی ندارد؟». در قرن بیست‌ویکم با سازماندهی جوامع مدنی، فعالان اجتماعی دریافتند که تنها دسترسی به اینترنت کافی نیست. در اجلاس جهانی سران در باره جامعه اطلاعاتی (WSIS) در سال ۲۰۰۳، گروه‌های غیردولتی تأکید کردند که مسئله بر سر «حق بر ارتباطات و توانمندسازی مردم است. در همین دوران (حدود ۲۰۰۹)، گروه‌هایی مانند «ائتلاف عدالت دیجیتال دیترویت» (DDJC) اصول عدالت دیجیتال را تدوین کردند که این مفهوم را از ابزار فیزیکی به‌سوی دسترسی عادلانه، مشارکت، مالکیت عمومی و جوامع سالم سوق داد. افشاشگری‌های ادوارد اسنودن در سال ۲۰۱۳ و رشد غول‌های فناوری، مفهوم «عدالت داده‌ای» (Data Justice) و «عدالت الگوریتمی» را پررنگ کرد. در این مرحله، بحث از «دسترسی به اینترنت» به «مقابله با استعمار داده‌ای، تبعیض الگوریتمی و نظارت سازمان‌یافته» تغییر یافت. باهمه‌گیری کرونا و جهش هوش مصنوعی، عدالت دیجیتال به یکی از محورهای اصلی سازمان‌های بین‌المللی و حاکمیتی بدل شد. امروزه این بحث نه فقط دسترسی، بلکه شفافیت الگوریتم‌ها، عدم بازتولید تبعیض‌های جنسیتی و نژادی، و حق بهره‌مندی گروه‌های حاشیه‌ای (مانند افراد دارای معلولیت) را شامل می‌شود. عدالت دیجیتال در نهایت یک پرسش بنیادی را مطرح می‌کند: آیا فناوری در خدمت رهایی و برابری انسان‌هاست، یا ابزاری جدید برای تعمیق شکاف‌های طبقاتی و کنترلی؟

عدالت دیجیتال چیست؟

عدالت دیجیتال بسیار فراتر از دسترسی ساده به اینترنت یا داشتن یک گوشی هوشمند است؛ موضوع بر سر توزیع عادلانه قدرت، فرصت‌ها و حقوق انسانی است. اگر دسترسی به اینترنت را «شکاف دیجیتال نسل اول» بدانیم، عدالت دیجیتال به شکاف‌های عمیق‌تر نسل دوم و سوم می‌پردازد: سواد دیجیتال، ساختار داده‌ها و حاکمیت الگوریتم‌ها. ابعاد اصلی عدالت دیجیتال را می‌توان در چند محور تفکیک کرد:

دسترسی زیرساختی و توانمندسازی: شامل دسترسی به اینترنت با کیفیت، پایدار، بدون سانسور و مقرر به‌صرفه که باید به‌عنوان حق پایه شناخته‌شود، نه کالایی لوکس. البته داشتن سواد دیجیتال نیز اهمیت بسیاری دارد. داشتن ابزار بدون سواد تحلیل داده، ارزیابی نقادانه اطلاعات و آگاهی از امنیت سایبری، کاربران را صرفاً به «مصرف‌کنندگان آسیب‌پذیر» تبدیل می‌کند.

عدالت الگوریتمی و سوگیری داده‌ها: سیستم‌های هوش مصنوعی و الگوریتم‌ها بر اساس داده‌های گذشته آموزش می‌بینند. اگر این داده‌ها حاوی سوگیری‌های جنسیتی، نژادی، طبقاتی یا جغرافیایی باشند، الگوریتم‌ها همان تبعیض‌ها را با دقت و سرعت بیشتری بازتولید و نهادینه می‌کنند. برای نمونه، در سیستم‌های استخدام،

سعیده شفیعی

روزنامه نگار

یادداشت
N E W S



مهناز سوفی

فعال حوزه معلولیت

اینترنت معلولان؛ یک حق بنیادین

خاموشی دیجیتال برای بسیاری از مردم، وقفه‌ای موقت در ارتباطات، سرگرمی یا انجام کارهای روزمره است؛ اما برای افراد دارای معلولیت، می‌تواند به معنای قطع یکی از اصلی‌ترین مسیرهای استقلال، ارتباط و حضور در جامعه باشد. هنگامی که موانع فیزیکی، دسترسی به شهر، محل کار، آموزش یا خدمات را دشوار می‌کند، تلفن هوشمند و رایانه به پنجره‌ای حیاتی برای ارتباط با جهان تبدیل می‌شوند و اینترنت عملاً بخشی از زیرساخت زندگی روزمره آنان را شکل می‌دهد. برای فرد دارای محدودیت حرکتی، خرید، آموزش، اشتغال و حتی دریافت خدمات پزشکی ممکن است به اتصال پایدار و ایسته باشد. قطع اینترنت در چنین شرایطی، صرفاً از کار افتادن یک ابزار نیست؛ بلکه می‌تواند فرد را دوباره پشت همان دیوارهایی قرار دهد که فناوری تا حدی از میان برداشته بود. برای فرد نابینا، اینترنت همراه با نرم‌افزارهای صفحه‌خوان امکان دسترسی به متن، خبر و اطلاعات را فراهم می‌کند و برای فرد ناشنوا، پیام‌رسان‌ها و تماس‌های تصویری، ابزار اصلی گفت‌وگو و تعامل اجتماعی هستند. بنابراین اختلال دیجیتال، برای این گروه‌ها می‌تواند مستقیماً به کاهش ارتباط، افزایش وابستگی و تشدید انزوا منجر شود. فناوری‌های دیجیتال در سال‌های اخیر بخشی از موانع سنتی پیش روی افراد دارای معلولیت را کاهش داده‌اند. دورکاری، فریلنسری، تولید محتوا و فروشگاه‌های آنلاین به آنان اجازه داده است بدون وابستگی کامل به محیط‌های کاری نامناسب، بر مهارت و تخصص خود تکیه کنند و استقلال مالی بیشتری به دست آورند. در بسیاری از موارد، همین بستر دیجیتال امکان عبور از مشکلاتی مانند حمل‌ونقل نامناسب، نبود رمپ و آسانسور یا تبعیض در موقعیت‌های حضوری را فراهم کرده است. خاموشی یا نابیداری این بستر، در نتیجه فقط یک اختلال ارتباطی نیست؛ می‌تواند بر امنیت شغلی، درآمد و اعتبار حرفه‌ای افراد نیز اثر بگذارد. در نگاه اجتماعی به معلولیت، تفاوت جسمی یا حسی به‌خودی‌خود به معنای ناتوانی نیست؛ این محیط و نبود دسترسی‌پذیری است که محدودیت را تشدید می‌کند. فضای دیجیتال یکی از مهم‌ترین ابزارهای کاهش این موانع است. دسترسی به اینترنت برای افراد دارای معلولیت، بنابراین نباید کالایی تجملی یا وسیله‌ای صرفاً تفریحی تلقی شود. این دسترسی، بخشی از امکان آموزش، اشتغال، دریافت خدمات، ارتباط اجتماعی و زندگی مستقل است. هرچه وابستگی این افراد به فناوری برای عبور از موانع بیشتر باشد، ضرورت حفظ پایداری و دسترسی‌پذیری شبکه نیز جدی‌تر می‌شود. خاموشی دیجیتال، در چنین شرایطی، فقط خاموش شدن صفحه‌ها نیست؛ خاموش شدن بخشی از فرصت برابر برای زیستن و مشارکت اجتماعی است. از این منظر، سیاست‌گذاری ارتباطات باید دسترسی پایدار افراد دارای معلولیت را به‌عنوان بخشی از الزامات عدالت اجتماعی ببیند. هر اختلال در اینترنت، هزینه‌ای یکسان برای همه ایجاد نمی‌کند؛ کسانی که برای عبور از موانع به ابزارهای دیجیتال وابسته‌اند، سهم بیشتری از این هزینه را می‌پردازند.

بیمه اتکایی؛ پیوند تازه سرمایه و مستمري

افزایش تقاضای خدمات بازنشستگی و ورود سرمایه‌های جدید، نقش بیمه اتکایی را در مدیریت تعهدات و منابع مالی گسترش داده است؛ تحولی همراه با فرصت‌های رشد و ضرورت انضباط سرمایه‌ای



یادداشت
O P I N I O N



مجید شجاعی

کارشناس بازار سرمایه

صندوق‌های خصوصی؛ بازوان مکمل تأمین مالی

توسعه صندوق‌های تأمین مالی خصوصی در شرایط کنونی اقتصاد ایران می‌تواند از فشار بر ترانزنامه‌بانک‌ها بکاهد و به مدیریت ریسک اعتباری در بلندمدت کمک کند. سال‌هاست بخش قابل توجهی از نیازهای مالی کشور بر دوش شبکه بانکی قرار دارد؛ شبکه‌ای که افزون بر تجهیز سپرده‌ها، تأمین سرمایه در گردش بنگاه‌ها، تأمین منابع پروژه‌های توسعه‌ای و حمایت اعتباری از تولید را نیز بر عهده گرفته است. با این حال، افزایش تقاضای تأمین مالی، محدودیت منابع، الزامات نظارتی و مشکلات ترانزنامه‌ای، توان بانک‌ها را برای پاسخ‌گویی به همه نیازهای اقتصاد محدود کرده است. صندوق‌های تأمین مالی خصوصی، یا صندوق‌های بدهی، پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ و افزایش محدودیت‌های بانکی در جهان گسترش یافتند. شکل‌گیری آن‌ها به معنای کنار گذاشتن بانک‌ها نیست، بلکه بخشی از معماری جدید نظام مالی برای تقسیم کار میان بازار پول و بازار سرمایه و افزایش کارایی تأمین مالی است. این صندوق‌ها عمدتاً منابع سرمایه‌گذاران حرفه‌ای و نهادهای مستقیم، در قالب تسهیلات یا ابزارهای بدهی، به بنگاه‌ها و پروژه‌هایی اختصاص می‌دهند که ورود گسترده بانک‌ها به آن‌ها با محدودیت‌های مقرراتی، ریسک اعتباری یا ناسازگاری سررسید منابع و مصارف روبه‌روست. تأمین مالی پروژه‌های بلندمدت با منابع کوتاه‌مدت بانکی، می‌تواند ناهم‌هنگی سررسید دارایی‌ها و بدهی‌ها را تشدید کند. صندوق‌ها با جذب منابع دارای افق سرمایه‌گذاری بلندتر، بخشی از این نیاز را از مسیر بازار سرمایه پاسخ می‌دهند تا بانک‌ها بر فعالیت‌های سازگارتر با ماهیت خود متمرکز شوند. همچنین، بسیاری از بنگاه‌های کوچک و متوسط، شرکت‌های دانش‌بنیان و کسب‌وکارهای پروژه‌محور، با وجود مدل کسب‌وکار مناسب و درآمد قابل‌اتکا، از وایق سسنی یا سابقه اعتباری مورد انتظار بانک‌ها برخوردار نیستند. صندوق‌ها می‌توانند در کنار وثیقه، جریان نقدی آینده، کیفیت طرح، توان مدیریتی و چشم‌انداز اقتصادی بنگاه را بسنجند. امکان تنظیم ساختار بازپرداخت، دوره تنفس، نرخ سود و دیگر شرایط متناسب با چرخه عملیاتی کسب‌وکار نیز برای پروژه‌های فاقد درآمد پایدار در آغاز فعالیت اهمیت دارد. این ظرفیت‌ها، البته، مستلزم ارزیابی دقیق ریسک، شفافیت اطلاعات، نظارت مؤثر و رعایت حقوق سرمایه‌گذاران است. در نتیجه، صندوق‌ها باید کانالی مکمل و تخصصی در کنار بانک‌ها باشند؛ حلقه‌ای از زنجیره تأمین مالی که با توزیع هوشمند ریسک میان بانک‌ها، بازار سرمایه و سرمایه‌گذاران، ظرفیت اعتباری اقتصاد را افزایش دهد و به اصلاح تدریجی مشکلات ترانزنامه‌ای شبکه بانکی کمک کند. در کنار این مسیر، تأمین مالی جمعی مبتنی بر سهام نیز راهی برای جذب سرمایه کسب‌وکارهای زیست‌بوم اقتصاد دیجیتال است. طرح یا ایده بر سک‌وهای تأمین مالی قرار می‌گیرد و بخشی از سهام شرکت عرضه می‌شود؛ سرمایه‌گذاران نیز با خرید این سهام، در مالکیت شرکت سهیم می‌شوند.

حمیدرضایی‌نیا

روزنامه نگار

برخی چارچوب‌های حسابداری نیز بر جذابیت این مناطق افزوده‌اند.

این گسترش، اهمیت ارزیابی طرف مقابل، یعنی بیمه‌گر اتکایی پذیرنده تعهدات، را نیز افزایش داده است. هرچه سهم بیشتری از تعهدات به بیمه‌گران اتکایی خارج از بازار اصلی واگذار شود، توان ایفای تعهدات و کیفیت پشتوانه مالی آنان تعیین‌کننده‌تر خواهد بود. افزایش ظرفیت، زمانی می‌تواند به رشد پایدار بینجامد که با توجه به این ملاحظات همراه باشد. ای‌ام بست هشدار داده است که در برخی معاملات، تفاوت الزامات سرمایه‌ای یا نبود وثیقه کافی می‌تواند هنگام فشار مالی، ریسک بازافت مطالبات شرکت واگذارکننده را افزایش دهد. بنابراین، توسعه معاملات برون‌مرزی در کنار فرصت‌های تأمین ظرفیت، ضرورت سنجش دقیق توان مالی بیمه‌گران اتکایی و کنترل ریسک طرف مقابل را برجسته‌تر می‌کند.

آینده این بازار به توانایی بازیگران در برقراری تعادل میان رشد و ریسک وابسته است. تقاضای فزاینده برای محصولات بازنشستگی و ورود سرمایه‌های جدید، فرصت گسترش فعالیت را فراهم کرده‌اند؛ بهره‌گیری پایدار از این فرصت، مستلزم حفظ انضباط سرمایه‌ای و ارزیابی دقیق توان ایفای تعهدات است.

ایران؛ افق توسعه سنجیده

تحولات جهانی برای صنعت بیمه ایران نیز حاوی پیامی روشن است؛ توسعه ظرفیت بیمه اتکایی باید با شناخت نیازها و شرایط بازار همراه باشد. در این میان، تفاوت‌های اساسی ساختار بازار کشور با دیگر مناطق جهان باید در نظر گرفته شود. بیمه‌های عمر و مستمري در ایران همچنان با ظرفیت بالقوه خود فاصله دارند. در صورت گسترش تقاضا برای محصولات بیمه‌ای بلندمدت، این فاصله می‌تواند زمینه افزایش نیاز به ظرفیت بیمه اتکایی را فراهم کند.

توسعه این رشته‌ها، فراتر از افزایش تعداد بیمه‌نامه‌ها، به مدیریت دقیق ریسک، سرمایه و دارایی نیاز دارد. تقویت ظرفیت بیمه اتکایی عمر می‌تواند به شرکت‌های بیمه ایرانی در مدیریت بخشی از ریسک‌های بلندمدت کمک کند و توان پذیرش ریسک در طراحی محصولات جدید را افزایش دهد. تجربه بین‌المللی نیز از قابلیت بیمه اتکایی برای ایفای نقشی همزمان در انتقال ریسک و مدیریت سرمایه حکایت دارد. در مقابل، توسعه محصولات بلندمدت بدون توجه به توان مالی شرکت‌ها و کیفیت مدیریت تعهدات، می‌تواند فشار بیشتری بر منابع سرمایه‌ای آنها وارد کند. از این رو، حرکت به سوی ظرفیت‌های تازه باید با توسعه زیرساخت‌های تخصصی همراه باشد؛ بهبود داده‌های بیمه‌ای، ارتقای نظام ارزیابی ریسک، توسعه مدل‌های محاسباتی تعهدات بلندمدت، تقویت توان فنی بیمه‌گران و طراحی محصولاتی متناسب با نیاز بازار. کیفیت سرمایه و توان ایفای تعهدات بیمه‌گران اتکایی نیز در این مسیر اهمیت بنیادی دارد. افزایش ظرفیت به تنهایی تضمین‌کننده رشد پایدار نیست؛ پشتوانه مالی و مدیریت ریسک طرف مقابل باید همزمان مورد توجه قرار گیرند. برای ایران، امکان تبدیل بیمه اتکایی عمر به بخشی از سازوکار مدیریت سرمایه و توسعه کسب‌وکار بیمه‌ای، به گسترش بیمه‌های بلندمدت و محصولات بازنشستگی وابسته است. تحقق این ظرفیت، با توجه همزمان به توسعه بازار، توان مالی و کیفیت مدیریت تعهدات معنا می‌یابد.

دهد و استفاده مؤثرتر از منابع مالی را امکان‌پذیر سازد. به این ترتیب، بیمه اتکایی در ساماندهی ترانزنامه‌نقشی می‌یابد که با نیاز شرکت‌ها به حفظ منابع تعهدات و تأمین سرمایه توسعه پیوند دارد. همپای این تحول، ترکیب سرمایه بازار نیز تغییر کرده است. سرمایه‌گذاران خارج از صنعت بیمه حضور پررنگ‌تری یافته‌اند و سازوکارهایی مانند «ساید کارها»، مسیر ورود سرمایه شخص ثالث به معاملات بیمه اتکایی عمر و مستمري را گسترش داده‌اند. این منابع می‌توانند در معاملات بزرگ یا هنگام افزایش تقاضا برای ظرفیت اتکایی، سرمایه مورد نیاز برای پذیرش ریسک‌های بیشتر را سریع‌تر فراهم کنند. حضور شرکت‌های سرمایه‌گذاری خصوصی و مدیران دارایی نیز پیوند صنعت بیمه، بازار سرمایه و مدیریت دارایی را تقویت کرده است. این بازیگران، در کنار ظرفیت انتقال ریسک، فرصت سرمایه‌گذاری و کسب بازده را دنبال می‌کنند. ورود آنان رقابت میان بیمه‌گران اتکایی و فشار برای بهبود بازده سرمایه و ارتقای کارایی را افزایش داده است.

گسترش راهبردهای سرمایه‌گذاری در اعتبارات خصوصی نیز به توسعه بیمه اتکایی دارایی‌محور کمک کرده است. جذابیت این الگو تا حد زیادی از امکان پیوند سرمایه‌گذاری دارایی‌ها با تعهدات بیمه‌ای ناشی می‌شود؛ پیوندی که در قراردادهای بلندمدت مستمري اهمیت بیشتری می‌یابد.

رشد فرامرزی و ضرورت انضباط

گسترش معاملات برون‌مرزی، برخی مناطق جهان را به مقصدهای مهم بیمه اتکایی تبدیل کرده است. افزایش تقاضا برای راهکارهای بازنشستگی، نیاز شرکت‌های واگذارکننده به مدیریت سرمایه و ریسک و تفاوت چارچوب‌های سرمایه‌ای و مقرراتی، به توسعه این بازارها کمک کرده‌اند. ثبات نسبی اقتصادی، دسترسی به متخصصان حقوقی و مالی و انعطاف

ابعاد این تحول در آمار گزارش آشکار است: بیمه اتکایی عمر و مستمري برون‌مرزی طی یک دهه گذشته، به‌طور متوسط سالانه ۳۱ درصد رشد کرده است؛ حال آنکه رشد سالانه بازار بالغ‌تر بیمه اتکایی عمر سنتی حدود ۴ درصد بوده است. این فاصله چشمگیر نشان می‌دهد مستمري و کسب‌وکارهای دارایی‌محور به یکی از اصلی‌ترین منابع توسعه ظرفیت در بازار جهانی بیمه اتکایی تبدیل شده‌اند. با وجود این تفاوت، بیمه اتکایی عمر سنتی همچنان بازاری باثبات و قابل اتکااست. انتقال ریسک‌های زیستی و بهره‌مندی از تخصص بیمه‌گران اتکایی، در شمار نیازهای اصلی شرکت‌های بیمه باقی مانده‌اند. از این منظر، بازار جهانی به سوی الگوی ترکیبی حرکت می‌کند: تداوم نقش سنتی انتقال ریسک، در کنار گسترش فعالیت‌هایی که بر مستمري، مدیریت سرمایه، آزادسازی منابع و استفاده از سرمایه‌های شخص ثالث متمرکزند.

پیوند سرمایه با تعهدات

رد این دگرگونی را می‌توان در ترانزنامه شرکت‌های بیمه دنبال کرد. بر اساس گزارش ای‌ام بست، در پایان سال ۲۰۲۵ حدود ۴۱ درصد از نزدیک به ۱۰۶۱ تریلیون دلار اعتبار ذخایر ثبت‌شده در ترانزنامه شرکت‌های واگذارکننده آمریکایی، مربوط به بیمه‌گران اتکایی بوده است. این سهم در پایان سال ۲۰۱۶ حدود ۲۱ درصد بود؛ تغییری که از تثبیت جایگاه بیمه اتکایی در مدیریت سرمایه و تعهدات طی کمتر از یک دهه حکایت دارد. اهمیت این تحول در مستمري آشکارتر است. شرکت‌های بیمه باید منابع و دارایی‌های کافی برای ایفای تعهدات بلندمدت داشته باشند و همزمان، سرمایه لازم برای توسعه دیگر فعالیت‌هایشان را حفظ کنند. انتقال بخشی از تعهدات و ریسک‌ها به بیمه‌گران اتکایی، در صورت طراحی مناسب قرارداد، می‌تواند فشار سرمایه‌ای شرکت واگذارکننده را کاهش

پرداخت مستمري در سال‌های بازنشستگی، برای شرکت‌های بیمه تعهدی بلندمدت است که ایفای آن به مدیریت دقیق سرمایه و دارایی نیاز دارد. بازار جهانی بیمه اتکایی عمر و مستمري، در پاسخ به گسترش این تعهدات، وارد مرحله‌ای تازه شده است؛ مرحله‌ای که انتقال ریسک را با مدیریت ترانزنامه و تأمین ظرفیت مالی پیوند می‌زند. رشد تقاضای محصولات بازنشستگی، ورود سرمایه‌های جدید و توسعه معاملات برون‌مرزی، ظرفیت رشد این بازار را افزایش داده‌اند. برای صنعت بیمه ایران این تحولات حامل فرصتی مشروط است: بهره‌گیری از ظرفیت بیمه اتکایی، با تکیه بر زیرساخت‌های تخصصی، کیفیت سرمایه و توان ایفای تعهدات بیمه‌گران اتکایی.

مستمري؛ پيشران تحول بیمه

گزارش آژانس رتبه‌بندی ای‌ام بست (AM Best) با عنوان «آم‌دگی بیمه‌گران اتکایی عمر و مستمري برای رشد پایدار»، تصویری از بازاری برخوردار از پشتوانه سرمایه‌ای مناسب ارائه می‌کند. افزایش سرمایه اختصاص یافته به بیمه اتکایی عمر سنتی، گسترش کسب‌وکارهای مستمري و ورود سرمایه‌گذاران شخص ثالث، از عوامل اصلی تقویت ظرفیت رشد این صنعت معرفی شده‌اند. این وضعیت، زمینه گسترش مدل‌هایی را فراهم کرده که انتقال ریسک را به مدیریت سرمایه و کنترل تعهدات بلندمدت پیوند می‌دهند. افزایش نیاز به راهکارهای بازنشستگی، شرکت‌های بیمه را با تعهداتی بلندمدت و حجم قابل توجهی از دارایی‌ها روبه‌رو کرده است. در برخی کشورها، همین تغییر به استفاده گسترده‌تر از بیمه اتکایی برای مدیریت تعهدات مستمري انجامیده است. شرکت‌های بیمه، با واگذاری بخشی از ریسک به بیمه‌گران اتکایی، می‌توانند فشار سرمایه‌ای ناشی از این تعهدات را نیز مدیریت کنند؛ قابلیتی که به جایگاه بیمه اتکایی در اداره منابع مالی وزن بیشتری می‌بخشد.

روبل در تجارت اوراسیا پذیرفته شد

صادرکنندگان ایرانی می‌توانند ارز حاصل از صادرات را به روبل دریافت و در ایران به ریال تبدیل کنند

عضو اتاق بازرگانی مشترک ایران و روسیه می‌گوید مبادلات مالی میان ایران و روسیه از نظر فنی با مانع جدی روبه‌رو نیست و روبل نیز اکنون از سوی بخش قابل توجهی از تجار پذیرفته شده است. به گفته کامبیز میرکریمی، اعتبارات تجاری در این مسیر باز می‌شود و فعالان اقتصادی می‌توانند از سازوکار ارزهای محلی برای تسویه معاملات خود استفاده کنند؛ ظرفیتی که به روسیه محدود نمی‌ماند و بلاروس و ارمنستان نیز آن را می‌پذیرند.

شکاف نرخ‌ها و انحراف مسیر مبادلات

میرکریمی با این حال هشدار می‌دهد که تداوم استفاده از ارزهای محلی به نحوه مدیریت نرخ‌های ارزی وابسته است. به گفته او، تا زمانی که فاصله میان نرخ‌های ارزی در حدود پنج تا شش درصد باشد، اختلال جدی در

مبادلات ایجاد نمی‌شود، اما با افزایش این شکاف، بار دیگر انحرافات تجاری شکل می‌گیرد و فعالان اقتصادی ممکن است از ظرفیت‌های رسمی و بانکی فاصله بگیرند. در چنین شرایطی، استفاده از ارزهایی غیر از روبل و ریال افزایش می‌یابد و حتی شرکت‌های ثالث در کشورهای دیگر برای تسویه حساب‌ها وارد زنجیره تجارت می‌شوند؛ مسیری که به گفته این فعال اقتصادی، پرخطرتر است و برای اقتصاد نیز مطلوب نیست. او تأکید می‌کند که در روابط ایران و روسیه، تجارت با ارزهای محلی هم اکنون در جریان است و مانع فنی مشخصی در برابر آن وجود ندارد.

اعتماد؛ حلقه مفقوده تجارت با روبل

به گفته میرکریمی، مهم‌ترین شرط برای گسترش این سازوکار،

شکل‌گیری اعتماد در میان صادرکنندگان است. صادرکننده می‌تواند قرارداد خود را به روبل یا حتی ریال منعقد کند، ارز حاصل از صادرات را در بانک ایران یا روسیه دریافت کند، آن را با نرخ مناسب به ریال تبدیل و همزمان فرآیند رفع تعهد ارزی را در سامانه‌های مربوط انجام دهد. مسئله اما این است که فعال اقتصادی باید اطمینان داشته باشد قواعد بازی در فاصله میان انعقاد قرارداد و تسویه تغییر نمی‌کند. نگرانی از اینکه قرارداد امروز با یک مینا پذیرفته شود و چند روز یا یک ماه بعد بانک مرکزی نرخ یا شیوه دیگری را مینا قرار دهد، می‌تواند انگیزه استفاده از این ظرفیت را کاهش دهد. در شرایط فعلی، خرید روبل با نرخ بالاتر نیز موجب شده است بخشی از صادرکنندگان همچنان ارز حاصل از صادرات خود را به روبل دریافت کنند.

تحلیل
N E W S

ریاضت مالی در بخش عمومی نیوزیلند

اتحادیه خدمات عمومی نیوزیلند با اعلام خیزش گسترده نزدیک به ۱۰ هزار کارمند بخش عمومی، بار دیگر تقابل میان سیاست‌های انقباضی دولت و حقوق زیستی کارکنان را به کانون توجه عمومی بدل کرد. این اعتصاب که برای چند ساعت در روز نهم سپتامبر برنامه‌ریزی شده است، در پی شکست مذاکرات مربوط به دستمزد و شرایط کاری و بدون دستیابی به هرگونه توافق میان طرفین صورت می‌گیرد. این کنش اعتراضی، به صورت مرحله‌ای و با مشارکت کارکنان پنج نهاد کلیدی از جمله وزارت امور داخلی، آژانس مدیریت بحران، وزارت جوامع قومی، وزارت کسب‌وکار و وزارت توسعه اجتماعی انجام خواهد شد. این تحرکات صنفی در زمانی رخ می‌دهد که نیوزیلند در آستانه انتخابات سراسری هفتم نوامبر قرار دارد؛ انتخاباتی که پیش‌بینی می‌شود رقابتی بسیار تنگاتنگ و سرنوشت‌ساز باشد و فشار سیاسی بر دولت را در این مقطع حساس، به شدت افزایش دهد. ریشه‌های این تنش به سیاست‌های ریاضتی دولت از زمان روی کار آمدن در سال ۲۰۲۳ بازمی‌گردد که در راستای کاهش هزینه‌های بخش عمومی، همواره به دنبال کاهش شمار کارکنان بوده است. در ماه مه سال ۲۰۲۶، «نیکولا ویلیس» وزیر دارایی، برنامه جامع دولت برای حذف ۸ هزار و ۷۰۰ ردیف شغلی در خدمات عمومی را به تصویب رساند؛ رقمی که معادل حدود ۱۴ درصد از کل نیروی کار این بخش است. هدف نهایی از اجرای این برنامه تقبلی، صرفه‌جویی ۲۰۴ میلیارد دلاری در هزینه‌های دولت نیوزیلند تا اواسط سال ۲۰۲۹ عنوان شده است. با این حال، این رویکرد اقتصادی با واکنش تند اتحادیه‌ها روبه‌رو شده است؛ چرا که کارکنان با پیشنهادهایی برای افزایش دستمزد مواجه هستند که به‌وضوح کمتر از نرخ تورم است، آن‌هم در حالی که هم‌زمان با حذف نیروها، با افزایش حجم کار و فشار مضاعف بر سازمان‌ها برای حفظ سطح خدمات عمومی مواجه‌اند. «دوان لئو»، دبیر ملی انجمن خدمات عمومی، در بیانیه‌ای صریح تأکید می‌کند که کارکنان این بخش، پیامدهای ویرانگر کاهش‌های بودجه‌ای دولت را تحمل می‌کنند، در حالی که پیشنهادات دستمزدی به آن‌ها، بسیار پایین‌تر از نرخ تورم است. اگر به اعداد نگاه کنیم، نرخ تورم کنونی در نیوزیلند ۴.۱ درصد است، اما رشد دستمزدهای بخش عمومی در سال منتهی به مارس ۲۰۲۶ تنها ۱.۷ درصد بوده است؛ این رقم نشان‌دهنده سقوط چشمگیر نسبت به رشد ۴.۲ درصدی در سال گذشته است. این اعتراضات، تکرار زنجیره‌ای از اقدامات اعتراضی است که پیش‌تر نیز رخ داده بود؛ از جمله اعتصاب ۶ روزه توسط کارکنان وزارت امور داخلی، آژانس ملی مدیریت شرایط اضطراری و وزارت جوامع قومی، و همچنین نشست‌های اعتراضی توقف کار توسط بیش از ۵ هزار کارمند وزارت توسعه اجتماعی در ماه اوت. در پس‌زمینه این اعتراض‌ها، بحرانی عمیق در توانایی ارائه خدمات عمومی نهفته است. بر اساس نظرسنجی انجمن خدمات عمومی در ماه مارس، سه نفر از هر چهار کارمند معتقدند دولت بودجه کافی در اختیار این بخش قرار نمی‌دهد و بیش از نیمی از آن‌ها از کاهش توانایی سازمان‌هایشان در ارائه خدمات طی یک سال گذشته سخن می‌گویند.



پیش از «روز سالانه بودجه» کشور در ۱۵ سپتامبر افزایش داده است؛ روزی که دولت برنامه‌های بودجه‌ای خود را برای سال ۲۰۲۷ اعلام خواهد کرد. ائتلاف حاکم تنها در آخرین لحظه توانست درباره پیش‌نویس بودجه به توافق برسد و اکنون برای تصویب آن در پارلمان، به حمایت احزاب مخالف نیاز دارد. این وابستگی، رقابتی سیاسی و پرتنش را به وجود آورده است. ائتلاف چپ‌گرای «سبز چپ-حزب کارگر» (GroenLinks-PvdA) اعلام کرده است که از هیچ بودجه‌ای که شامل کاهش خدمات رفاهی باشد حمایت نخواهد کرد، مگر اینکه هم‌زمان مالیات بیشتری بر شرکت‌ها و افراد ثروتمند وضع شود. در سوی دیگر، حزب راست‌افراطی «حزب آزادی» (PVV) خواستار اعمال محدودیت‌های سخت‌تر بر مهاجرت، به جای کاهش هزینه‌های رفاهی است. این مثلث سیاسی شکننده، خطر فروپاشی پیش‌نویس بودجه را حتی پیش از رسیدن آن به صحن پارلمان افزایش داده است. رسانه هلندی RTL Nieuws روز سه‌شنبه گزارش داد که بر اساس بخش‌هایی از بودجه که به بیرون درز کرده، برخی از کاهش‌های رفاهی قرار است محدودتر شوند. این موضوع نگرانی‌هایی ایجاد کرده است که دولت ممکن است تصمیم‌های دشوار را به تعویق بیندازد و به جای آن، اصلاحات گسترده‌تری در نظام رفاهی را به سال ۲۰۲۷ موکول کند. چنین اقدامی می‌تواند دوره بلاتکلیفی را طولانی‌تر کند. اگر دولت در برابر فشار اتحادیه‌ها عقب‌نشینی کند، خطر از دست دادن اعتبار خود نزد متحدان ناتورا خواهد داشت؛ متحدانی که از نزدیک تعهد لاهه به افزایش هزینه‌های دفاعی را زیر نظر دارند. اما اگر دولت بدون توجه به اعتراض‌ها پیش برود، بازمستانی از اعتراض‌ها و اعتصاب‌های مداوم صنعتی روبه‌رو خواهد شد که می‌تواند بخش‌های کلیدی اقتصاد را فلج کند. در همین حال، امتیازهایی که در گزارش‌های فاش شده درباره بودجه مطرح شده، تنها باعث تقویت موضع اتحادیه‌ها شده است. اتحادیه «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری هلند» تهدید کرده است که اگر پیشنهاد نهایی دولت در «روز بودجه» به‌طور مشخصی لغو کاهش‌های شدید را اعلام نکند، اعتصاب‌ها را فراتر از ماه سپتامبر ادامه خواهد داد. «یاسپی. ی. فان دایک»، اقتصاددان مؤسسه اقتصاد عمومی می‌گوید: «احتمالاً تعداد قابل توجهی از هزینه‌ها به تعویق انداخته خواهند شد.» او توضیح داد که به تعویق انداختن بیش از حد اقدامات کاهش هزینه، ممکن است در بلندمدت دولت را مجبور به انجام تغییرات بزرگ‌تر در سیاست‌گذاری کند: «فشار در حال افزایش است، اما نمی‌دانیم این وضعیت در نهایت به کدام سمت خواهد رفت.»

راه‌حلی موقت و وضعیت شکننده
«ایلوک هابین»، وزیر دارایی از حزب راست‌میانه «حزب مردم برای آزادی و دموکراسی»، می‌گوید که استقرار «تنه‌ایک راه‌حل موقت ایجاد می‌کنند و در نهایت باید هزینه آن را جبران کرد. ما نمی‌خواهیم بدهی را به نسل‌های آینده منتقل کنیم.»
اعتصاب‌ها فشارها بر دولت اقلیت شش‌ماهه هلند را

هستند؛ بحرانی که باعث شده قیمت مواد غذایی در دو سال گذشته بیش از ۱۵ درصد افزایش یابد. برای بسیاری از کارگران بندر و کارکنان بخش عمومی، این تغییرات چیزی کمتر از حمله به قرارداد اجتماعی دوران پس از جنگ جهانی دوم نیست (قراردادی که برای دهه‌ها هویت نظام‌رفاهی هلند را شکل داده است. ناین کویمان، معاون رئیس بزرگ‌ترین اتحادیه کارگری کشور، یعنی «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری هلند» (FNV)، گفت: «کاملاً ضروری است که فشار بر دولت افزایش یابد تا اجازه ندهد شبکه تأمین اجتماعی بیش از این تضعیف شود.»

ضربه به موتور اقتصادی اروپا
بندر روتردام سالانه بیش از ۴۷۰ میلیون تن کالا جابه‌جا می‌کند؛ بنابراین توقف هشت‌ساعته فعالیت‌ها در روز جمعه، ضربه‌ای حساب‌شده به موتور اقتصادی اروپا است. کارشناسان حوزه لجستیک هشدار داده‌اند که حتی یک توقف نسبی می‌تواند زنجیره‌های تأمین در آلمان و بلژیک را تحت تأثیر قرار دهد و انتقال کالاهایی از نفت خام گرفته تا تجهیزات الکترونیکی مصرفی را به تأخیر

از ساعت ۱۵:۱۱ صبح تا ۷ عصر روز جمعه گذشته، هیچ کشتی‌ای در بنادر روتردام، زیلند و آمستردام خدمات دریافت نکرده است. هزاران کارگر دیگر، از جمله کارکنان راه‌آهن، رانندگان اتوبوس، کارگران صنایع فلزی، کارکنان شرکت هاینکن (Heineken NV) و کارمندان دولت نیز در این اعتصاب شرکت خواهند کرد؛ این یکی از گسترده‌ترین بسیج‌های کارگری هلند در سال‌های اخیر است. معترضان به حدود ۶.۵ میلیارد یورو کاهش برنامه‌ریزی‌شده در هزینه‌های رفاهی دولت اعتراض دارند؛ کاهش‌هایی که دولت هلندی می‌گوید برای رسیدن به هدف جدید ناتو، یعنی اختصاص ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی به هزینه‌های دفاعی تا سال ۲۰۳۵، ضروری است.

کاهش‌های پیشنهادی به‌طور مشخص کمک‌هزینه‌های مسکن، یارانه‌های مراقبت از کودکان و طرح‌های بازنشستگی پیش از موعد را هدف قرار داده‌اند؛ سه حوزه‌ای که مستقیماً خانوارهای کم‌درآمد و متوسط را تحت فشار قرار می‌دهند. این گروه‌ها هم‌اکنون نیز به دلیل بحران هزینه‌های زندگی با مشکلات جدی روبه‌رو

ممنوعیت هوش مصنوعی در مدارس نیویورک

شهرداری نیویورک با محدودسازی ابزارهای هوش مصنوعی، بر بازگشت به ارزش‌های آموزش سنتی و تقویت پیوندهای انسانی تأکید می‌کند

مدارس قرار داده است.

استدلال شهردار درباره محدودیت

زهران ممدانی این تصمیم را بر اهمیت ارتباط انسانی در فرآیند آموزش استوار کرد. او گفت: «کودکان برای یادگیری و رشد به معلمان و ارتباط انسانی نیاز دارند. آن‌ها باید مهارت‌های خود را در کنار هم‌کلاسی‌هایشان توسعه دهند، با مربیان خود رابطه بسازند و با مسائل دشوار به‌تنهایی روبه‌رو شوند.» ممدانی همچنین این سیاست را با فلسفه کلی آموزش در مدارس نیویورک مرتبط دانست و گفت: «هر روز که کودکان ما وارد مدرسه می‌شوند، ما به آن‌ها یاد می‌دهیم سؤال بپرسند، فرضیات را به چالش بکشند، پیش‌فرض‌ها را بررسی کنند و بپرسند چرا. وقتی صحبت از هوش مصنوعی در مدارس می‌شود، ما هم وظیفه داریم همین رویکرد را داشته باشیم.»

تصمیم نیویورک در شرایطی اتخاذ شده است که مناطق آموزشی مختلف در سراسر آمریکا در حال بررسی فرصت‌ها و خطرهای استفاده از هوش مصنوعی مولد در کلاس‌های درس هستند.

محدودیت هوش مصنوعی در آمریکا

نیویورک تنها منطقه آموزشی آمریکا نیست که درباره استفاده از هوش مصنوعی در مدارس محدودیت ایجاد کرده است. یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌ها، منطقه آموزشی لس‌آنجلس (LAUSD)، دومین منطقه آموزشی بزرگ آمریکا است که آن‌هم به‌طور موقت استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مولد را در دستگاه‌های دانش‌آموزی در تمامی مقاطع متوقف کرده تا سیاست رسمی خود را در سال تحصیلی جاری تدوین کند.

منطقه آموزشی لس‌آنجلس پیش از این هم استفاده از دستگاه‌های دیجیتال را برای دانش‌آموزان پیش از پایه دوم ممنوع کرده و در چارچوب سیاستی که در ماه ژوئن تصویب شد، محدودیت‌هایی برای زمان استفاده از صفحه‌نمایش اعمال کرده بود. مانند لس‌آنجلس، نیویورک نیز محدودیت‌های هوش مصنوعی را در کنار سیاست‌های گسترده‌تر درباره استفاده از فناوری در

شهر نیویورک استفاده دانش‌آموزان مقطع ابتدایی و راهنمایی از ابزارهای هوش مصنوعی مولد را برای یک سال تحصیلی ممنوع می‌کند. «زهران ممدانی»، شهردار نیویورک، هفته‌قبل اعلام کرد که مدارس دولتی این شهر در سال تحصیلی پیش‌رو، دسترسی دانش‌آموزان کم‌سن‌تر به ابزارهای هوش مصنوعی مولد را محدود خواهند کرد. مقام‌های شهری این اقدام را گسترده‌ترین ممنوعیت استفاده از هوش مصنوعی در مدارس در ایالات متحده توصیف کرده‌اند.

جزئیات ممنوعیت در مدارس نیویورک

این ممنوعیت یک‌ساله، استفاده از نرم‌افزارهای هوش مصنوعی مولد در دسترس دانش‌آموزان را برای تمامی دانش‌آموزان تا پایان پایه هشتم ممنوع می‌کند. در حالی که مسئولان شهری بررسی می‌کنند کودکان چگونه از این فناوری استفاده کنند و این ابزارها چه پیامدهایی برای آموزش دارد، تصمیم شهردار نیویورک حدود ۶۰۰ هزار دانش‌آموز مدارس دولتی این شهر را تحت تأثیر قرار خواهد داد. بر اساس اعلام شهر نیویورک، این سیاست استفاده از حدود ۴۰ ابزار آموزشی مبتنی بر هوش مصنوعی را که هم‌اکنون در کلاس‌های درس مورد استفاده قرار می‌گیرند، متوقف خواهد کرد. همچنین استفاده از چت‌بات‌های همراه و گفت‌وگومحور در تمامی مقاطع تحصیلی ممنوع خواهد شد.

با این حال، دانش‌آموزان دبیرستانی مشمول ممنوعیت کامل نخواهند شد. شهر نیویورک قصد دارد برای همه دانش‌آموزان دبیرستانی مدارس دولتی، کلاس‌های دوسالانه سواد هوش مصنوعی برگزار کند و در قالب برنامه‌های آزمایشی، به برخی دانش‌آموزان اجازه دهد تحت نظارت معلمان از برخی پلتفرم‌های هوش مصنوعی استفاده کنند. در همین حال، معلمان همچنان اجازه خواهند داشت از هوش مصنوعی برای فعالیت‌هایی مانند طراحی برنامه‌های درسی، برنامه‌ریزی آموزشی و امور اداری مانند تنظیم زمان‌بندی‌ها استفاده کنند.

تاوان سنگین انفعال در برابر هجوم ریزگردها

پژوهش‌های نوین زیست‌محیطی نشان می‌دهند بحران گردوغبار معیشت و سلامت عمومی جامعه را هدف گرفته و مهار آن نیازمند تجدیدنظر بنیادین در مدیریت سرزمینی آب و دیپلماسی فعال منطقه‌ای است



▲ طوفان شن سال گذشته در اهواز-منبع ایسنا

بی‌توجهی مزمن به متغیرهای زیست‌محیطی در سیاست‌گذاری کلان کشور، امروزه از مرز هشدارهای اقلیمی فراتر رفته و به گرهی چندوجهی در زیست‌عمومی ایرانیان بدل شده است. پدیده ریزگردها دیگر رخدادی فصلی و محصور در استان‌های مرزی نیست، بلکه به مثابه بحرانی فراگیر، حیات اجتماعی و معیشت جامعه را هدف گرفته است. موقعیت ایران در کمربند جهانی گردوغبار و قرارگیری در میان پنج منطقه پرمخاطره جهان، شکستگی سرزمینی را دوچندان کرده است. مطالعات معتبر نشان می‌دهند نزدیک به چهل درصد مساحت و سی‌وهشت درصد جمعیت کشور سالانه در معرض خطرات طوفان‌های غبارند؛ تهدیدی آشکار که نفس‌های سخت مردم را نشانه رفته است.

ریشه‌های سرزمینی زایش ریزگرد

پیدایش کانون‌های گردوغبار حاصل تقاطع عوامل اقلیمی و تصمیم‌گیری‌های نامتوازن سرزمینی است. خشکسالی و کاهش بارندگی گرچه زمینه‌ساز تضعیف

پیوند نجات زیست‌بوم با بازسازی اعتماد عمومی

محمد درویش، پژوهشگر محیط‌زیست، شتاب‌بخشی به انرژی‌های تجدیدپذیر را یگانه روزه امید برای کاهش گازهای گلخانه‌ای می‌خواند، اما اجرای موفق این برنامه‌ها را وابسته به احیای سرمایه اجتماعی دولت می‌داند

بحران مهارگسیخته ریزگردها سالانه ۲۳ میلیارد دلار، یعنی نیمی از درآمدهای نفتی کشور را صرف هزینه‌های درمانی می‌کند؛ فاجعه‌ای ملی که به گفته محمد درویش، فعال و پژوهشگر نام‌آشنای محیط‌زیست، ریشه در تشدید برهنگی سرزمین و استنکاف نهادهای حاکمیتی از اعطای حقایبه قانونی تالاب‌ها دارد. این کارشناس برجسته در گفت‌وگو با آتیه‌نو، پرده از واقعیت‌های هولناکی چون جهش دوربرابری سلطان خون نسبت به میانگین جهانی برمی‌دارد و تأکید می‌کند ضعف اقتدار نهادهای متولی، چشم‌انداز زیستی فلات ایران را تیره ساخته است؛ بحرانی ژرف که مطالبه‌گری بین‌المللی آن منوط به اصلاح بنیادین حکمرانی آب، مسئولیت‌پذیری اخلاقی و احیای سرمایه اجتماعی ازدست‌رفته در داخل کشور است.

● **تغییرات اقلیمی شستابان، وضعیت ریزگردها را به کدام نقطه کشانده است؟ آیا هنوز امکانی برای مهار بحران وجود دارد؟**
پدیداری غبار در آسمان ایران بازتاب دو پیشران بنیادین است: وزش بادهای غالب منطقه‌ای از جانب صحرای آفریقا و میان‌رودان، و دیگری شتاب‌فراينده «برهنگی سرزمین». اگرچه دگرگونی در اقلیم و بادهای فرامرزی نیازمند سازوکارهای پیچیده است، اما مهار چرای بی‌رویه دام در مراتع و اعطای حقایبه تالاب‌ها، کاملاً در دایره توان مدیریتی کشور قرار دارد. تکالیف قانونی مصوب از برنامه چهارم توسعه، وزارت نیرو را مکلف می‌سازد سهم آب تالاب‌ها را بلافاصله پس از آب شرب و مقدم بر کشاورزی و صنعت منظور دارد؛ الزامی مترقی که شوربختانه در ورطه غفلت رها شده است. عینیت این ناکامی را می‌توان در خشکی غم‌انگیز حوضه‌های ارومیه، گاوخونی، کرخه، هورالعظیم و پهنه‌های آبی گلستان

پوشش گیاهی شده‌اند، اما بار اصلی این وضعیت بر دوش سال‌ها بهره‌برداری غیراصولی از منابع آبی و توسعه ناپایدار فعالیت‌های انسانی سنگینی می‌کند؛ از همین رو نمی‌توان تمام مسئولیت را بر دوش طبیعت انداخت. بخش عمده بحران امروز، محصول سیاست‌گذاری نادرست در حوزه آب و سرزمین است. تالاب‌های کشور که در شرایط طبیعی سدی استوار در برابر فرسایش بادی و مایه حفظ رطوبت خاک به شمار می‌رفتند، با دریغ شدن حقایبه‌ها به کانون‌های فعال تولید ذرات معلق بدل شده‌اند.

نمونه روشن این دگرگونی، تالاب هامون در شرق کشور است که خشکی بستر آن در تلافی با بادهای ۱۲۰ روزه، زیست ساکنان منطقه را مختل ساخته و گزارش‌های نهادهای بین‌المللی نظیر ناسا را نیز به همراه داشته است؛ نهادی که هشدار داده خشک شدن بستر این دریاچه، حجم غبار برخاسته از آن را فزونی می‌بخشد. وضعیتی مشابه در هورالعظیم رقم خورده و آسیب‌پذیری جنوب‌غرب ایران را به اوج رسانده است. و رای مسئله

خشکسالی و کاهش بارندگی

تالاب‌ها، تخریب مراتع، چرای بی‌رویه و افت شدید سفره‌های آب زیرزمینی، انسجام خاک را فرورخته و پدیده فرونشست و ترک‌خوردگی زمین را تشدید کرده است؛ رخدادهایی که دامنه نفوذ گردوغبار را از جنوب و جنوب‌غرب به مناطق مرکزی و شرقی گسترش داده و ظرفیت تولید غبار را در پهنه کشور فزونیده است.

خشکسای و کاهش بارندگی

جغرافیای بحران به مرزهای ملی محدود نمی‌ماند؛ جریان‌های غبار فرامرزی لایه دیگری از پیچیدگی را به این معضل افزوده‌اند. سرزمین‌های همسایه غربی، به‌ویژه اراضی خشکیده عراق که جنگ، خشکسالی و کاهش دبی رودخانه‌های دجله و فرات آن را فرسوده ساخته، منشأ بخش بزرگی از ذرات معلق ورودی به کشور محسوب می‌شوند. کشورهای سوریه، عربستان، کویت و افغانستان نیز بسته به تغییرات جوی، در انتقال این توده‌ها سهم دارند؛ امری که نشان می‌دهد حل مسئله بدون دیپلماسی فعال محیط‌زیستی و همکاری

منطقه‌ای ناممکن است. با این حال، ژرف‌ترین لایه این پدیده در ساحت اجتماع رخ می‌نماید؛ وجهی که شاید از خاستگاه جغرافیایی آن نیز مهم‌تر باشد و ملاحظه دقیق آن را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. ریزگردها تنها کیفیت هورا را مخدوش نمی‌سازند، بلکه سازوکارهای بنیادین سلامت، پویایی آموزش و ثبات معیشتی جامعه را هدف می‌گیرند. گسترش بیماری‌های تنفسی، اختلال در فعالیت مدارس، تعطیلی کسب‌وکارها، اخلال در حمل‌ونقل و تضعیف توان تولید کشاورزی، هزینه‌های سنگینی بر خانوارها تحمیل می‌کند؛ خانوارهایی که در روستاها وابستگی ژرف‌تری به منابع طبیعی دارند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند نزدیک به ۳۷ درصد از سکونتگاه‌های روستایی کشور با درجات بالایی از آسیب‌پذیری روبه‌رو هستند؛ وضعیتی که قشر مولد را به سوی فقر معیشتی و مهاجرت‌های ناخواسته سوق می‌دهد و بافت اجتماعی مناطق را می‌فرساید.

ضرورت گذار از انفعال

رویارویی با چنین پدیده ساختاری، نیازمند دگرگونی بنیادین در شیوه مداخله سیاستی است. تدابیری نظیر اعلام تعطیلی مکرر مدارس، اعلام وضعیت اضطرار یا توصیه‌های مقطعی برای ماندن در خانه، همگی واکنش‌هایی منفعلانه به معلول‌ها هستند و کوچک‌ترین اثری در مهار علت‌ها ندارند. مهار کانون‌های بحران از مسیر استقرار حکمرانی پایدار آب می‌گذرد؛ بدین معنا که تأمین قطعی حقایبه اکولوژیک تالاب‌ها، توقف برداشت‌های غیرمجاز از منابع زیرزمینی، اصلاح الگوی کشت، احیای پوشش گیاهی و مقابله جدی با بیابان‌زایی باید در رأس برنامه‌ها قرار گیرند. مذاکرات تشریفاتی با همسایگان نیز، چنان‌که تجربه تلخ سال‌های گذشته نشان داده، بدون ضمانت اجرایی و پیگیری مستمر ثمربخش نخواهد بود.

ریزگردها بازتابی صریح از گسست تعادل میان انسان و طبیعت‌اند. سال‌ها کم‌توجهی به بنیان‌های محیط‌زیست اکنون در قامت هزینه‌های گزاف درمانی، کاهش بهره‌وری اقتصادی و اخلال در نظام رفاهی خودنمایی می‌کند؛ هزینه‌ای که علاوه بر تن انسان‌ها، معیشت و اقتصاد خانوارها را نیز فرسوده ساخته است. چنانچه حفظ اکوسیستم در صدر اولویت‌های حکمرانی قرار نگیرد، این بحران از مسئله‌ای زیست‌محیطی به آسیبی ژرف اجتماعی بدل خواهد شد؛ بحرانی که با چند روز بارندگی یا چند تصمیم‌زودگذر درمان نمی‌شود و جز با بازگرداندن محیط‌زیست به قلب سیاست‌گذاری کلان کشور، مهار نخواهد شد.

جامعه

A T I V E N O



حمیده محمودی

عضو هیات علمی دانشگاه تهران

گردوغبار و آینده پرابهام گردشگری

گردشگری یکی از پایه‌های مهم اقتصاد و زندگی اجتماعی کشور است، اما دوام آن فقط به جاذبه‌های تاریخی، طبیعی و فرهنگی وابسته نیست. کیفیت محیط‌زیست نیز در شکل‌گیری آینده این صنعت نقشی تعیین‌کننده دارد. از همین رو، تکرار طوفان‌های گردوغبار و افت کیفیت هوا را نمی‌توان صرفاً بحرانی زیست‌محیطی دانست. ریزگردها مستقیماً بر برداشت گردشگران، تقاضای سفر، مدت اقامت و حتی تصمیم آنان برای بازگشت به یک مقصد اثر می‌گذارند.

گردشگر پیش از رسیدن، تصویری ذهنی از مقصد ساخته است و هوای پاک، شرایط اقلیمی و سلامت محیط‌زیست بخشی از این تصویر به شمار می‌رود.

مقصدی که پیوسته با گردوغبار و آلودگی هوا روبه‌رو باشد، به‌تدریج بخشی از جاذبیت خود را از دست می‌دهد و کاهش سفر، زنجیره‌ای از فعالیت‌های اقتصادی، از اقامت کسب‌وکارهای محلی، را تحت فشار قرار می‌دهد.

اهمیت مسئله زمانی روشن‌تر می‌شود که بدانیم حدود ۴۰ درصد از مساحت ایران در طبقات خطر زیاد و بسیار زیاد از نظر مواجهه با ریزگردها قرار دارد. این گستردگی‌شان می‌دهد گردوغبار دیگر مسئله‌ای محدود به چند نقطه خاص نیست و می‌تواند بر بخشی از ظرفیت گردشگری کشور اثر بگذارد.

سیستان و بلوچستان، هرمزگان و بوشهر بیشترین شدت مواجهه را تجربه می‌کنند، در حالی که گیلان، مازندران و اردبیل در میان استان‌های کم‌مواجهه قرار دارند. با این حال، میزان مواجهه به‌تنهایی تعیین‌کننده نیست؛ آنچه سرنوشت مقصد را مشخص می‌کند، میزان آسیب‌پذیری آن در برابر این پدیده است. یافته‌های پژوهش، قم، سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی، بوشهر، یزد و اصفهان را در شمار آسیب‌پذیرترین مناطق گردشگری کشور قرار می‌دهد.

پژوهش‌ها نشان می‌دهد بیش از ۶۰ درصد مساحت استان قم در طبقه آسیب‌پذیری بسیار بالا قرار دارد؛ بنابراین پیامدهای محیط‌زیستی می‌تواند آینده گردشگری این استان را تهدید کند. در مقابل، اردبیل، گیلان، مازندران و کردستان کم‌ترین آسیب‌پذیری را دارند. جنگل‌های هیرکانی، بارش فراوان، پوشش گیاهی متراکم و دسترسی مناسب به منابع آب، تاب‌آوری این مناطق را در برابر ریزگردها افزایش داده است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد سیاست‌گذاری گردشگری با نسخه‌ای واحد ممکن نیست و هر مقصد باید متناسب با شرایط محیطی، ظرفیت‌ها و مخاطرات خود برنامه‌ریزی شود؛ وگرنه منابع هدر می‌رود و تصمیم‌ها از نیازهای واقعی فاصله می‌گیرد. مسئله فقط جاذبه‌های طبیعی نیست: حدود ۲۷ درصد مقاصد طبیعی کشور در مناطق با آسیب‌پذیری بسیار پایین قرار دارند، اما بخشی از زیرساخت‌های اقامتی، پذیرایی، خدماتی و برخی مقاصد مذهبی در مناطق پرخطر واقع شده‌اند.

ریزگردها تهدیدی چندلایه‌اند که از محیط‌زیست به اقتصاد محلی، اشتغال، سرمایه‌گذاری و کیفیت زندگی سرایت می‌کنند. از این رو، ارزیابی آسیب‌پذیری باید مبنای سیاست‌گذاری باشد.

کارشناسان

توسعه پایدار

تأکید می‌کنند

تعطیلی‌های

مکرر درمان

معضل غبار

نیست؛ احیای

اکوسیستم‌های

خشکیده و

دیپلماسی

فرامرزی، تنها

راهبرد صیانت

از معیشت و

سلامت آسیب

پذیرترین

طبقات به

شمار می‌رود

N E W S

پایتخت آرامش
مستأجران

رسیدن فصل تمدید قرارداد اجاره برای مستأجر یعنی شب های بی خوابی، تماشای بی پاسخ بنگاه ها و جست و جوی نفس گیر میان آگهی هایی که هر هفته چند میلیون تومان گران تر می شوند. مسکن سال هاست که از معنای نخستین خود، یعنی «سرنپناه»، فاصله گرفته و به کالایی برای حفظ ارزش پول، میدانی برای سفته بازی و سدی بلند میان طبقات بدل شده است. در این میان، مستأجران و جوانان به حاشیه شهرها رانده می شوند و هر سال بر شمار شهروندانی که مدت هاست آرزوی خانه دار شدن را فراموش کرده اند، افزوده می شود. اما شهری وجود دارد که پاسخ این معما را از یک قرن پیش یافته است: وین. وین امروز نه یک استثنای کوچک، که بزرگ ترین الگوی مسکن اجتماعی در جهان است. بیش از شصت درصد جمعیت این شهر در واحدهایی ساکن هستند که یا متعلق به شهرداری است یا توسط تعاونی های مسکن غیرانتفاعی ساخته شده است. نکته شگفت انگیز آنکه این خانه ها نه در حاشیه، که در مرکز شهر، هم جوار پارک ها، مدارس و حمل و نقل عمومی قرار دارند و کیفیت ساختشان با واحدهای لوکس بخش خصوصی برابری می کند. هیچ کنوی فقیرنشینی در کار نیست، کارمند بانک و استاد دانشگاه و کارگر ساده همسایه دیوار به دیوار یکدیگرزند. این اختلاط طبقاتی، خود ستون اصلی همبستگی اجتماعی وین به شمار می رود. از این موفقیت به سال های پس از جنگ جهانی اول بازمی گردد؛ یعنی زمانی که وین با موج عظیم فقر و کمبود مسکن روبه رو شد و تصمیمی بنیادین گرفت: مسکن نباید محل سوداگری باشد. از آن پس، زمین های شهری به تملک عمومی درآمد، مالیات بر خانه های خالی و لوکس سنگین شد و بخش بزرگی از بودجه هزینه داری به ساخت مسکن اختصاص یافت. هر مستأجری که رنج بازار آزاد مسکن را چشیده باشد، بی درنگ تفاوت را درک می کند: در وین، اجاره بها بر اساس هزینه ساخت تعیین می شود، نه بر اساس قیمت زمین و حباب سوداگری. نتیجه آنکه سهیم هزینه مسکن از درآمد خانوار وینی حدود یک پنجم است؛ رقی که در کشورهای دیگر به نیمی از درآمد ماهانه می رسد. قراردادهای اجاره در وین دهه ها اعتبار دارند، مستأجر در برابر تخلیه خودسرانه حمایت قانونی کامل دارد و حتی پس از بازنشستگی نیز می تواند در همان آپارتمان بماند. این ثبات، بنیاد زندگی خانوادگی، برنامه ریزی شغلی و آرامش روانی شهروندان را می سازد. در مقابل، کسی که هر سال در هراس جهش اجاره به سر می برد، نه می تواند برای آینده ای دور برنامه بریزد و نه سرمایه انسانی اش به بار می نشیند. بسیاری از جوانان وینی پیش از سی سالگی خانه مستقل دارند، حال آنکه هممتایانشان در کشورهای دیگر حتی تأمین ودیه یک آپارتمان کوچک را نیز آرزویی دست نیافتنی می بینند. البته مدل وین یک شبه ساخته نشده و یک قرن سیاست گذاری مداوم، جنگ ها و بازسازی ها را سر گذرانده است؛ اما درس آن روشن است: مسکن وقتی از بازار سوداگری خارج شود و به کالایی عمومی بدل نشود، دیگر نه کالای لوکس است، نه ابزار ثروت اندوزی. شاید نخستین گام برای شورهای که مستأجرانشان به حاشیه رانده شده اند، پذیرش همین باور ساده باشد که سرنپناه میدان بازی سرمایه نیست؛ حق شهروندی است که باید از چنگال بازار رها شود.



امین مازندرانی

روزنامه نگار

حمایت دوران بیماری؛ پشتوانه سلامت کارگران

گزارش سازمان بین المللی کار تأکید می کند حمایت های دوران نقاهت و مرخصی استعلاجی با حقوق، امنیت درآمدی کارگران را حفظ می کند و مانع گسترش بیماری می شود

اجتماعی مبتنی بر همبستگی و مشارکت سه جانبه (دولت، کارگر، کارفرما) یا از طریق مالیات های عمومی تأمین شود تا فشار از روی بنگاه های اقتصادی برداشته شده و کارگران نیز با امنیت خاطر از حقوق خود بهره مند شوند.

ضرورت اصلاح قوانین کشنده

برای عبور از این بحران پنهان اما کشنده، ساختار قانونی باید بر اساس استانداردهای بین المللی بازنویسی شود. مقاله نامه های سازمان بین المللی کار (از جمله مقاله نامه شماره ۱۰۲ و ۱۲۰) حداقل هایی را تعیین کرده اند که اجرای آن ها در کشور ما نیز یک الزام فوری است. نخست، دوره انتظار برای دریافت حمایت های دوران نقاهت نباید از سه روز بیشتر باشد؛ در حالی که در ایران، فرایندهای بوروکراتیک تأیید استعلاجی گاهی هفته ها زمان می برد و کارگر را در سخت ترین روزهای بیماری بی پول می گذارد. دوم، سطح این مزایا باید حداقل ۴۵ تا ۶۰ درصد از درآمدهای قبلی فرد را به صورت واقعی پوشش دهد تا از سقوط سطح زندگی او جلوگیری کند. سوم، مفهوم «بیماری» و استعلاجی باید گسترش یابد. این مزایا نباید تنها به بستری شدن در بیمارستان محدود شود، بلکه باید شامل زمان های قرنطینه، اقدامات پیشگیرانه و از همه مهم تر، مرخصی برای مراقبت از اعضای بیمار خانواده نیز باشد. نبود قانون مشخص برای مراقبت از وابستگان بیمار، فشار مضاعفی بر دوش زنان شاغل وارد می کند و آن ها را از بازار کار به بیرون می راند.

همبستگی اجتماعی برای آینده ای روشن

گزارش در نهایت نتیجه می گیرد که سرمایه گذاری در حمایت های دوران نقاهت، هزینه مصرفی نیست، بلکه نوعی سرمایه گذاری استراتژیک برای حفظ بهره وری نیروی کار و تضمین سلامت نسل های آینده است. کشورها برای برون رفت از چرخه های تکرار شونده فقر و بیماری، نیازمند جراحی عمیق در نظام رفاهی خود هستند.

ایجاد صندوق های بیمه ملی با پشتوانه عمومی، دیجیتالی سازی خدمات پزشکی برای حذف بوروکراسی و فساد و اولویت دادن به رویکردهای پیشگیرانه، گام هایی حیاتی هستند. اگر کارگران بتوانند با مشاهده اولین علائم بیماری و بدون ترس از بیکاری در خانه بمانند و درمان شوند، نظام بهداشت و درمان از هزینه های سرسام آور بیماری های مزمن و واگیردار نجات خواهد یافت. حمایت های دوران نقاهت و مرخصی استعلاجی با حقوق، رشته های نامرئی اما قدرتمندی هستند که تار و پود جامعه سالم، پویا و عادلانه را به هم پیوند می دهند. اکنون زمان آن فرا رسیده که سیاست گذاران، سلامت و امنیت اقتصادی نیروی کار را نه به عنوان بار مالی، بلکه به عنوان کیلواژه توسعه پایدار به رسمیت بشناسند.

پافشاری می کند که حمایت های دوران نقاهت باید به همه تعمیم یابد. راهکار اساسی، طراحی و اجرای سازوکارهای فراگیری است که حتی کارگران پاره وقت، موقت و خوداشتغال را نیز زیر چتر حمایت های اجتماعی بیاورد. این یعنی دولت باید با مداخله هدفمند، ساختار بیمه ای را از انحصار مشاغل رسمی خارج کرده و به یک حق شهروندی تبدیل کند.

تأمین مالی جمعی جایگزین کارفرما

یکی از مهم ترین گره های کور در نظام رفاه فعلی، اتکای بیش از حد به مدل «مسئولیت کارفرما» در تأمین هزینه های دوران بیماری است. گزارش سازمان بین المللی کار هشدار می دهد که این مدل نه تنها ناکارآمد است، بلکه پیامدهای ضد توسعه ای به همراه دارد. زمانی که تمام بار مالی مرخصی استعلاجی بر دوش کارفرمایان (به خصوص در کسب و کارهای کوچک و متوسط) قرار می گیرد، آن ها ناخودآگاه به سمت تبعیض در استخدام سوق پیدا می کنند. کارفرما ترجیح می دهد از استخدام افراد دارای بیماری های زمینه ای، زنان در سنین باروری یا افراد مسن تر خودداری کند و در عوض به قراردادهای موقت و غیررسمی روی بیاورد تا از زیر بار پرداخت حمایت های دوران نقاهت شانه خالی کند. راه حل قطعی و استراتژیک این گزارش، حرکت به سمت «تأمین مالی جمعی» و «تجمع ریسک» است. هزینه های بیماری باید از طریق صندوق های بیمه

فیزیکی، بلکه وحشت از قطع شدن جریان درآمدی و ناتوانی در تأمین هزینه های روزمره زندگی است. این وضعیت موجب می شود بسیاری از کارگران بیماری خود را پنهان کنند و با وجود شرایط نامساعد جسمی، در محل کار حاضر شوند. این حضور اجباری نه تنها روند بهبودی فرد را به تأخیر می اندازد و خطر بروز حوادث ناشی از کار را افزایش می دهد، بلکه در مورد بیماری های واگیردار به فاجعه بهداشت عمومی تبدیل می شود. برای دستیابی به اهداف توسعه پایدار، دولت ها موظفند میان دسترسی بدون مانع به خدمات درمانی و پرداخت مزایای نقدی بیماری هماهنگی ایجاد کنند تا هیچ انسانی به دلیل بیماری فقیر نشود.

پایان دادن به کابوس غیررسمی ها

یکی از هولناک ترین آمارهای این گزارش، محرومیت گسترده نیروی کار از پوشش های قانونی است. بر اساس برآوردهای سازمان بین المللی کار، سه نفر از هر پنج کارگر در سراسر جهان از هیچ گونه پوشش قانونی برای حمایت های دوران نقاهت برخوردار نیستند. این شکاف عمیق در بازار کاری که شاهد رشد روزافزون مشاغل پلتفرمی، کارگران روزمزد، دست فروشان و شاغلان بخش غیررسمی است، ابعادی بحرانی تر به خود می گیرد. وقتی یک راننده تاکسی اینترنتی یا یک کارگر ساختمانی بیمار می شود، هیچ نهاد، سازمان یا کارفرمایی مسئولیت جبران دستمزد از دست رفته او را بر عهده نمی گیرد. گزارش بر این اصل

جهان در بهار ۲۰۲۰، زمانی که ویروس کرونا مرزها را درمی نوردید، با حقیقتی تلخ و عریان روبه رو شد: ساختارهای سلامت و رفاه در بسیاری از کشورها توان محافظت از آسیب پذیرترین اقشار جامعه را ندارند. در این میان، گزارش «کانون توجه حمایت اجتماعی» که توسط سازمان بین المللی کار در ماه مه ۲۰۲۰ منتشر شد، پرده از واقعیتی برداشت که برای کشوری مانند ایران با مختصات اقتصادی پرنوسان و تورم های مزمن، بسیار مفید است.

این گزارش تأکید می کند که «حمایت های دوران نقاهت» و «مرخصی استعلاجی با حقوق» سنگر اصلی دفاع از کرامت انسانی، سلامت عمومی و سدی در برابر سقوط خانوارها به ورطه فقر مطلق به شمار می روند. در جامعه ای که کارگران روزمزد و غیررسمی بخش بزرگی از چرخ دنده های اقتصاد را می چرخانند، فقدان این چتر حمایتی به معنای انتخابی دردآور میان «درمان» و «نان» است.

تأمین امنیت مالی هنگام بیماری

بیماری تنها یک عارضه جسمی نیست، بلکه در غیاب حمایت های اجتماعی، یک زلزله ویرانگر مالی است. گزارش سازمان بین المللی کار با صراحت نشان می دهد که دریافت حمایت های دوران نقاهت تضمین کننده امنیت درآمدی نیروی کار است. وقتی کارگری به دلیل بیماری مجبور به ترک موقت کار می شود، اولین ترسی که بر او غلبه می کند، نه درد

بازار کار در دوئل خاموش

این تحلیل توضیح می دهد چگونه کار غیررسمی، مهاجرت و فرار کارفرمایان از مسئولیت، توازن بازار کار را بر هم می زند

موج احساسات، خشم در شبکه های اجتماعی و بیانیه های تند سیاسی، این تمام آن چیزی است که سال ها گفتن عامی پیرامون حضور مهاجران و اتباع خارجی را به اسارت گرفته است. جامعه در دوگانه ای فرساینده گرفتار شده است: گروهی با برجسب زنی اخلاقی، حضور مهاجران را تهدیدی مطلق برای فرهنگ، امنیت و نان سفره کارگر بومی می دانند و گروهی دیگر پشت شعارهای انتزاعی حقوق بشری یا دفاع لیبرالی از «نیروی کار انعطاف پذیر»، پیامدهای ملموس ساختاری را نادیده می گیرند. اما آیا وقت آن نرسیده که این منازعه را از سطح هیجانات کور خیابانی و جدال های مجازی بیرون بکشیم و آن را در کانون واقعی آن، یعنی اقتصاد سیاسی، بازار کار و نهادهای رفاهی، تحلیل کنیم؟ حقیقت این است که مسئله اتباع، پیش از آنکه هویتی باشد، آزمونی جدی برای نظام تنظیم گری اقتصادی، عدالت مالیاتی و حمایت های اجتماعی هر کشوری به شمار می آید. جامعه نیازمند خروج از این دوقطبی مخرب و بازخوانی بحران بر پایه متغیرهای واقعی است.

افسانه سودآوری نیروی کار ارزان

مدافعان حضور بی قید و شرط کارگران خارجی همواره استدلال می کنند که صنایع ساختمانی، کشاورزی فصلی، کارگاه های تولیدی، بازیافت و خدمات شهری بدون این بازوان پرتلاش فلج می شوند؛ مشاغلی سخت که به ادعای کارفرمایان، کارگر بومی تمایلی به انجام دادن آن ها ندارد.

رد میرز، هرگز جرئت شکایت به مراجع قانونی را ندارد و به حداقل دریافتی نقدی تن می دهد. پیامد این روند، شکل گیری رقابتی ناسالم در تولید است؛ کارفرمای قانون مداری که کارگر داخلی را با بیمه و حقوق مصوب شورای عالی کار استخدام می کند، قدرت رقابت با رقیب قانون گریز خود را از دست می دهد و ورشکست می شود.

فشار پنهان بر خدمات عمومی

بعد مغفول دیگر در این معادله، ناترازی گسترده در بودجه عمومی و منابع کمیاب رفاهی است. خدمات عمومی گسترده، نظیر بهداشت و درمان پایه ای، یارانه های پنهان حامل های انرژی، یارانه آرد و نان، حمل و نقل شهری و به ویژه ظرفیت پذیرش مدارس دولتی، با پول نفت و درآمدهای مالیاتی تأمین می شوند. هنگامی که میلیون ها کارگر در بخش غیررسمی اقتصاد زیست و فعالیت می کنند، بدون آنکه سهم مالیات بر درآمد، عوارض شهری و حق بیمه متناسب را بپردازند، بار مالی فوق العاده سنگینی به زیرساخت های رفاهی تحمیل می شود. مدارس دولتی در مناطق حاشیه نشین و کارگری با تراکم غیرقابل تحمل کلاس های درس مواجه می شوند و بیمارستان های دولتی هزینه های درمان را بایگان را بدون پوشش بیمه ای بر دوش می کشند. این شکاف فزاینده، حسن تبعیض و نارضایتی اجتماعی را میان اقشار فرودست میزبان تقویت می کند؛ طبقه ای که خدمات عمومی را حق انحصاری ناشی از مالیات خود می بیند.



خون‌رسانی که قطع شود، بافت می‌میرد

انفارکتوس، در ساده‌ترین تعریف، مرگ بخشی از بافت بدن بر اثر نرسیدن خون و اکسیژن است؛ رویدادی که در ظاهر ممکن است به نام یک بیماری شناخته شود، اما در حقیقت، پیامد نهایی اختلالی جدی در خون‌رسانی است. برای فهم دقیق این مفهوم، سه واژه اهمیت بنیادی دارد: ایسکمی، یعنی کاهش جریان خون که بافت را از اکسیژن محروم و سلول‌ها را دچار آسیب می‌کند؛ نکروز، یعنی مرگ دائمی سلول‌ها یا بافت؛ و انفارکت، یعنی ناحیه موضعی واقعی بافت مرده که پس از وقوع انفارکتوس باقی می‌ماند. این تمایزها نشان می‌دهد که انفارکتوس فقط یک درد یا علامت گذرانیست، بلکه حاصل زنجیره‌ای است که با محرومیت بافت آغاز می‌شود و می‌تواند به مرگ پایدار آن بینجامد. اهمیت موضوع نیز از همین جا ناشی می‌شود: قطع خون‌رسانی، بسته به اندام درگیر و الگوی عروق آن، چهره‌های متفاوتی پیدامی‌کند و گاه فرصت مداخله بسیار محدود است.

انفارکتوس‌ها عموماً بر پایه رنگ و میزان خونی که در بافت آسیب‌دیده باقی می‌ماند، به دو گروه سفید و قرمز تقسیم می‌شوند. انفارکتوس سفید، یا ایسکمیک، هنگامی رخ می‌دهد که جریان خون شریانی در اندام‌های توپر یا خون‌رسانی تکی یا شریان انتهایی، مانند قلب، طحال و کلیه، مسدود شود. بافت در این وضعیت رنگ‌پریده یا سفید می‌شود؛ زیرا خون اندکی می‌تواند به ناحیه متراکم راه یابد. در برابر، انفارکتوس قرمز یا همورژیک، بیشتر در بافت‌های شل یا اسفنجی، مانند ریه، اندام‌های دارای خون‌رسانی دوگانه، مانند روده کوچک، یا نواحی گرفتار انسداد وریدی پدیدار می‌شود. خون در چنین فضاهایی آسان‌تر جمع می‌شود و ناحیه آسیب‌دیده را قرمز یا تیره نشان می‌دهد. رنگ، در این تقسیم‌بندی، صرفاً نشانه‌ای ظاهری نیست؛ بلکه بازتابی از مسیر رسانی و مقدار خونی است که پس از انسداد در بافت باقی می‌ماند.

شایع‌ترین نمونه‌ها، انفارکتوس میوکارد یا عضله قلب، همان حمله قلبی، و انفارکتوس مغزی، ناشی از اختلال خون‌رسانی به مغز و منتهی به سکته مغزی، هستند. با این حال، هیچ اندام یا بافتی در برابر قطع خون‌رسانی مصون نیست. کلیه، به‌عنوان اندامی مستعد انفارکتوس سفید، معمولاً در اثر لخته‌ای که از قلب یا شریان شکمی می‌آید آسیب می‌بیند و درد ناگهانی پهلو و خون در ادرار ایجاد می‌کند. انفارکتوس طحال نیز در برخی اختلالات خونی، مانند بیماری سلول داسی‌شکل، یا عفونت درچه‌های قلب شایع‌تر است و می‌تواند درد شدید سمت چپ شکم را به همراه آورد. این نمونه‌ها، اهمیت شناخت الگوی علائم را آشکار می‌کنند؛ زیرا نشانه‌های یکسان، در اندام‌های گوناگون، معنای یکسانی ندارند.

در سؤی دیگر، ریه‌ها معمولاً در پی آمبولی ریوی دچار انفارکتوس قرمز می‌شوند؛ یعنی لخته‌ای از پاها به ریه می‌رسد و به دلیل خون‌رسانی دوگانه، خون در بافت آسیب‌دیده جمع می‌شود. انفارکتوس روده یا مزانتریک، که از انسداد شریان‌ها یا وریدهای مزانتریک ناشی می‌شود، اورژانسی حیاتی است و می‌تواند به مرگ سریع بافت و درد شدید شکم بینجامد. انفارکتوس کبدی نادرتر است؛ زیرا کبد از شریان کبدی و ورید پورتال خون می‌گیرد؛ با این حال، آسیب هم‌زمان هر دو مسیر یا عوارض پیوند کبد می‌تواند آن را رقم بزند. انسداد شریان مرکزی شبکیه، خون‌رسانی پشت چشم را قطع و کاهش ناگهانی و بدون درد بینایی ایجاد می‌کند.

علی‌ملاتکه

روزنامه نگار



۷ اندام بدن که سخته می‌کند

کلیه، ریه، روده، کبد، طحال، استخوان و شبکه‌های هم از قطع خون‌رسانی آسیب می‌بینند؛ این گزارش، علت‌ها، نشانه‌ها و راه‌های تشخیص و درمان انفارکتوس را مرور می‌کند

وقتی صحبت از «سخته» می‌شود، همه فوراً دست روی سینه می‌گذارند یا نگران سردرد‌های ناگهانی می‌شوند. اما قلب و مغز هیچ حق انحصاری برای لخته‌شدن و اعتصاب خون‌رسانی امضا نکرده‌اند! در نقشه عروقی بدن، گاهی کلیه به اشتباه سنگ‌اندازی می‌کند، روده بی‌صدا فاجعه می‌آفریند و حتی چشم در

انفارکتوس کلیه

انفارکتوس کلیه زمانی رخ می‌دهد که خون‌رسانی به بخشی یا تمام کلیه ناگهان قطع شود و بافت بر اثر کمبود اکسیژن بمیرد. عامل معمول، لخته‌ای است که گاهی در قلب تشکیل می‌شود و با حرکت در خون، شریان کلیوی را می‌بندد. نادر بودن و شباهت علائم به سنگ کلیه یا عفونت کلیوی، موسوم به پیلوفریت، تشخیص را دشوار می‌کند. نشانه‌ها معمولاً ناگهانی‌اند و شدت آنها به وسعت بافت محروم از اکسیژن بستگی دارد. درد شدید پهلو یا شکم، با فراوانی حدود ۶۵ درصد در برخی گزارش‌ها، شایع‌ترین نشانه است. این درد ممکن است در پایین کمر احساس شود و اغلب تیز و مداوم باشد. تهوع و استفراغ نیز همراه درد رخ می‌دهند. وجود خون در ادرار، یا همآچوری، گاهی ادرار را صورتی، قرمز یا دودی می‌کند و گاهی فقط زیر میکروسکوپ آشکار می‌شود. آزاد شدن هورمون رنین از کلیه آسیب‌دیده می‌تواند فشار خون را ناگهان و شدیداً بالا ببرد؛ تب خفیف نیز واکنشی به مرگ سلولی یا نکروز است. بررسی تشخیصی شامل سی‌تی‌اسکن با ماده حاجب، سنجش آنزیم لاکتات دهیدروژناز در خون و آزمایش ادرار برای شناسایی خون یا پروتئین است. درمان برای بازگرداندن خون‌رسانی، پیشگیری از لخته‌های بعدی و حفظ عملکرد کلیه انجام می‌شود. بسته به شرایط، داروی ضد انعقاد تجویز می‌شود یا درمان حل‌کننده لخته، موسوم به ترومبولیز، از طریق کاتتر مستقیماً در شریان مسدود شده انجام می‌گیرد.

انفارکتوس ریوی

انفارکتوس ریوی مرگ بخشی از بافت ریه بر اثر قطع خون‌رسانی است. ریه با برخورداری از خون‌رسانی دوگانه در برابر چنین آسیبی نسبتاً مقاوم است: شریان‌های ریوی خون را برای دریافت اکسیژن به ریه می‌رسانند و شریان‌های برونشی، خون اکسیژن‌دار را برای تغذیه بافت فراهم می‌کنند. انفارکتوس هنگامی شکل می‌گیرد که انسداد گردش ریوی با گردش خون برونشی جبران نشود؛ این وضعیت اغلب با گرفتگی شاخه‌های کوچک‌تر و انتهایی عروق ارتباط دارد. علت اصلی، آمبولی ریوی است؛ لخته‌ای که معمولاً بر اثر ترومبوز ورید عمقی در پا تشکیل شده، جدا می‌شود و به عروق ریه می‌رسد. گاهی سلول‌های تومسوری در گردش، حباب هوا یا ذرات چربی آزادشده پس از شکستگی استخوان‌های بزرگ نیز عروق ریه را مسدود می‌کنند. انفارکتوس ریه معمولاً از نوع قرمز یا خونریزی‌دهنده است و با نشت خون به فضا‌های هوایی همراه می‌شود. علائم اغلب ناگهانی‌اند: درد شدید و خنجری قفسه سینه که با نفس عمیق یا سرفه تشدید می‌شود، درد پلورتیک نام دارد. تنگی نفس بی‌دلیل، سرفه یا خلط خونی و تب خفیف ناشی از التهاب موضعی و مرگ سلولی نیز دیده می‌شوند. پزشک با بررسی علائم و معاینه، از جمله شنیدن صدای ریه، به بیماری شک می‌کند و آمبولی را معمولاً با سی‌تی‌انژیوگرافی ریوی تأیید می‌کند.

انفارکتوس روده

انفارکتوس روده یا مزانتریک، اورژانسی تهدیدکننده زندگی است که در پی کاهش شدید یا قطع خون‌رسانی روده کوچک یا بزرگ و مرگ بافت ایجاد می‌شود. وجود میلیاردها باکتری در روده باعث می‌شود آسیب به سرعت به سوراخ‌شدگی، عفونت شکمی یا پریتونیت، عفونت منتشر با سپسیس و نارسایی چند اندامی بینجامد؛ بنابراین درمان فوری برای بقا حیاتی است. بیماری بر اساس بخش آسیب‌دیده گردش خون چهار شکل اصلی دارد. در آمبولی حاد شریانی مزانتریک، که حدود ۴۰

انفارکتوس کبد

انفارکتوس کبدی، آسیب کانونی و نادری است که در آن بخشی از کبد بر اثر کمبود شدید خون‌رسانی می‌میرد. کبد حدود ۷۵ درصد خون خود را از ورید باب و ۲۵ درصد از شریان کبدی می‌گیرد؛ بنابراین خون‌رسانی دوگانه تا حدی در برابر انسداد یک مسیر محافظت ایجاد می‌کند. شوک طولانی، اختلال ریز عروقی یا آسیب هم‌زمان هر دو منبع خون، خطر انفارکتوس را افزایش می‌دهد. عوارض پیوند کبد،

انفارکتوس طحال

انفارکتوس طحالی هنگامی رخ می‌دهد که اختلال خون‌رسانی باعث مرگ بافت طحال شود. طحال اندامی جامد است که خون شریانی خود را عمدتاً از شریان طحالی دریافت می‌کند و انفارکتوس آن معمولاً از نوع سفید یا کم‌خون است. این عارضه غیرمعمول با بیماری‌های خونی و قلبی عروقی ارتباط دارد. در مقایسه با ویژگی‌های

انفارکتوس استخوان

انفارکتوس استخوانی یا مرگ بافت استخوان بر اثر اختلال خون‌رسانی، می‌تواند پیامد ضربه یا تغییرات متابولیک و عوامل غیرضربه‌ای باشد. دررفتگی مفصل ران یا شکستگی لگن و گردن استخوان ران ممکن است رگ‌های ظریف تغذیه‌کننده استخوان را پاره یا فشرده کند و گردش خون را ناگهان مختل سازد. مصرف طولانی یا دوزهای

سکته چشمی

انفارکتوس شبکیه یا «سکته چشمی» با قطع خون‌رسانی به بافت حساس به نور پشت چشم ایجاد می‌شود و معمولاً با انسداد شریان شبکیه (RAO) ارتباط دارد. به دلیل نیاز اکسیژنی بالای شبکیه، آسیب می‌تواند سریع و برگشت‌ناپذیر باشد؛ زمان تحمل شبکیه انسان دقیقاً مشخص نیست. بازه ۹۰ تا ۱۰۰ دقیقه، مهلتی قطعی یا امن برای نجات بینایی نیست و مراجعه باید فوری باشد. انسداد شریان مرکزی معمولاً افت شدید و ناگهانی دید ایجاد می‌کند، اما انسداد شاخه‌ای ممکن است تنها بخشی از میدان دید را از بین ببرد. بیماری اغلب با اختلالات قلبی عروقی، تشکیل لخته یا آمبولی مرتبط است. افت بینایی معمولاً بدون درد است و گاهی پیش از حمله پایدار، پرده یا سایه‌ای تیره موقتاً روی دید می‌افتد؛ این نشانه نیز نیازمند ارزیابی فوری است. تشخیص با معاینه ته چشم انجام می‌شود. در انسداد شریان مرکزی، «لکه قرمز گیلاسی» یافته‌ای کلاسیک است: مرکز ماکولا در مقایسه با شبکیه رنگ‌پریده، متورم و کم‌اکسیژن اطراف، قرمزتر دیده می‌شود.

سکوت مطلق خاموش می‌شود. انفارکتوس می‌تواند بدون دعوت قبلی، سراغ طحال، استخوان یا ریه‌ها برود و بازی پیچیده‌ای از خطای تشخیصی راه بیندازد. وقت آن رسیده که از سایه‌سنگین سکته‌های قلبی و مغزی بیرون بیاییم و با این اعتصاب‌های خاموش، نامتعارف و مرگبار عروقی در سراسر پیکر انسان آشنا شویم.

تا ۵۰ درصد موارد را تشکیل می‌دهد، لخته معمولاً از قلب، به‌ویژه در مبتلایان به بی‌نظمی ضربان مانند فیبریلاسیون دهلیزی، حرکت می‌کند و در شریان مزانتریک فوقانی گیر می‌افتد. در ترومبوز حاد شریانی، لخته مستقیماً در شریانی تشکیل می‌شود که پیش‌تر بر اثر پلاک‌های آترواسکلروزی تنگ شده است. در ترومبوز وریدی مزانتریک، انسداد رگ‌های تخلیه‌کننده خون روده، احتقان، افزایش فشار و تورم ایجاد می‌کند و سرانجام ورود خون شریانی مختل می‌شود.

به‌ویژه ترومبوز شریان کبدی، و جراحی‌های بزرگ شکمی یا کبدی صفراوی از زمینه‌های مهم بیماری هستند. افت شدید فشار بر اثر سپسیس یا شوک گردش خون، خصوصاً همراه تنگی قلبی شریان‌ها، نیز می‌تواند باعث مرگ موضعی بافت شود. پره‌اکلامپسی و برخی اختلالات التهابی یا افزایش‌دهنده انعقاد خون از دیگر زمینه‌ها هستند. بیماری ممکن است ابتدا با عفونت کیسه صفرا یا کبد اشتباه شود.

خون‌رسانی ریه و کبد، نقش بیماری‌های عمومی در انفارکتوس طحال برجسته است: بیماری‌هایی مانند لوسمی یا سرطان خون می‌توانند ترکیب یا جریان خون را تغییر دهند؛ عفونت درچه‌های قلب و فیبریلاسیون دهلیزی نیز ممکن است باعث تشکیل و حرکت لخته به‌سوی طحال شوند. شدت درد از خفیف تا شدید و حاد متغیر است.

بالای داروهای کورتونی، مصرف زیاد الکل و اختلالات خونی از زمینه‌های غیرضربه‌ای هستند. ابتدا ممکن است بیماری بی‌علامت باشد و عکس اشعه ایکس نیز تغییری نشان ندهد. با پیشرفت آسیب، درد موضعی مفصل و سفتی فزاینده ظاهر می‌شوند؛ فرو ریختن ساختار استخوان می‌تواند درد را ناگهان شدید کند. طبیعی بودن عکس ساده، طی ماه‌های نخست، بیماری

حریم شنیداری

در فضای عمومی

در مترو، اتوبوس، کافه و حتی محیط کار، بسیاری از افراد بدون توجه به حضور دیگران، پیام‌های صوتی، موسیقی، ویدئو یا مکالمات خود را با صدای بلند و از طریق اسپیکر رتفلن همراه پخش می‌کنند. شاید این رفتار نوبی اهمیت باشد، اما برای اطرافیان، تجربه‌ای ناخواسته و گاه آزاردهنده است. آلودگی صوتی در فضاهای اشتراکی فقط یک مزاحمت ساده نیست؛ نوعی تعرض خاموش به حریم خصوصی دیگران است که بدون اجازه، آرامش و تمرکز آنان را مختل می‌کند. استفاده از هندزفری در فضاهای عمومی، البته یک قانون رسمی یا الزام اجتماعی نوشته‌شده نیست، اما می‌توان آن را نشانه‌ای روشن از احترام به هم‌زیستی در محیط‌های مشترک دانست. هندزفری در واقع پیامی ساده و خاموش دارد: من صدای شخصی خود را به فضای شما تحمیل نمی‌کنم؛ مگر آن که رضایت شما وجود داشته باشد. فردی که محتوای صوتی خود را از طریق اسپیکر پخش می‌کند، عملاً صدای شخصی خود را وارد حریم دیگران کرده است؛ در حالی که هیچ‌کس در مترو، کافه یا اتوبوس نمی‌تواند شنونده آهنگ، سریال، ویدئو، تماس تلفنی یا پیام صوتی فرد دیگری باشد. این بی‌توجهی به آداب حضور در فضای اشتراکی، به شیوه استفاده از پیام‌های صوتی نیز گسترش یافته است. ارسال پیام‌های طولانی، به‌ویژه در ارتباطات کاری، گاهی جایگزین یک پیام مکتوب کوتاه و روشن می‌شود؛ در حالی که این انتخاب، بخش قابل توجهی از بار ارتباطی را بر دوش گیرنده می‌گذارد. مخاطب باید در زمانی که شاید برای شنیدن مناسب نیست، به پیام گوش دهد؛ ممکن است در محیط عمومی امکان حفظ حریم خصوصی نداشته باشد یا ناچار شود دقایقی از زمان و تمرکز خود را صرف شنیدن مطلبی کند که می‌توانست در چند خط نوشته شود. در ارتباطات کاری، پیام کوتاه، شفاف و مکتوب، فقط ابزاری برای انتقال اطلاعات نیست؛ نشانه‌ای از احترام به زمان، تمرکز و شرایط مخاطب نیز محسوب می‌شود. در مقابل، ویس‌های طولانی، چه آگاهانه و چه ناخواسته، ممکن است اولویت و راحتی فرستنده را برایش و زمان گیرنده مخدوم کنند و این تصور را زودآورد که مقام مخاطب باید خود را با شرایط ارسال‌کننده هماهنگ کند. آداب فرهنگ دیجیتال بر اصلی ساده استوار است: فضای عمومی متعلق به همه است، اما صدای شخصی بخشی از مالکیت عمومی نیست. گوش دادن به هندزفری، کوتاه ده‌فند کردن پیام‌های صوتی در ارتباطات کاری و پرپیچ‌ازپخش کوچک اما معنادارنده که احترام متقابل را در زندگی شهری حفظ می‌کنند، در جهانی که فناوری، مرز میان حریم خصوصی و فضای عمومی را روز بروز کم‌تر کرده است، مراقبت از این مرزها بیش از گذشته به یک انتخاب فرهنگی و اخلاقی تبدیل شده است.



وقتی جز صدای کودتای می شود

یوهان گریمنپرز در مستند «موسیقی متن کودتا» پیوند موسیقی جز، سیاست، استعمار نو و جنگ سرد را بررسی و سرگذشت تراژیک پاتریس لومومبارا بازخوانی می‌کند

هیوا جهانگرد
روزنامه نگار

مستند «موسیقی متن کودتا» (Soundtrack to a Coup d'Etat) ساخته یوهان گریمنپرز، جزو آثاری است که تاریخ را همچون قطعه‌ای چندلایه، پر تنش و بداهه روایت می‌کند. این فیلم با پیوند زدن موسیقی فعلی‌های، سیاست، استعمار نو و جنگ سرد، به یکی از تاریک‌ترین فصل‌های تاریخ معاصر کنگو بازمی‌گردد: سرنگونی ژور ژور پاتریس لومومبا، نخست‌وزیر نخستین کنگوی مستقل. اما اهمیت اثر فقط در بازگویی این فاجعه نیست؛ گریمنپرز می‌کوشد نشان دهد قدرت‌های غربی از فرهنگ، سرگرمی و حتی زبان جهان‌پسند موسیقی برای پوشاندن مداخلات سیاسی و اقتصادی خود استفاده کردند. این مستند در سال ۲۰۲۴ اکران شد و خیلی زود توجه جشنواره‌ها و منتقدان را برانگیخت. دریافت جایزه ویژه هیأت داوران جشنواره ساندنس نشانه‌ای از جایگاه هنری و سیاسی فیلم است؛ اثری که هم از نظر فرم جسور است و هم موضوعی. سانس را به مرکز گفت‌وگویی آورد.

تاریخ از دریچه بداهه

یوهان گریمنیز در کارنامه‌اش علاقه‌ای روشن به تلافی تاریخ، تصور، صدا و سیاست نشان داده است. او به‌جای آن که صرفاً به بازسازی وقایع یا چیدن موسیقی‌ها توضیحی بسنده کند، از رادیوهای خبری، اجزاهای موسیقی، اسناد سیاسی و تصاویر گوناگون گذشته ساختاری کل‌گرفته می‌سازد. در «موسیقی متن کودتا» نیز همین رویکرد به ستون اصلی روایت تبدیل شده است. فیلم، مانند یک قطعه جز میان ریتم‌ها و صداها حرکت می‌کند؛ گاهی آرام و تأمل‌برانگیز، گاهی کوبنده و ناگهانی، و همیشه در حال تغییر زاویه دید. گریمنیز تاریخ را موضوعی منجمد و پایان‌یافته نمی‌بیند. در نگاه او، گذر همدان در مناسبات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی امروز حضور دارد. به همین دلیل، فیلم نه فقط درباره لوموسیا یا کنگو، بلکه درباره ساز و کارهای قدرت است: درباره

لانتیموس؛ مهندس جهان‌های بی‌رحم

سینمای یورگوس لانتیموس با طنزی سیاه، تصاویر نامتعارف و شخصیت‌هایی گرفتار، مرزهای آشنای اخلاق، قدرت و آزادی را به چالش می‌کشد

در دنیای سینما، کارگردانی که بتواند مرز میان خنده و وحشت را مدام جابه‌جا و مخاطب را هم در تصویرش مبهوت و هم از رفتار شخصیت‌هایش منزجر کند، یک فیلمساز معمولی نیست. یک «مؤلف» است. یوگوس لاتیמוس، کارگردان یونانی که امروزه نامش در صدر فهرست‌های سیمینای جهان می‌درخشد، از میان توده‌های سیمینای تجاری بیرون آمده تا دنیای خودش را بسازد؛ دنیایی که در آن قواعد منطق انسانی، آداب معاشرت و حتی ساختارهای بیولوژیک با شکلی سوررئال و گاه خشن بازتعریف می‌شوند. او منتها کارگردان، بلکه معمار منظومه‌ای از تصاویر نامتعارف است که مخاطب را وامی‌دارد به آنچه «طبیعی» می‌پندارد، با دیده تردید نگاه کند.

طنز سیاہ و تصاویر نامتعارف

از یونان تا قله سینما

مسیر خلاقانه لانتیموس با ریشه‌های عمیق در موج جدید سینمای آغاز شد. او با فیلم‌های نظیر «دندان نیش» که در جشنواره کن بجای‌های زیادی به پا کرد، نشان داد که می‌تواند با بودجه‌ای محدود، اما با نگاهی بسیار جسورانه،

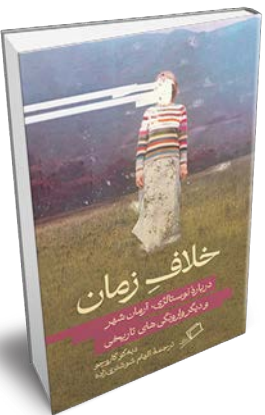
تصاویر آرشیوی، مسیر تبدیل یک رهبر منتخب به هدفی برای بی‌ثبات‌سازی را دنبال می‌کند و از مخاطب می‌پرسد: چه کسی حق دارد درباره آینده یک ملت تصمیم بگیرد؟

کلاژی علیہ فراموشی تاریخی

فرم کلاژگونه فیلم شاید در نگاه نخست پراکنده به نظر برسد، اما این پراکندگی کاملاً هدفمند است. تاریخ کوتای کنگونیز روایتی منظم، شفاف و تک‌علتی نیست؛ مجموعه‌ای است از جلسات محرمانه، عملیات تبلیغاتی، منافع شرکت‌ها، ترس‌های ایدئولوژیک و سکوت‌های تحمیلی. گریمنیز با کنار هم گذاشتن قطعات ناهمگون، تماشاگر را وادار می‌کند خودش ارتباط‌ها را کشف کند. در بسیاری از لحظه‌ها، صدا از تصویر پیشی می‌گیرد یا تصویر معنای موسیقی را تغییر می‌دهد. این جابه‌جایی، تماشاگر را به تجربه‌ای حسّی تبدیل می‌کند. مخاطب قطعات اطلاعات را دریافت نمی‌کند، او تنش، تناقض و آشفتگی عصری را حس می‌کند که در آن هنر، تبلیغات و سیاست دائماً سر‌های یکدیگر را پشت سر می‌گذاشتند.

هنر، امیر یالیسم و مسئولیت

یکی از پرسش‌های مهم مستند این است که آیا هنر می‌تواند هم‌زمان زیبا و سیاسی باشد؟ پاسخ فیلم مثبت است، اما این پاسخ را هشدار همراه می‌شود. زیبایی موسیقی جز هرگز از خشونت تاریخی جدا نیست؛ حتی ممکن است در شرایطی به‌پرده‌ای برپا شوند این تبدیل شود. اثر، از مخاطب می‌خواهد نسبت به مصرف فرهنگی خود حساس تر باشد و ببیند پشت هر تصویر جذاب، هر تور هنری که روایت رسمی، چه مناسبات قدرتی پنهان شده است. این فیلم در نهایت، اثری درباره گذشته نیست؛ درباره سازوکارهای تکرارشونده قدرت است. موسیقی در آن هم ترانه آزادی است و هم پوشش دیپلماسی؛ هنر هم امکان مقاومت دارد و هم قابلیت مصادره شدن. ارزش واقعی این مستند فراتر از موفقیت‌های جشنواره‌ای است: دعوتی جدی به شنیدن صداها که تاریخ رسمی خاموش‌شان کرده است.



خلاف زمان

C U L T U R E

وقتی گذشته در بند می شود

مروری بر کتاب

«خلاف زمان»

در عصر حاضر که شبکه‌های اجتماعی با فیلترهای رنگارنگ، ما را در تله مدام بازگشت به عقب گرفتار کرده‌اند، نوستالژی دیگر صرفاً حسی شیرین و گذرا نیست، بلکه به یک وضعیت وجودی بدل شده است. دیه‌گو گارچو، استاد برجسته فلسفه در مری‌د، در کتاب جنجالی و تأمل‌برانگیز «خلاف زمان»، با نگاهی تیزبین و بی‌رحمانه به این پدیده می‌پردازد. او در این اثر، نوستالژی را نه یک پناهگاه آرامش‌بخش، بلکه بزرگ‌ترین بیماری روانی و فرهنگی قرن بیست و یکم معرفی می‌کند؛ بیماری‌ای که ما را از زیستن در لحظه اکنون محروم می‌دارد و به جای حرکت به‌سوی آینده، در تکرار مداوم خاطرات فلج می‌کند. گارچو در این کتاب، که فراتر از یک نوشتار فلسفی صرف و در مرز میان جستار و مقاله‌ای بلند است، به کالبدشکافی دقیق مفهوم زمان و حافظه می‌پردازد. او ادعا می‌کند که جامعه امروز در واکنش به بی‌ثباتی‌های اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی، به نوعی «عقب‌گروانی» دچار شده است. ما با بازسازی مداوم الگوهای گذشته از موسیقی، مد و حتی روابط انسانی، سعی داریم توهم بازگشت به دوران طلایی و امن از دست‌رفته را خلق کنیم. اما گارچو باثباتی که از دقت فلسفی و لطافت ادبی بهره می‌برد، به ما گوشزد می‌کند که این تلاش در واقع نوعی فرار از واقعیت و خودفریبی است. نویسنده با تکیه بر مثال‌های ملموس می‌دهد که نوستالژی حافظه را از یک ابزار برای یادگیری و شناخت، به ابزاری برای تزیین و دروغ‌پردازی تبدیل کرده است. ما از گذشته‌ای ندانیم کنیم، بلکه آن را دوباره می‌سازیم؛ سنس‌های ایده‌آل، بدون نقص و بی‌خطر که هیچ تشبیه‌ای به واقعیت پرآشوب و پیچیده آن دوران ندارند. این «حافظه گرینشی» به ما اجازه می‌دهد در حصار خاطراتی ساختگی، احساس امنیت کاذب کنیم. اما در عوض، توانایی‌های ما برای مواجهه با بی‌ثباتی‌های پیش‌رو را به‌طور کامل از بین می‌برد. یکی از بخش‌های درخشان کتاب، تحلیل گارچو از رابطه میان نوستالژی و ناامیدی به آینده است. او معتقد است وقتی تمام انرژی ذهنی و عاطفه ما صرف «در تله دوباره آنجاست» در رفتن به گذشته، دیگر ظرفیت روانی و اخلاقی برای دست‌نمور و ساختن چیزی جدید را نخواهیم داشت. در واقع، نوستالژی قاتل امید است. جامعه‌ای که مدام به عقب می‌نگرد، جامعه‌ای است که توان روبروپردازی برای فردا را از دست داده است. این وضعیت نوعی رکود فرهنگی ایجاد می‌کند که آثار، نوآوری‌های خود را به تقلید و بازتولید مداوم آنان، گذشته می‌خورد. هدف اصلی گارچو نقد به شخصیت مخاطب نیست، بلکه دعوت به بیداری است. او از طریق پرسش‌های عمیق فلسفی، راهی برای خروج از این بن‌بست زمانی پیش می‌آورد. او به دنبال تعریف نوعی «زیست اصیل» نیست، زیستی که در آن، انسان بتواند بدون پناه بردن به توهمات شیرین گذشته و بدون غرق شدن در تریس تاریک آینده، در فصل جاری زندگی خود حضور داشته باشد. او پیشنهاد می‌دهد به جای «تلاش برای «بازگشت» به گذشته، باید بر «درک» گذشته تمرکز کنیم. حافظه باید از یک زندان به یک پل تبدیل شود؛ پلی که ما را با ریشه‌هایمان پیوند می‌دهد، ولی در آن حبس‌مان نمی‌کند. گارچو معتقد است تنها با پذیرش گذرا بودن زمان و پذیرش بی‌ثباتی حیات می‌توان به معنای واقعی با چالش‌ها مواجه شد.

دنیایی که آدم‌هایش باید حتماً شریک زندگی داشته باشند و گرنه به حیوان تبدیل می‌شوند. این ایده، هجویه‌ای بر ساختارهای اجباری ازدواج و فشار اجتماعی برای هم‌رنگ شدن با جماعت است. زبان بصری او نیز با این رویکرد هماهنگ است. لنزهای واید، زوایای غیرمتعارف دوربین و گاه استفاده از لنزهای چشم‌ماهی، فضایی ناآشنا و آزاددهنده ایجاد می‌کند. این انتخاب به تماشاگر را از شخصیت‌ها و موقعیت‌ها فاصله می‌دهد تا بتواند رفتارهای عجیب آن‌ها را همچون ناظری بی‌رونی مشاهده کند.

هجو ساختارهای سنتی جامعه

لاتیموس در آثارش، به‌ویژه در «بیچارگان»، ساختارهای سستی خانواده، جامعه و قدرت را زیر سؤال می‌برد. در جهان او، نهادهایی مانند خانواده و قانون می‌توانند از ابزارهای نظم اجتماعی به سازوکارهایی برای کنترل و محدود کردن فرد تبدیل می‌شوند. او همچنین به این مسئله می‌پردازد که انسان برای حفظ نظم موجود، تا چه اندازه از غریزه و حقیقت وجودی خود فاصله می‌گیرد.